UNIVERSAL LIBRARY

بيرنگ نامه

تصنيف

جناب مستطاب معلى القاب نواب

محمد امير علي خان بهادر

دام اقباله

مصنف امير نامه و وزير نامه وغيره



در مطبع

اُردو گائيڈ واقع شهر كلكته

در سنه ۱۸۷۶ ع

طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد

پیداست ز ماه تا بماهی بس آیهٔ قدرت الهی
آوازهٔ صنعتش بهر سوست هر ذره گواه وحدت اوست
هر چهره که صنع ذوالجلال است آئینهٔ طلعت کمال است
هر برگ گیاه کز زمین رست بر پاکی اوست حجتی چست
هر قطره به بحر در نمو داست هر ذره دلیل مهر جود است
گوید بزبان حال هر شی افسانهٔ قدر قدرت وی

در نعت حضرت سرور کائنات

محمد گزین کردهٔ ذوالجلال است محمد سر و افسر انبیا است

محمد حبیب جهان آفرین محمد شهنشاه دنیا و دین

محمد خداوند قدر رفیع محمد همه عاصیان را شفیع

محمد که لولاک در شان او ست همه خلق ممنون احسان او ست

محمد علاج دل زار ما ست محمد همه درد ها را دوا ست

محمد سر وافسر خاص و عام علیه الصلوة و علیه السلام

در منقبت ائمهٔ هدیٰ

جمله آل سرور خیر الانام مقتدا آمد پی هر خاص و عام

وان امامانیکه مقبول حق اند نائب حق و دلیل مطلق اند

حجت حق اند بر جن و بشر آن بروج چرخ دین اثنا عشر

رحمت حق بر روان جمله باد سیما بر روح آن عالی نهاد

کز وجودش شد ظهور این همه وز ظهورش شد شیوع دین همه

آنکه باب علم ختم الانبیا ست دو جهان را پیشوا و رهنما ست

جوهر فرد شرف زوج بتول گوهر سادات را اصل اصول

مرتضی شیر حق آن عالی مقام باد بروی صد درود و صد سلام

اما بعد حمد خداوند جل و علی و نعت سرور انبیا و منقبت حضرات آل عبا ائمه هدی علیهم التحیة والثنا بر ارای منبر عقلای روشن ضمیر روشن و مبرهن باد که این مراحل پیمای دشت نادانی وگام فرسای گشت منازل ژولیده بیانی کمترین بندهٔ حضرت باری امیر علی ابن ناء شیری متوطن قصبهٔ بارهٔ مضافات صوبه بهار پربهار تجاوز الله عن خطیئاته - واحسن الیه فی جمیع احواله - بمحمد من حبیبه وآله - ازان روزیکه عقلش بدرستی نزدیک شد وهوش وحواس بمرکز خود جا گرفت بعنایت وانفضال مفضال لایزال تعالی شانه جز بفراهم آوری مایهٔ علم و خرد نپرداخت ورهنمونی سعادت ازلی وتوفیقات لم یزلی شغلی دیگرینگونه نداشت اگرچه بکسب معیشت وجاه که هرپای بند تمدن را ازان چاره نیست نیز کوشید اما از احراز آن مایه که کمال انسانی وغنای نفسانی دران مقصور بلا مصدق است بر وفق فرصت اوقات وشوق واستعداد خود غفلت نورزید و

بانچه حضرت کریم و رحیم بالطاف عمیم خود این هیچ میرز را
بنواخت و منت بر جان ناتوان این هیچمدان نهاد نهزار
چند بیشش ازانست که در مطمح نظر این بی بال وپر بوده
زیاده تر شکر و سپاس بر انعاماتش ازان بپارگاه
کبریا بشر بجا می آرم که محسود و مغبوط اکثری از طوایف
انام گردیده ام نه حاسد و بداندیش بکام زر و جواهر و
حشم و عقار و آساس که زیر تصرف خود دارم حاشا که
فخری بدان نکردم و مایه عظمت و استکبارش هرگز نمی انگارم
بلکه هر کس و ناکس را بهتر و نیکوتر از خود می شمارم
چه نه از خزینهٔ دانش و فراست کیسهٔ آرزو حسب خواهش
پر کرده ام و نه از گرد آوری زاد مراحل دار آخرت نصیبی
برده اگر کار به حساب افتاد بنده ام سر افکنده و اگر رحمتش
کار کرد اوست غفار و منم عاصی خطاکار * ع *
که مستحق کرامت گناهگارانند * فما نرجوا الامن لطفه
الجمیل - وهو حسبي ونعم الوکیل - به تجارب گردش

دوران نیک شناخته ام که دولت و اساس اگرچه بی حد و بی شمار باشد ناپایدار و بی اعتبار است - و علم و هنر سرمایهٔ ایست بیش بها و دولتی بی انتها - علم گوهریست آویزهٔ گوش جان اهل تمیز - و هنر جوهریست در نظر ارباب نظر عزیز - آن ستارهٔ ایست نور افروز از پرتوش انفاس زکیه فروغ انتما - و این مشعلی است ظلمت سوز از صرصر حوادث روزگار بی پروا - علم و هنر بهین سرمایهٔ ترقیات انسان - و برای عروج بر معارج فضائل بهین نردبان است - حبذا دولتی که هر چند صرفش کنند افزون است - و صاحبش در سفر و حضر از دست برد سارقان و رهزنان همیشه مصون و مامون است - خداوند علم و هنر توانگریست که به هیچ حال فقیر نگردد - و صاحب جهل در هر حال فقیر است اگرچه مال فراوان دارد پس به همین فهم و خیال بگرد آوری این دولت لا یزال صرف اوقات بیش از حوصله کردم و بهوای صید این شاهباز

بلند پرواز رو بهر سو آوردم چون اقسام علوم بسیار و انواع فضایل و کمالات بیحد و شمار است و کسان بافتلاف طبایع و اذهان به تحصیل و تکمیل علوم و کمالات متفرق اند هر فردی ، بی نوعی ازان دویده و بذوق لذت خاص چاشنی مذاق کام جان بخشیده - این بی بضاعت که بیشتر به صحبت ارباب سیر و تواریخ بهره اندوز گشته و عجائب احوال روزگار و غرائب سوانح دور دوار سمع دلش زیاده تر بگذشته بسوی این فن لطیف که فوایدش بسیار و آگاهیش شمع افروز کاشانهٔ عقل و اعتبار است رغبتی بخاطر فاتر داشت تا به مرور زمان سرمایهٔ ازان گنج بیرنج حاصل ساخت و گاه گاه باحیان فرصت حسب تال زمان به تحریر وقائع و حالات نو و کهن نیز پرداخت و لیکن چون عقل و عمر جوان داشت و فکر و قلم روان بحفظ و نگهداشت آن ذخائر دانش اعتنا کمتر نمود و ازین است که حرفی ازان دفتر منتشر و شائع و مشتهر نگردیده

گو نزد بعض قدر دانان چه عجب که بعض ازان تا الان نیز موجود
خواهد بود لیکن نزدیک راقم آثم عمریست که حرفی ازان نادست
بلکه اثری و نشانی هم ازان نمیدانم چون آن پیشینه دفاتر گویا
یکسر معدوم و نامعلوم گردیده و سیه شب غفلت جوانیم را
روز سفیدی عهد شیب برسر رسیده تابش آن آفتاب
سرکوه بیدار از خواب غفلتم کرد تا چشم بر بی ثباتی جوان
گذران بگشادم و دانستم که گذاشتن یادگاری از علم و
دانش درین عالم بی ثبات از جمله واجبات است اول
بتدوین نسخهٔ امیرنامه متضمن احوال بزرگان ملک و مال
دنیزی از حالات ابتدای خود با همه قلت فرصت و تشتت
بال در سال هیجده صد و هفتاد عیسوی پرداختم و دیباچه اش
را بنام نامی شاهنشاه هند و انگلستان موشح ساختم چنانچه
آن نسخهٔ دانش پیشکش ایستادگان پایهٔ سریر فلک
نظیر ملکهٔ محتشمه گردید اراکین آن بارگاه سپهر اشتباه
بمقتضای کمال هنرپروری و کرم گستری اعزازنامهٔ متضمن

پذیرائی و تحسین از حضور فیض معمور شهنشاه خورشید کلاه بتاریخ دهم اگست سنه ۱۸۷۱ ع بنام این فدویت آگین صادر فرموده سرافتخارم را به فلک عز و اعتلا رسانیدند بعد ازان کتاب وزیرنامه متضمن خلاصهٔ حالات دودمان عظمت نشان حضرت بادشاه کیوان پایگاه ملک آوده نوشته بحضور پرنور بندگان ثریا مکان حضرت شاه جمجاه گذرانیدم بحمد الله که از رهگذر غایت عنایت بحال این عبودیت اشتمال منظور نظر فیض اثر حضرت قبلهٔ عالم و عالمیان افتاد انگشتی که حضرت شاه جمجاه به قبولش بر دیدهٔ هنرپسند به نهاد عقده آرزوی دلم را برنگ غنچهٔ نو دمیدهٔ فصل بهار بکشاد * از مطالعهٔ کتب سیر و تواریخ نیک روشن و پیدا و ظاهر و هویداست که از سخنوران پیشین زمان بسی نکته سنجان معنی پرور به جمع و تسوید سوانح کشورخدایان نامدار و فرمانروایان با عز و وقار صرف اوقات عمر عزیز نموده‌اند تا نام نامی اماجد و خواقین را با ذکر مکارم و اخلاق شان در صحف آفاق جهان تا ابد الاباد

به نیکی گذاشتند و خود ایشان هم بدان وسیلهٔ جمیله
تو گوئی زنده و پائندهٔ جاوید مانند چنانچه تاریخ یمینی - طبقات
ناصری - قرآن السعدین - شاهنامه - تاریخ طبری - ابواب
الجنان - تاریخ وصاف - ذخیرة الملوک - ظفرنامه - و
مآثر الامرا - و صدها امثال آنرا بنام بادشاهان ذی حشمت و شان
مزین ساخته اند و طراز آغاز هر یکی را بنام کشور خدای فرمان
فرما پرداخته اینجا سخنی از چهره کشایان حکایات صداقت
آیات سالفه ایام مناسب مقام خوش بیاد آمد که چون
فرانه ارسطاطالیس سائس حکمت را که گزیده گیتی است
بر خاتم عنان و اعتبار دخوشتر از چینی است نامهٔ معرفت
کردگار مدون ساخت و دیباچهٔ کتاب بنام گرامی خاقان
دادگستر شاه اسکندر نوشت شاه بجلدوی آن خدمت
نمایان هارهٔ جواهر و قماش چندین هزار دینار زر سرخ
بوی ارزانی داشت و به کامات بسیار ستود گروهی از
همنشینان عرض نمودند که اگر بهر مؤلف کتاب چنین اموال

وافر و بیحساب بخشیده آید باندک روزگار جمله گنجینهٔ شاهی پاک رفته خواهد بود بادشاه فرمود کر اگر کسی شمارا زندگانی جاوید بخشد او را چه دهید گفتند هرچه دهیم کمتر باشد بادشاه فرمود حکیم مرا ازین کتاب تا عمر دنیا زنده داشت که حیات دوام بواسطه بقای نام بمن بخشید پس بجادوی چنین احسان نمایان من به مزدگانی چه بخشیدام * نظم *

سلاطین که مارک و نگین داشتند متاعی بجز نام نگذاشتند
کیانی و ساسانی و پیشداد زگفتار فردوسی آمد بیاد
ز محمود و مسعود با تاج و گنج یمینی ازانها شده نکته سنج
چو تیمور شد سوی دار القرار ظفر نامهٔ ماند از و یادگار
غرض هرکه رفت ازسرای جهان دهند از تصانیف دیرا نشان

فراوان منت مرکهان خدیو جهان آفرین راست که من جان نثار فدوی اخلاص شعار درین پیرانه سری باهمه اطاعت گستری نگار خانهٔ شارستان سخن را بمیامن اسمای جلالت انتمای همچو بادشاهان کشور کشا و بلند نگاهان قدرشناس گیتی

آرا رنگین کرده ام و بهزد خامهٔ مدحت نگار را بخوش نویسی صورت عدل و اخلاق چنین عالیجاهان سپهر اقتدار و والا دستگاهان نهفت اساس معدلت گرا بکار برده اگر با همه بیدانشی مطرح انظار عنایت های خاصهٔ حضرت شاه و شاهنشاه گشته سرمایهٔ مفاخرتهای دارین حاصل سازم و چهرهٔ روزگار و سیمای لیل و نهار خود را باقتباس پرتو انظار این هر دو مهر و ماه پرنور ضیا کرده غلغلهٔ مسرت و شادمانی از چارسوی این کهنه افاق تا بنه سراپردهٔ قصرنیلی رواق اندازم شگفت نتواند بود آری

* بیت *

خور نور دهد ذرهٔ بی نور و ضیا را شاهان چه عجب گر بنوازند گدا را

چون آن هر دو تالیفات مدون و مشتهر گردیده و سالهای عمرم به شصت و ششم رسیده سرانجام دیگر تالیف ضخیم درین ضعف پیری با همه کثرت مشاغل که از نظم کارخانجات سلطان سکندر شان حضرت بادشاه اوده ادام الله سلطنته و دیگر علائق ضروریهٔ تمدن با انضمام خدمات بساوستان

واہتمام حاجات اکثر عزیزان نقد وقت خود دارم سخت
اشکال بلکه قریب تر به محال لیکن ازانجا که طبعم خو کردهٔ
اشتغال سخن و از روز اول دلداده این فن است
باہمه موانع نخواست که ازان باز ایستم و ساعتی را از
شب و روز که مهلتی یابم رایگان بگذارم اوقات عمر گذران
بس عزیز است حیف است اگر نفسی هم بیکار رود و
صرف اوقات عزیز درین دار فانی بکار یادگارهای باقی کرده
نشود لهذا فکر میکردم که کدام تازه روداد را بقید تحریر
در آرم و تا حد امکان خود دست و قلم را از املای مضامین دانش
قرین باز ندارم درهمین فکر بودم که عقل رموز آگاه چنین
هدایتم فرمود که در امیر نامه بعض احوال فضائل اشتمال
عالی شان والا دودمان لارڈ ارل آف میو به تسوید در آمده و
چیزکی باقی مانده آن باقی مانده را با احوال عظمت اشتمال
جناب وایسرای حال رونق بخش کشور جنت نشان
هندوستان لارڈ نارتھ بروک صاحب بهادر که چار باشش

ایوان معدلت و دادگستری را بجای ارل آف میو . بهار دانگت جهان درین عهد و زمان گرم فرموده و زنگ الم مفارقت ارل آف میو از سجنجال ضمائر اخلاص ذخائر هوشمندان خبرت دستگاه و حق شناسان پاک درون بصیرت پناه پاک زدوده برنگارم و به ضمیمهٔ آن مضامین چند دل پسند که ملایم حال و مناسب مقال باشد به بخشها حولهٔ قلم کرده یادگاری در دست ابنای روزگار بگذارم پس بموجب هدایت عقل سراپا درایت برنگ آمیزی این نامهٔ رنگین رنگی از شرف و نکونامی برآوردم و چون طراز این نامهٔ رنگین بنام نامی نیاکان دودمان باعز و شان بیرنگیده برستهام لهذا به بیرنگ نامه موسومش کردم و برشش بخش و یک دوانه تمتش نمودم *

بخش یکم در لفظی چند درد آمیز حسرت خیز پسین واقعهٔ جانگداز لارڈ ارل آف میو بهادر که پس از نگارش نسخه امیرنامه واقع گردید *

بخش دوم در بیان اجمالی حسب و نسب معلی القاب

لارڈ نارتهه بروک بهادر وایسرای ممالک هند وکارگزاریهای وی در مملکت انگلستان *

بخش سوم در ذکر رونق افروزی عالی جناب وایسرای ممدوح بکشور هند و بیان ظهور بسا کارهای خیر درین دیار بتوجهات آن گرامی وقار و تفصیل کارهای مذکوره این است اول موقوفی انکم تکس بحکم فیض شیم آن والاشان و درین بیان شرح کیفیت اجرای تکس و حقیقت ان نیز مذکور است * دوم ترقی تعلیم علوم و هنر بعهد آن والاگهر * سوم درستی بدنظمیهای نظامت سواد مرشدآباد بیمن امداد آن عالی نهاد * چهارم تائید واعانت آن والاحشمت بسرانجام عروسی دختران عظمت نشان بادشاه جمجاه اوده * پنجم امن از بلای جانگزای قحط بمیامن حسن توجهات ان والادرجات * ششم کشایش ابواب تجارت مابین ممالک هند ویارقند و درستی وامن راه وغیره *

بخش چهارم در ذکر احوال وانتظام ریاست برووده *

بخش پنجم در احوال ورود میمنت آمود شاهزاده البرت اِدورد پرنس آف ویلز بهادر ولی عهد سلطنت قوی شوکت انگلستان و هندوستان *

بخش ششم در بعض احوال ترقیات مدارج این خاکسار و حصول خطاب نوابی از گورنمنت انگلشیه بفضل خداوند کردگار و شرح حالاتیکه بعد تحریر نسخهٔ امیرنامه تا این زمان بظهور رسیده *

دردانه در ختم کتاب بذکر محامد بندگان عالی جناب نواب لفتننت گورنر گورمنت بنگال *



بخش یکم

در لفظی چند دردآمیز حسرت خیز بیاد پسین
واقعهٔ جانکاه رائت آنربل ارل آف میو مر
ریچارد سوتهه ویل برک کے پی وائیکونت
میو بیرن نیاس کوکلدیر وغیره *

زرف نگاهان دانشور آئین و والا نظران حقایق بین که بدیدهٔ
اعتبار بینندهٔ احوال روزگار و بنظر بصیرت دانندهٔ نیک و بد
روش و گردشهای این دور دوار اند نیک می فهمند که پسین
احوال ملالت اشتمال آن سردار باعز و وقار چنان جانخراش
مصیبت باشد است که از قلم و زبان کاسه لیسان خوان
تفقدات و مستفیدان مائدهٔ اخلاق و صفاتش در بیان
این فهم و هوش ربا و شرح این الم جانگزا حرفی جز آه و صدائی
غیر از نالهٔ جانکاه نتواند برآمد هیهات هیهات هنگامیکه آن

یکتای زمان و زینت والاشان. بهمت مردانهٔ خود شب و روز
گرم آرایش و فلاح جوئی این ملک و اهالی این ملک می بود
و از رهگذر راد منشی و والاگوهری به بسا مصالح بهبود و فوائد و
منافع خیر آموز برای کامیابی مصیبت زدگان فلک کج رفتار
فکرهای شایان و توجه و التفات های نمایان بهر وقت و
زمان میفرمود فلک کج رفتار که در بی آزاری هریکی میباشد
و دشنگی (†) دون همت که دلهای اهل جهان را بتازه کزلک غم
هردم می خراشد نخواست که بدستیاری آن بالا چاق (‡) یکتای
آفاق اسباب صلاح این ملک بوجود اید و ابواب فلاح این دیار
به نهجیکه تمنای دلی آن عادل دریا دل بوده بکشاید تا به هشتم
روز ماه فبروری سال هفتاد و دو بر هیجده صد عیسوی که سه سال
و دو ماه آن عالیشان را درین طرف آبادانی بحکومت و کامرانی
گذشته بود فلک کجباز طرفه سنگ حادثه بر شیشهٔ زندگانی

(†) دشنگی بالفتح بر وزن پلنگی بمعنی دنیا و روزگار •
(‡) بالا چاق بمعنی سردار و حاکم بزرگ •

آن صافی نهاد انداخت و بطرفه دشنهٔ ستم پهلوی ناز
پرورش را بسان گلوی بسمل مذبوح مجروح ساخت
افسوس هزار افسوس که هنگامیکه آن گرد دلاور در خاکپارهٔ
پورت بلیر بعزم نهضت طرف دارالحکومت کلکته آمادهٔ
سواری بر مرکب بحریٔ دخانی بود عین برلب دریا زبانهٔ اجلش
از آتش خس پوش وجود خاشاک نمود ناحق کوشی کور دلی
حق فراموشی سر برزد وآن دلاور یگانه به بیخبری از شور
طبعی زمانه جام غم آشام تلخ آب فنا بکیفیتی درکشید و سیراب
ازان گردید که خیال هیچ متنفسی بدانگونه واقعهٔ جانکاه هرگز راه
نداشت وعقل هیچ هوشمندی آن صورت حادثه را قرین امکان
وقیاس بنوعی نمی انگاشت * للمولف

آه صد آه از آن صدمهٔ غم حیف صد حیف ازان دست ستم

ای وای - للمولف

این زخون عیش و امن وعدل تنها ریختی

آبروی مردمی هم بی محابا ریختی

ای کم از روباه نامت شیر گفتن جاهایست
این چه آب تیغ اندر خون بیجا ریختی
گوهر یکتای مردی را چنان وادی بباد
سنگ بدگوهر شدی بر لعل یکتا ریختی

جسم خالی آن قهرمان عالی را بانواع تزوک شاهانه و کمال فرو احتشام و اعزاز و احترام تمام برد و دکش 3 افنی ه. فند هم همان شهر صدمات بهر بدار الحکومت کلکته رسانیدند جمله خاص و عام این بلد با صد ناله و آه همراه بودند و بجوشش غم و الم اظهار خلوص و ارادت باطن محبت مواطن می کردند بهجوم فوج موج درموج بسان سیلاب غم با جنازهٔ آن بحر کرم روان بود سرنگونی جمله لشکریان با تفنگهای شان آتش غم و الم نظارگیان را سربلندتر می نمود - چه گویم هنگامیکه شلکهای ماتم از بالای قلعهٔ فورت ولیم سر می شد هر ضربش حصن حصین قلب سنگدلان را بصداهای غم افزا می شکست زیر افتاده دیدن نشان قلعه راه صبر و قرار بر ستردوان جادهٔ انتشار

هر تا سر می بست * غرض بچندین شوکت و اهتمام جسدش را
تا ایوان گورنری آوردند - و بر بالا خانهٔ آن ایوان عالی شان
صدر نشین دربار جماعه ماتمیان بی تاب و توانش کردند
همانا آن حشمت کاشانه طرفه ماتم خانه گشت و به جمعیت انواع
لوازم رنج و پریشانی در هر نظر صدمهٔ تازه بر دلهای
نظارگیان میگذشت بند بودن آن مکان وسیع را ه بیت الضیق
مصیبت را بر حاضران مجمع غم زیاده تر می کشاد - سوختن شمع
بر سر بالین آن چراغ افروز محفل عز و تمکین یاد از سوختگی دلهای
غمزدگان خسته جان میداد از عسکریان تی چند زانو دور دور
با تفنگهای سرنگون بهیئتی برگماشته بودند که کیفیت مبهوتی
و حسرت ناکی شان بر دلهای بینندگان کاری میکرد و تماشای
حیرت و سکوت مجبورانهٔ جماعه متعینان آن مکان صد هزار
ناله و آه از دل پر درد گذرندگان بر می آورد نه صرف آن ایوان
عظیم الشان تاریک بود بلکه تمامهٔ این شهر بدمان بنحت
شبیه بنجمان بچشم اهل جهان تیره و تار می نمود و روزگار

آن ایوان عظمت نشان عزا خانه ماند بالاخر بتاریخ
بست و یکم فبروری جسد آن دلاور اولوالعزم را
که برای طلسم حیرت وحسرت صورتی شایان تر ازان نبود
بشان خسروانه بر جهاز ڈافنی باصد رنج و اضطرار روانهٔ
انگلستان دیار نمودند آه صد آه که صدمهٔ مقتولی جناب
نارمن صاحب چیف جستس از دلهای اهل جهان هنوز
دور نشده بود که این صدمهٔ جانکاه ترازان بامج بازی این
دور گردان رونمود

نظم

ز دلها کم نگشته یک غم دل　غم دیگر بدلها گشت حاصل
ازین دوران کجا کاری کشاید　که هر ساعت غمی بر غم فزاید



بخش دوم

در بیان اندکی از نسب والای عالی جناب لارد نارتهه بروک گورنر جنرل و وایسرای حال ممالک جنت نشان هندوستان با بعض اجمالی احوال عظمت اشتمال بعضی نیاکان انجناب عظمت و شوکت ماب و ذکر کار گذاری های انوالاشان در ممالک انگلستان ٭

للمولف

شکر که از شام تار نور مه آمد پدید   وز شب اندوه بار صبح مسرت دمید
ابر سیاهی که بود بارش رحمت نمود   ختم شد ایام غم مژدهٔ عشرت رسید

ازانجا که سنت قدیم خداوند حکیم است که بعد از زمان عسر یسر را به بندگان ضعیف و ناتوان خود زودتر کرامت می فرماید و مکافات هر سختی به آسانیها بفضل عظیم و کرم

عمیم خود مینماید دمیکه از صدمهٔ انتقال ارل آف میو عالم
در نظر خاکسان این ملک تیره و تار گشته بود و هرروز سیاه
غم غیرت شب های دیجور بچشم دیده وران می نمود کرم عمیم
خداوند کریم بعنقه متوجه حال ملالت اشتمال این ملک و اهالی
این ملک گردید و عالیجناب لارد نارتهه بروک بالقابه العالیه
را بمعدلت و فرمانفرمائی این جا برگزید از طلوع فیض لموع این مهر
سپهر مرحمت و داد گستری جمله ظلمتهای غم و الم مبدل
بانوار سرور نامحصور گشت و شب مصیبت و سخت جانی
منقلب بصبح عشرت و کامرانی گردید

بیت

هر طبع ملول گشت آزاد از غم هر رنج که بود شد براحت مبدل
شیرین شده کام تلخ هردولتخواه شهد است نصیب آنکه خوردی حنظل

از اینجا به بیان شرایف حالات عالیجناب معلی القاب
وایسرای ممدوح می پردازم و مجملی از سلسله حسب و نسب
این عالیشان والا دودمان را سرآغاز عنوان بیان ساخته
شرح کیوف معدلت پروری و فیض گستری هائیکه بعهد

وایسرائی این عادل باذل پرتو ظهور افگنده بطور نمونه از خروار
و اندکی از بسیار برمی طرازم *

هویدای خواطر دانش مظاهر باد که عظمت پایگاه رفعت
انتساب نواب مستغنی عن الالقاب فرمان روای ممالک
وسعت آباد جنت نشان هندوستان نائب حضرت
ملکه معظمه شهنشاه زمان المخاطب به بیرن نارتهه بروک
که نام نامی و لقب گرامیش طامس جارج بیرنگ
می باشد از عالی دودمان باعز و شان بیرنج بوده است
غالبا بهمایین اوائل شانزده صد عیسوی در ممالک جرمن از
اهالی مقام سکسینی هم به سبب کمالات ذاتی از علم
و دانش و هم بوجه علو نسب و زمینداری و حکومت و بلند
وقاری با نهایت شان و احترام همدران اقصا عارج معارج
عز و اعتلا بودند و در نخستین هنگام درست اصلاح و عقاید
و روش مذهبی بترک گفتن از صورت تراشی و چاپه ها
پرستی قبائل پوپ و پایروان ایشان بعهد راست کوشش

دانش آگاه لوتهر اندران ممالک در نامی بندر مستقل الحکومت بریمن که برکنار رودبار ویسر باغایت پاکیزگی واجتماع انواع اسباب دولت و حشمت واقع است اکثری از پیشین نیاکان این خاندان باجرا و استحکام راست روییهٔ دینی لوتهر کارفرما ومحترم بودند تاانکه پیطر پیرنک که ازین دودمان صاحب نام و ننگ خیابی سفر آشنا بود و بانواع علم و هنر آراسته بسفر بسین در صحای از علاقه دیار هالند شهر پرفضای کرانینجن که بالطافت آب و هوا و خوبیهای ازهار و اشجار وگوناگون اثمار خوشگوار بانفاست ولطافت آبسالان وقصور عالیشان ونیک خوئی باشندگان گوی پیشروی بربسا قصبات وامصار آن دیار می برد طرح اقامت باهمه عزت و استقامت انداخت و بحرمت وآرام وعشرت وشادمانی تمام باخویش وتبار واکابر وعمایدآن دیار ایام حیات مستعار بسر می برد - سلسلهٔ خاندانش ازینجا برهنمونی عزت و اقبال وهمراستانی علم وکمال

بشگرف ترقیات روز افزون مقرون ماند و تاالان به مراحم
وافضال ایزد متعال همچنانست تذکار بعضی از نیاکان آن
سلسله بانام و نشان را که بدین دوره زمان قربت و
اقتران داشته اند باغایت اختصار از برای بصیرت و
آگاهی جویندگان احول اولیای مملکت و شرکای دولت
بعد ادراک از بعض کبرای این دودمان عظمت توامان
و دیگر عظمای صداقت نشان و هموطنان شان درین چند
اوراق بنقد قلم در می آرم *

فرینز بیرنگ از اولاد خرد پژوه پیطر بیرنگ موصوف
مهین کار فرمای کلیسای لوتهریان در شهر نزهت بهر
بریمن با دیگر مناصب عالیه آنطرف دیار با هرگونه عزت و
وقار بود و بدانشمندانه تصرفات ملکی و کیشی دایما صرف اوقات
گرامی خود میفرمود تا از بطن جفت نیک خوی خود پسری
گذاشت دانا وارجمند جان بیرنگ نام این جوان بخت بسبب
قابلیت بلندحوصلگی وعلو دانش خود بارهیچکی از خدمات جلیله ملکی

و کیشی را بر دوش خود نگرفت بلکه در آزادانه شغل بازرگانی
در ملک ڈیون لفراست و چستی و راستی و درستی تمام
صرف اوقات و ایام می نمود و بمساعدت طالع نیکو فرجام با اندکی
از مشقت و اهتمام باهمه دیانت و حرمت رشد و دولت .
کثیر فراهم آورده بود از وی چار پسران با عزو شان و یک دختر
بلند اختر بعرصهٔ روزگار یادگار ماند سر فرانسیس بیرنک سومی
پسر جان بیرنک در معمورهٔ هنتس و غیره بروتیرهٔ پدر نامور خود
باهمه فضایل ذاتی و کمالات صفاتی کاروبار تجارت را بطرفه
رونق و ترقی‌ها پرداخت و هریکی را از خاندان ذی تبار خویش بلکه
بسیاری را از مردم آن دیار بحرمت و دولت متعدیهٔ خود
بنواخت و به سبب بزرگی خاندانی و فضائل نفسانی که داشت
چنان مورد ستایشها شد که درمیانهٔ سال ۱۷۹۳ نود و سوم
بالای هفتصد صد عیسوی به خطاب عزت انتساب بیرونط
ملقب و مخاطب گردید همت والا نهمتش به فلاح عامه و صلاح
تامه همواره مستعد بودی تا به با مجالس کنکاش مصالح

ملک و مجامع افزایش علم و دولت رای والای وی پسند و مقبول جمهور ارباب عقول می گشت او را از بطن خدیجه خوش روی و خجسته خوی خویش مسماة هریط هیرنگ دختر خلیفه ولیم هیرنگ رئیس نامی و گرامی مقام کرایدتن و برادر زاده طامس هیرنگ که در شهر وسعت بهر کنیطربری بمنصب جاثلیق آرچ بیشپ کار فرما و مقتدا بود پنج پسران ارجمند و پنج دختران عفت پیوند بوجود آمدند سر طامس بیرنگ پسر بزرگ سرفرازش موصوف باهمه عالی نسبی و گرامی حسبی و فراهمی محاسن ذاتی و مکارم صفاتی در سال دهم بر هیجده صد ۱۸۱۰ عیسوی علم نکو نامی در ان حدود بدانش و احترام تمام بر افراشت تابسان ابای گرامی قدر خود قبای خطاب بیرونط زیب بالای افتخار و اعتبار خویشتن کرد اکثر کارهای سترگ و امور فلاح انگیز مدبرانه دران دیار یادگار ازین یگانه روزگار است تفصیلش را این وجیزهٔ مختصر بر نتابد این نامور با فضل و هنر از بطن زوجهٔ نکو سیر خود مبری ارسلا کانان دختر عزت

نشان چارلس میلی اسکویر هفت تن اولاد خجسته نهاد یعنے چهار پسر و سه دختر بگذاشته در سال ۱۸۶۴ شصت و چهارم بر هیجده صد عیسوی باصد ناموری رخت ازین سرای ششدری بر بست سر فرانسیس تهارنهیل بیرنگ بزرگ ترین فرزندان باعز و شانش در خردمندی و خوش کرداری و تونگری و مالداری ممتاز از جمله اقران خود بوده باندک روزها به نمایش بزرگ کارهای رتق و فتق ملکی و جست وجوی انواع ترقیات قومی ممدوح بین آلافاق گشت و همچو جد و پدر نامور اول بخطاب بیرونط به نزدیک و دور مشهور گردید و بعد دو سال کما بیش از رحلت پدر نامور خود بخطاب مستطاب بیرن نارتهه برودک باهرگونه اعزاز شرف امتیاز یافت حلیله جلیله اش جین گرے چارمی دختر سر جارج گرے بیرونط جی۔ سی۔ بی۔ پسری ارجمند فرخنده پی طامس جارج

بیرنگ که بیان میمنت عنوانش همین بعد نام گرامی این
رئیس نامی می آید و درحقیقت باعث تحریر این اوراق
همان فرزانهٔ یگانهٔ آفاق است بعمر دوازده سالگی
گذاشته در عین هنگام جوانی ترک این کهنه خاکدان
فانی گفت * از یمن این فرزند اقبال پیوند نه صرف
پدر نامورش بترقیات مناصب و مطالب خوز باکام و
مرام گردیده بود بلکه هرسر دستور ممالکت یکی پس
دیگری بعهد خود آرزومند و طلبگارش گشتی تا رشته بسا
عظائم امور ملکرانی را از سهل و دشوار بجهت اقتدار
این نوجوان پیر تدبیر می سپرد و از تفویض آن رشته
بسا گوهرهای مطالب گزیده و مارب پسندیده
باصد آب و رنگ فراچنگ می آورد مجملی را ازان
حالات صداقت آیات درین تحریر بسلک تسطیر
درکشیده عنقریب آویزهٔ گوش ارباب هوش میسازم الحاصل
هرفرانسیس بالقابه العظیمه پس ازانکه چندی بهجرت خاتون

در ساخت بظهور انواع پراگندگی ها در امور خانه داری و فهمایش دوستان خرد اساس لیڈی یر ہیلا جارجینا را از دختران الکزنڈر ھاورڈ ام اے اولین ارل آف اِفینگھم و ممبر نامی پارلیمنت بازدواج خود برگزید عاقبت الامر این پسر تابنده اختر را که جز دانش و اقبال و فضل کمال چار جوہر وجود میمنت آمودش نبوده با دیگر سہ گوہر گرانمایه یعنے دختران بلند پایه که از خاتون دوم بوجود آمده بودند درین عرصهٔ روزگار یادگار گذاشت طامس جارج بیرنگ ملقب و مخاطب به بیرن نارتھه بروک اِف - آر - اِس الی اخر الخطابات و القابات خلف الرشید پایه دار نبیل سر فرانسیس تھارنھیل ممدوح که ایدر ممالک ہندوستان را بارایش مسند گورنری و افزایش مدارج معدلت و داد گستری بنواخته است و صدمات لگدکوب چرخ کج رفتار ستم شعار را از قاطنان خسته جان این دیار بقدوم فیض لزوم خود یکسر دور ساخته حق اینست که بمراعات زیرکانه و عواطف مدبرانهٔ حکومت و ریاست نه فقط خارهای ظلم و ستم

از بن گلزار خزان دیده بر چیده است بلکه بگونا گون گلهای صلاح
و فلاح رونق کارش را انواع ترقیها بخشیده سال فرخ فال
ولادت با سعادتش بست وششم برابیحره صد هیجدهموی است
ومولد خاص عظمت اختصاصش مقام میمنت فرجام دار السلطنت
ابهت و جلالت موطن شهر نزهت بهر لندن* انوار سعادت
و اقبال در ایام خردسالی از جبین عظمت آگینش تابان و
درخشان بود تا انکه پدر نامورش باهمه جلالت و نبالت بسان
قمر مستنیر اقتباس بسا انوار یمن وسعادت از وجود با جود
آن مهر سپهر ابهت و اقبال می فرمود هنوز کف پای پسر
تابنده اختر از کنار دایه بر سر زمین فرود نامده بود که پدر نامور از
گرامی منصب لارد خزنهٔ بادشاهی بمهین کار فرمائی دفاتر
وزارت بعهد لارد میلبرن بزرگ دستور سلطنت شرف
عروج یافته قدم اقتدار بر فراز زینهٔ عز و افتخار بگذاشت وی در زمان
سر دستور جان رسل بهادر برحسب خواهش وی در
انتظام افواج و جنگی مراکب بحری و اصلاح طرق کار روائیهای

آن چنان کوشید که بعد وی چنین کارهای نمایان و خدمات شایان
اولین لارد اف دي يد مبرلطی گذشت وعلی هذا القیاس
همه برین نمط بافزونی ترقیات مادام حیات خارج معارج ماند تفصیل
ترقیات انهمه مدارج کم نیست که بدین مختصر شمارم حالا بر سر
اصل سخن می آیم و اصل مقصود بیان را بر ستمعان
والاشان واضح و عیان می نمایم ممدوح فرخ فالم پیش ازانکه
باموزش گاهی در آید دل دانش منزلش از خود هر آن بهنر آموزیها
مائل بود و خاطر و خیال با عز و جلالش در هر حال باکتساب
فضائل و کمال شاغل هر سخن نیکو گفتی عاقلانه و هر بازئی که
کردی سودمندانه خوض در هرکار و تفرقه در هر خوب و زشت
روزگار همیشه ملحوظ خاطر عاطرش می بود الغرض بعد فراغ از مکتب
زیرین چون در مشهور ترین آموزش گاه اکسفورد کالج به عمر
بست سالگی بزور ذهن و ذکا و کمال قوت عقل رسا از جمله
همدرسان خود قصب السبق برده به اکرامات شایسته ممتاز
و بانواع امتحانات به تحسین و آفرین ها خیلی ممدوح و سرفراز برآمد

بزیر سایهٔ عاطفت پدری بوادید نو بنو کارهای مالی و ملکی و تجربهٔ
با امور سهل و دشوار لشکری و دیوانی بزودترین اوقات
در سر انجام هر گونه مناصب و خدمات مهارتی کامل حاصل کرد
کمابیش دو سالش باموزش تجربات علم و هنر رو بروی
پدر نامور گذشته باشد که نخستین وهله در سال ۱۸۴۸ چهل
و هشتم بر هیجده صد عیسوی به عمر بست و دو سالگی بر منصب
پرایوط سکریطری لارڈ طانطن بدفاتر کارخانجات تجارت
به صوابدید مصالح و ترقیات ملکی ایامی چند کار فرما ماند سود و زیان
انرا از هم جدا کرد تا او را از انجا در هوم افیس سلطنت پیش
رفیع المرتبت سر جارج گرے بردند حسن کارگذاری مهمات
بدانش و ذخیرهٔ رضیه که خاصهٔ طبع والایش بود او را انجا هم
بقیام طویل محروم از ترقیات مناصب جلیل نگذاشت
و بظهور کمالات ذاتی و فضائل صفاتی و کمال همت
و فطانت در نظم و نسق امور که هردم شایستهٔ عروج
و ترقیاتش میداشت بعهد لارڈ هلفکس سرچارلس اوڈ

بهادر دستور دانش آگاه منتظم مهمات ممالک وسعت نشان هندوستان بدفتر خانه بورد آف کنطرول که هرگونه رتق و فتق مهمات و کارهای ممالک هندوستان تعلق بان داشته رفیق معتمد و کار فرمای ستند گشت *

هنگامیکه لارد ممدوح ازان دفتر خانه برآمده بر منصب والای لارد آف دی یتمیرلطی مترقی شد و رشته هرگونه حکومت بحر و انتظام عساکر را بدست اختیار و کف اقتدار خود گرفت این رفیق دلاور خرد دستگاه نیز بترک خدمت متعلقه تن بهمراستانی لارد ممدوح در داد و باقتضای کمال همت وغایت فتوت حق رفاقت را بنوعی ادا کرد که خود را از تعلق آن منصب بزرگ و خدمت سترگ یکسر بیرون کشید و خرده آسایش بگزید و باین عرصه ایام که بچند دفاتر مختلف بکار فرمائیها بسر برده با تجارب مصالح سود خیز و حکم منافع انگیز ممالک انگلستان و هندوستان و صوابدیدهای ترقیات

ملک و ملکیان در جمائر عالاقجات بری و بحری و درک و
شناخت بهترین دستورات سیاست و ریاست و منافع
و مضار صلح و پیکار بر وفق هنگام و مقام و رسم و راه
هر ملک و دیار بوجهی در ذات فضائل صفات خود فراهم
آورد که آخر از کمال یکتائی باین پایهٔ بلند بهره مند گشت
جناب وی در هوس آف کامنس چندگاه از طرف اهالی
مقامات مختلفه بقصد رفاه ملک و ترقیات و فلاح رعایا
ممبر هم گردیده بود تا بزمانی یسیر بر گوناگون مباحث
آئینی متعلق آن محکمه درک و مداخلت کامل حاصل نمود
زان پس چندی بمنصب لارڈ آف ید میرلطی کار فرماند
و در مابین سال ۵۹ پنجاه و نهم عهدهٔ انڈر سکریطری انڈیا
را به هنگام وزارت لارڈ پامرسطن با کمال دیانت و
فطانت رونق جدید بخشید و بعلم و تجربه وسیع خود عادی
جهار نیک و بد و سود و زیان ملک هندوستان بالذکب
زمان گردید انواع عقدهای مشکل باتامل فکر رسا می کشاد

و ترقیات این دیار که از سالها باسباب شتی اندک
اندک رو بکمی نهاده بود وجه افزایش آنرا بمهارت
کارفرمائیها در میزان خاطر خاطر هموار می سنجید چون
در سال ۱۸۶۱ هیجده صد و شصت و یک عیسوی باز
در دفتر خانهٔ فوجی کارهائیکه زیر اقتدار سب کمر لطفری
میباشد متعلق ذات مکرمت آیاتش گشت حسن
سر انجام انرا بیشتر از پیشتر مرعی داشت
سپرد باوان مستقر کرد ولی در سال شصت و هشتم دو باره
بانظم و نسق کوچک و بزرگ کارخانجات فوجی مداخلت
تام یافته حسن انتظام بهم رسانید سالی کامل هنوز
سپری نشده بود که باعلی داوری گاه پریوی کونسل
جناب وی را به ممبری بر چیدند انواع معاملات هند و انگلستان
بسان کارهای دیگر مناصب و خدمات از ذات مکرمت
آیاتش بلطف و خوبی کمال حسن انفصال می یافت
از یاد متفحصان احوال جرائد روزگار و ناظران صحائف

بهر ملک و دیار نرفته باشد که همین سالی چند پیش از بن جناب وی یک مسوده قانون فوجی که در هوش اف لارڈس پیش فرموده بود و تقریری به شیوا زبانی بانهایت اختصار و خوش بیانی بتائید مضامین مصالح آگین آویزه گوش مستمعان حقائق نیوش نموده جماه حضار آن سترگ محفل که جز مجمع دانشوران کشور و تجربه کاران باعقل و هنر نمی باشد باصغای ان تقریر دلپذیر همه تن گوش گردیده از هرسو صدای تحسین و آفرین بلند نموده بودند و رای والای این سردار یگانه روزگار را به تحریر و تقریرها دفتر دفتر ستوده صحایف اخبار انوقت از نقل آن تقریر دلپذیر و بیان تحریرهای مدح و ثنای دانشوران آن زمان مملو است این مجاله مختصر گنجایش شرح و بیان آن ندارد * مخفی مباد که عالی جناب ممدوح در عمر بیست و سه سالگی لیدی شارلط موری دختر هنری امطورط امکویر یکی از گرامی عماید عالی مقام وارسطه را بدمسازی گزیده بسلک ازدواج خود در کشیده بود اما مقام هزاران افسوس و

حسرت و شکایت از فلک دون همت است که آن خاتون عصمت و عظمت مشحون جز چند سال برفاقت شوی با عز و اقبال خود ایام عیش و زندگانی بسر نتوانست برد روز فرحت و مسرت هنوز بلفی الزوال نرسیده بود که آفتاب حیات آن عصمت و عظمت سمات در ظلمت شام غم و تیره شب عدم رو نهفته و خانهٔ عظمت کاشانهٔ این نیر برج شرف و نکو نامی را بدور برون جاروب ظلمت زدای شعاع عیش و طرب یکدم از انوار مسرت و آسایش پاک رفته *

نظم

سحر عیدگاه و عاشورهٔ بابلان بهم دیدم
بنیرنگ فلک بسیار همچون صبح خندیدم

از بطن آن عفیفهٔ شریفه سه فرزند ارجمند که هر یکی از ان سه گوهر یکتای صدف عز و شرف بود بوجود امدند اما فلک بی مهر یکی را از ان سه بگهوارهٔ عدم خوابانید حالا صرف آنریبل کپتان فرانسیس جارج بیرنگ و عفت قباب

عظمت انتساب آنربل جمن اما بیرنگ نور افزای هردو چشم پدر نامور هستند خداوند کریم این هردو فرزندان باعزو شان را زیر سایهٔ بلند پایهٔ پدر والا قدر باهر گونه تمتع و شادمانی و عزت و کامرانی سلامت دارد و جمله مقاصد دلی ایشان بلطف و عاطفت پدر نامور برآرد ٭

مصرعه

این دعا از من و از جمله جهان آمین باد

بعد وفات خاتون عفت مشحون که ذکر خیرش بالا گذشته بسیاری از دختران عظما و کبرای انجا بمشاهدهٔ جامعیت محاسن صوری و کمالات معنوی و مدارج ثروت و حکومت که بذات عظمت سمات ممدوح والا سم فراهم بود است خواهش مواصلت و انعقاد کردند اما این فرزانه یگانه بمراعات کمال شفقت و عاطفت که بر فرزندان داشتی نخواست که جگر گوشگانش محتاج پرورش در پهلوی دیگری باشند و باطاعت غیری سر فرود آرند بهنه کاکنهای پرورش جگر گوشگان را بر ذات خاص عظمت

اختصاص بر میداشت و رنج تنهائی خود را از راحت
دوئی بوفور محبت پدری آسان و نیکوتر پنداشت شرایف
حالات ندرت اشتمالات حضرت ممدوح ذیشان
یکتای دور زمان انچه بولایت انگلستان گذشته درین مجاله
مختصر شرح نمودن دریا بکوزه آمودن است قطع نظر
ازان بیان بی پایان کرده اید ون اندکی از احوال
عظمت اشتمال عهد وایسرائی جناب فیضماب ممدوح
را درین مختصر بر می نگارم و پیش ازانکه آن احوال
عظمت اشتمال بتحریر و تسطیر در آرم شکر و ثنای
اهالی سلطنت عالیه انگلشیه بزبان هر موی تن و دهان هر
سام بدن بر می گذارم که چنین فرمانفرمای نیک
نهاد باعدل و داد را برای رونق و آبادی و رفاه و
ترقی این ملک برگزیدند فی الواقع مانای ذات مستجمع
کمالاتش دیگری کم بوده بلکه اگر غلط نکرده باشم
شاید یکی هم نبوده زیراچه جناب وی بگوناگون تجارب

و کارفرمائیهای ازمنهٔ سابقه از هرگونه حالات این ملک
و دبار و منافع و مصالح رتق و فتق هر مهم و کار آگاهی
کماهی داشت و از سالها برفاقت وزیر باتدبیر ممالک
هند در انتظام مهام این ملک و و اشگافت دقائق هرگونه
معاملات رعایای اینجا به بزرگ و اورنگاه پروی کونسل
ملکهٔ تامه درحکومت خاصهٔ این کشور بوجهی حاصل کرده بود
که گویا درین عرض مدت به همین دیار بجاهای مختلف
در هرگونه مناصب وکارها به صرف اوقات عزیز حاکم
و فرمان فرما بوده است هرچند این منصب بزرگ با همه
عظمت و جلالت بمقابل علو شان چنین عالی دودمان
که بعلم و کمال و عزت و اقبال محسود اقران زمانش
توان گفت چندان عزیز نبوده و ازین است که اعیان
سلطنت بهمین خیال تردی در قبول و اقبال از طرف
این مهین فرزانه یکتای زمانه بدلها میداشتند و آمادگی لدرا
برین عهدهٔ جلیله و خدمت نبیله قرین معرض تشکیک

باینکه غالباً بر مظنهٔ عدم قبول محمول می انگاشتند فاما
چون جملهٔ مشیران و اعیان آن دولت بلند صولت
حسن تجویز و ضرورت قبول این بهین مامول را بکمال
اصرار اظهار فرمودند و بهر گونه جد و کد امادهٔ این آراده
اش نمودند چار و ناچار تن بقبول این مامول درداد
و باهمه امارت و حشمت و حکومت و عظمت که بعنایات
ایزدی در آن دیارش بحالت معیت اقارب و احباب
و عزیزان و اصحاب خاص و عام بوده محض نظر
بر رفع ملالی که از رحلت بانوی خوش‌خو بر خاطر عاطرش
استیلا می داشت عنان همیون عزیمت را از وادی انکار
بر گردانید و بافراشتن بادبان عزیمت سر تا سر شفقت
کشتیٔ تمنای ایشان را بارادهٔ اصلاح و درستی
بسا امور ناخوش این ملک که بهنگام کار فرمائیها از نظر
فیض اثرش گذشته بود و اکثر اوقات بهنگام کار فرمائیهای
پیشین ایام خاطر عاطرش بدان میلی داشت بر ساحل

قبول رسانید و خواست که انچه مراتب و مدارج عنایت
از طرف لازم الشرف اعیان حضرت شهنشاه
بر حیص کاه مبذول حال ارادت اشتهار کافهٔ رعایا و عامهٔ
رعایای این ملک می باشد و عموم رعایای این ملک بسبب
بی ارتباطی از حکام با احترام انگلستان ازان ناواقف و بی خبر
بوده اند انهمه مراتب کمال شفقت و غایت عنایت را
با اشفاق و اخلاق عادلانهٔ رئیسانه دلنشین و خاطر نشان ساکنان
این ملک فرماید و همچنین فرط خلوص دلی و اخلاص قلبی
رعایای جان نثار این دیار را نوعیکه به جمله احوال و اطوار هر روی
کار می آید بر مرأت خاطر مرحمت مظاهر حضرت شهنشاه
معدلت پناه و سائر اعیان آن سلطنت صاف صاف
مرتسم و منعکس بنماید تا وثوق ربط محبت چنانکه مابین شاه
رعیت نواز و رعایای جان باز می باید بی هیچگونه وسوسه و
اندیشه بجانبین حاصل باشد و ازین وثوق ارتباط کمال رفاه
و ترقی ملک که صلاح و فلاح رعایا منوط بر انست و هم عظمت

و قوت و نکونامی سلطنت را در چار دانگ جهان چون نور خورشید درخشان بتماشای دیده‌وران درآرد و نام نیکوی خود را ازین کارنمایان تا بقای لیل و نهار زیر فلک دوار بگذارد ورنه پیداست که بافضال خداوند بیهمال و یمن بخت و اقبال هیچگونه احتیاجش نبود که چنین سفر دور و دراز بلی ضرورت و آز برمیگزید نه ضرورت این جاه و معیشت و دولت و ریاست عارضی چند روزه اش بیش دولت و معیشت و ثروت اصلی دائمی آنجا بوده است و نه خوبی آب و هوا و گل و بهار و اعتدال لیل و نهار این مرز بوم نسبت بدیار شگفته بهار انگلستان چنان می باشد که باشتیاق آن بدین بهانه هوای تفرج و گلگشت این ملک بدل فیض منزلش جامی گرفت و نه قدر و منزلتیکه بدیار خودش حاصل بوده بدین عالی منصب افزایشی بران مترتب میتواند شد پس لامحاله جز آنکه نوشتم امری دیگر متصور نمی تواند شد نازم بر خوشی نصیبی جمله رعایای این ملک که افضال بیهمال خداوند ارحم الراحمین

دفعۀ متوجه احوال ملالت اشتمال ایشان گردید و چنین
سرداری ترحم شعاری را به فرمانروائی این خاکپاره برگزید
اکنون چرا آن الم و صدمات اندوه که بعد ناگهانی واقعۀ جانکاه
عالیشان لارڈ میوبهادر بدلهای اعیان بالعموم سکان این
مملکت راه یافته بود و خواطر هر خرد وکلان ازان در گرو رنج
و عناهردم می نمود از یمن قدوم میمنت لزوم چنین حاکم
عادل دریادل بکلی زائل نگردد بلکه بنعم البدل سرورنا
محصور مبدل نشود و انچه از نتیجۀ تجربه کاریهای جناب
ممدوح که از بدایت ورود تا ایندم در اکثر امور بظهور
آمده و می آید همانا وثوق بر وثوق برنکو ایامی و فرخ فرجامی این
ملک و ملکیان می افزاید و یقین کلیست که با بیاری مراحم
رئیسانۀ این عادل زمانه باز این گلستان خزان دیده زود
روی بهار رفتۀ خود را به بیند و هر گلچین بهارش به پر کردن دامن
و جیب از گلهای داد و مراد خورسند و کامیاب گردد هنوز
سراغاز بهار حکومت و فرماندهی این نوشیروان زمان است

که دامان نظر ارباب هنر بگل چینی تماشای شگفتگی گلزار بیشمار حسن انتظام وشادابی و سرسبزی گلستان بیحمران اجرای بساقوانین و احکام از برای صلاح و فلاح هرخاص و عام چنان پر گشته که عقل بالغ نظر باهمه بلند نظری به مشاهدهٔ آن حیران می باشد آری اگرچنین بحسن تبدیل برخوانی روا باشد * بیت

دامان نگه تنگ وگل فیض تو بسیار
گل چنین بهار تو زدامان گله دارد

اینک برخی از شواهد این حال و مصداق این مقال را برنگ گلی از گلزار و نمونهٔ از خروار گوش گذار مستمعان باعز و وقار این دیار می سازم تا به تصدیق دعاوم پرداخته شکرچنین محسن سراپا بذل وکرم را بر خود از جمله و اجبات و مفترضات انگارند *

بخش سوم

در ذکر اجمالی بعضی محاسن انتظام و محامد
عدل و نظام که بعد ورود مسعود عالی جناب
معلی القاب ممدوح بدین ممالکت هندوستان
صورت ظهور گرفته

از انست دفع فرمودن بار گران انکم تکس از گردن
ناتوان رعایای هندوستان عموماً * این تکس پس از هنگام
بلوای مفسدان تیره درون در اقصای این ملک بالضرورت
جاری گردیده بود و درین ما بین گاهی کم شده و گاهی افزوده
و در بعض سال گاهی مرتفع هم گشته مگر در نخستین هنگام
اجرای آن به بسا مقامات از بدنظمی و کم تدارکی کارکنان
و کوچک افسران به بیجا طلبی وغیره بر رعایای اینجا خیلی
شاق آمده بود و دغدغهٔ افزایش هر روز بدلهای بیچاره

کم مایگان بلکه متوسطان نیز راهی پیدا کرده - چون از اصل وجوه کمی و بیشی آن با مردم آگاهی کماهی ندارند بسطری چند بیان آن می سازم انشاء الله تعالی اما الحمد لله که اکنون آن همه وبال ونکال بفضل قادر ذوالجلال وتوجه والطاف این حاکم نصفت خصال از سرها دور شد وترحم خسروانهٔ این حاکم عادل دریادل از زبان هرکه ومه بهرایع نامحصور ممدوح ومشکور گردید نیکو یاد دارم که عالی جناب ممدوح بعد ورود درین شهر که رعایا وبرایای انجا را بانواع اخلاق واشفاق بنواخته واظهار مراحم ومکارم بر احوال پر ملال شان بتضمن کلام فیض نظام ساخته بود در همان زمان ناپسندی این تکس نیز که بظاهر جبری بر رعایا بود بزبان فیض بیان خود آورده بلکه بهمان نزدیکی تشفی خاطر رعایای ملهوف هم کرده بود تا بعد روزی چند اسپحمان قانون وارش جاری فرمود - واضح باد که انکم تکس عبارت از مطالبهٔ زربیت

بحساب سالانه آمدنی ذاتی هر شخص به هر نهجیکه باشد
و قبل ازین درین ملک چه جای اجرای آن بلکه احدی
از نامش هم اطلاع نمی داشت - الحاصل محاصل
گورنمنت درین ممالک دایماً از خراج زمین و محصول
نمک و مبالغ آمدنی از بندوبست افیون وغیره بوده
و چون این ملک بفراوان آبادانی و زرخیزی بانواع
کارروائی مفرح الحال بوده مالک ملک را بوفور سامان
آمدنی سه گانه افزایش هیچگونه مطالبه نو از کیسهٔ رعایا
پیش نهاد خاطر نبود ولیکن چون بعد حدوث حادثه
ناگهانی سر بشورش برداشتن فتنه انگیزان
بغاوت پیشه بهمداستانی برخی از تیره بختان سپاه
و رعایا از هنود و بعض مسلمان صورتان در سال
پنجاه و هفتم از همین نوزده صد عیسوی بضرورت تعین
بسا لشکریان تازه بحراست ملک و رعایا و بپابلی آوردن
گروها گروه سربازان سامشور از ممالک انگلند و کمپیان

نمودن آنان باطراف وجوانب این دیار و فرستادن
جوق جوق سواران آزموده کار وتوپخانهای آتشبار درپی
بنیخ کنی باغیان بجنگ و پیکار و دیگر بساگوناگون
مصارف دران ناممون آوان و نیز برای نظم مدات
تحصیل معمولی در بیشتر اضلاع واقطاع ملک تا عرصه
دوسال زر از خزینها بدر رفت و بجایش هرصبیه
مصارف روز افزون رونمود آخر همین اسباب
مجبوری ارباب بست وکشاد مملکت را بگردآوری
زر بوجوه دیگر آماده ساخت چون از معلومات است
که محاصل خراج امری معین است وافزونی بران موجب
سراسر ظلم و ستم ومحصول نمک کهازان امیر وفقیر
را از رعایا گزیر نیست افزایش درآنهم خالی از مضرت
نبود خصوصاً بر بیچارگان بی مایه که در شمار بیشتر اند وآمدنی
از بند و بست افیون که کمی و بیشی آن منوط بر فروخت
ممالک دیگر یعنی مملکت چین که بیرون از ید اختیار.

اراکین این گورنمنٹ می باشند بنوعی سزاوار مدار واعتبار درین کار نبود پس لامحاله باضافهٔ مداخل جدید ضرورت شدید داعی گشت تا در سال ۱۸۵۹ پنجاه و نهم از برای اکتفای آن مصارف لابدیه دو چیز تجویز گردید یکی لایسنس بر عموم اهالی حرفه دوم محصول بر اجناس بازرگانی وانتظام ان با آنچه مناسب وقت باشد در اوائل سال مذکور بدست عالی جناب جیمس ویلسن صاحب از ارباب شورای محترم جامعهٔ قانونی سپردند صاحب موصوف قانون اخذ همین انکم تکس چنین تجویز کرد که حالیا تا مدت پنج سال انانکه آمدنی شان سالانه از بالای دو صد روپیه تا پانصد برسد هر صد دو روپیه بدهند و ارباب آمد بالاتر بران هر صد چهار روپیه و پس ازین سالها بر حسب رفع ضرورت کمی و بیشی یا موقوفی می تواند شد وکسانیکه از اهالی حرفه از تکلیف انکم تکس خارج باشند لایسنس مناسب حال خود ادا نمایند و این قانون مصالح شگون را باجرا درآورد سال مذکور

بپایان رسید و بسال دو شش یعنی ۱۸۶۰ عیسوی
خودش دست از جمله کاروبار دنیوی کشید و رهگرای
عالم دیگر گردید عالی جناب سیمویلس لینگ صاحب
بعد ازان ذمه دار این کار شد و بسال شصت و سوم
عیسوی بعض تغیر و تبدیل نیز به کمی و بیشی در محصول
چیزهای تجارت نمود و در خصوص انکم تکس چنین قرار داد
که چون بفراهم آوری زر تکس مذکور از کسان پائین طبقه
صرف کثیر میگردد از بن کوه کندن و کاه برآوردن نفعی که
سودمند باشد عائد نیست نظر بران کسان آن طبقه را یکباره
ازان تکس رهائی بخشید * و سال شصت و دوم عالی جناب
سرچارلس تریولین بهادر دران جامهٔ قانونی همبرین
خدمت منصوب گشت و تا سه سال بران مقرر بوده
آئین مجریه را باندک کمی مقدار برقرار داشت و در
سال شصت و پنجم که پنج ساله وعده ادای ان
سپری گشت ممدوح صاحب بازانرا جایز نداشته بجایش

مقدارهای مناسب بر اجناس دیگر افزود اما این معنی خلاف آرای حکام والا مقام انگلستان گردید - اکنون دو سه جملهٔ مختصر علاوهٔ مضمون مبحوث عنه صرف متعلق بذات عالیجناب سرچارلس موصوف برای دریافت مطالعه فرمایان این اوراق می نگارم - هنوز بر آئینهٔ دلهای واقفان اوضاع روزگار و سیر فرمایان ریاض همیشه بهار صفحات اخبار سایه افگن بوده باشد که همین عالی جناب سرچارلس بهادر چند سال پیش از تقرر بدین منصب که نشستم جندی بصوبهٔ مدراس برتبهٔ بلند پایگاه گورنری با همه اخلاق و دادگستری و تمامتر نیکنامی و خوش انتظامی کار فرما بوده بعطای خطاب و تمغای دوم درجهٔ اسطار آف انڈیا علم بلند نامی برافراشته حینیکه حکم اجرای قانون انکم تکس در سائر بلاد و اقطار هندوستان رسید عالی جناب موصوف اجرای آنرا که خالی از گونه شائبه جبر نسبت بحال رعای ملک نبود ناپسند فرمود و دلائل ناپسندی

آن بوجهیکه مناسب دانست نوشت اما پذیرا نشد تا
آنکه ایام رخصت وی ازان منصب قریب بود تشدد
به بحث و تکرار آن نه فرمود و بر حسب دستور ترک منصب
گفت و راه وطن مالوف گرفت - نیرنگی فلک حقه باز
تماشا کردنیست که جناب وی را در آن بلاد جز چند ایام نگذشته
بود که بعالی پایهٔ ممبری سوپریم کونسل از انگلستان
منصوب شد و همان سر رشتهٔ نظم و گردآوری زر
انکم تکس وغیره را تا سه سال متکفل ماند و هرگونه
کوششها در آن که مناسب منصبش بود از رای و قلم
خود فرمود انتهی * آمدیم بمطلب خود در سال شصت
و پنجم مذکور عالی جناب رایت آنربل ڈبلیو ان میسی
از ارباب جلسهٔ قانونی مذکوره بدان کار و خدمت
مامور گشت و بکمی و بیشی اندک در لایسنس بر اهالی
حرفه و محصول بر اجناس تجارت کار انکم تکس بر آورد
بعهد خود هرگز التفاتی باجرای انکم تکس نکرد عالی جناب

سر ریچرد تمپل بهادر که در هشتمین سال بر شصت عیسوی سررشتهٔ نظم این مهم اهم بکف اقتدار خود گرفت لایسنس را موقوف ساخته بجایش سرطیفکط تکس مقرر نمود و بعد یک سال بموقوفی این تکس تازه باز همان انکم تکس اولین را بقرار داد سه صد یکروپیه تجویز فرمود و پس ازان در سال ۱۸۷۰ هفتاد عیسوی آنمقدار را دو چند یعنی سه صد دو روپیه مقرر و جاری ساخت * این بود ملخص تر احوال اصل بنا و اجرای انکم تکس مذکور وتبدیل و تغییر مقادیر آن بهر زمان تا هنگام موقوفی و اختتام و تفصیل سائر کیفیت و جزئیات آن در دفاتر قانون و اخبار نامها و گورنمنت گزیت آن ازمنه و ایام بتشریح و توضیح تمام می توان دریافت *

وازان است مزید توجه و سعی عالیجناب ممدوح در اشاعت و ترقی علوم و تعلیم و آموزش هنرهای منفعت انگیز - ازیاد بزرگان نرفته باشد که بماه مارچ سال

هجده صد و هفتاد دوم عیسوی در اجلاس ایوان یونیورسطي
کالج یعنی بزرگتر آموزشگاه اعلی طبقات متعلقین باهتمام
گورنمنت واقع دارالامارت کلکته عالیجناب معالی القاب
ممدوح بر کرسی صدارت رونق افروز گشته بعد معاینهٔ حالات
آنجا و شنیدن رپورت یعنی روداد نامهٔ اجرای رویهٔ تعلیم
و ترقیات گذشته زمان و کیفیت آموزش آموزندگان و
دیگر متعلقات آن تقریری بلیغ درانخصوص فرمود و در پایان
آن درخصوص ترقیات مسلمان طلبهٔ این دیار و فواید بیحد
وشمار آن که نسبت بایشان عاید شدنی است ایمای خاص
مرحمت اختصاص بانهایت اشفاق و غایت کرم و اخلاق
نمود راقم نقال ترجمهٔ آن تقریر دلپذیر را بسبب غایت
اشتهار در جراید اخبار اینجا قلم انداز نمود تا طوالت موجب
ملالت نگردد عالیجناب ممدوح اندرین خصوص باکثر صحبت ها
تذکرهٔ این گزین امر باعلما و عمائد هر ملت و کیش هندوستان
بمیان آورده توجه قلبی خود دران چنان ظاهر فرمود که بدلهای

ایشان نیز ازان شوقی و رغبتی تمامتر پدید آمد و ازینجا است
که بهمین یک دو سال گذشته از برای رعایا زادگان اضلاع
و امکنهٔ دور دست عموما و مسلمان زادگان کم مایه خصوصا
که سفر و اقامت ایشان بدین شهر خالی از دشواریها
نمی باشد تا به تعلیمگاهای اینجا باهمه ما یحتاج به تحصیل علوم
چه توانند پرداخت بفرخ عهدش بنای بسا آموزشگاهای
کوچک و بزرگ جابجا در قصبات و شهرهای این طرف
دیار از سر نو انداختند و آموزگاران ذی علم و استعداد
علوم عربی و پارسی و انگریزی وغیره مروجهٔ خاص هر دیار را
بمواجب بیشقرار بکثرت و افزونیها مقرر و منصوب ساختند
و تقرر پرنسپلان فائق و انسپکتران لایق یعنی افسران
ذی علم کامل البضاعت و نائبان صاحب استعداد از هر قوم
و فرقه هم برای دیده بانی مدارس و هم از برای تعلیم فرازین
طبقات طلبهٔ آنجا درونی انتظام و تدارک ردیهٔ دروس و
تقرر فنون وکتب و تبدیل آن همه بر وفق مصالح مکان و زمان

علاوه آن همه برایشان در بعض جاها افزون گردید تا آنکه عالیجناب ممدوح بجاهای مناسب از جیب خاص خود هم برید تائید درین خصوص فرمود چنانچه در سوسیتي علیگده برای تعلیم اطفال مسلمانان مبلغ ده هزار روپیه از جیب خاص فیض اختصاص عنایت کرد و نیز بنیاد عمارت رفیعه یونیورستی به مقام کلکته از دست خاص خود به نهاد *

و ازانست عموما مراعات حرمت و پاسداری عزت و احترام رئیسان بانام و نشان این دیار که از قدیم یعنی خاندان ریاست و شان ممتاز و محترم بوده اند باظهار انواع عنایت و اشفاق و قدر افزائی و اخلاق نه بظاهر حال و مقال بلکه به بسا امداد و دستگیری بعضی افتادگان از ایشان بالحاظ حقوق قدیمه و خصوصیات پیشینه و غایت رادگوهری و فتوت و بلند حوصلگی و مروت - پیداست که زمانهٔ غدار و چرخ دوار همیشه با هریکی بر یک وتیره بساعد نمی باشد احوال پیشین خداوندان سلطنت

و فرماندهان برتر مرتبت مبین صریح اینحال است ظاهر است
که اکثری از ایشان بحدوث انواع حوادث نافرجام و
اسباب چند در چند رفته رفته از مراتب پیشین خود
به پائین ترین مراتب فرود آمدند و نتوانستند که مایه و مداخل را
از دست برد قصور و فتور در پی افتاده نگاهدارند و همچنین
در بعض خانوادها بافزایش اولاد و ارباب استحقاق
مخارج بیش گردید و مداخل کم پس آن همه رونق و
جمعیت یکسر رو بکمی آورد و آثار شکست در نظم کار
رونمود تا شده شده بسهل انگاری آن خانه خدایان و کارکنان
بد انتظام مدار کار بگرفتن وام بر وام رسید و ازینکه
مهاجنان به معاینه شدت احتیاج چنین حاجتمندان مقدار معین
سود را باضعاف مضاعف افزودند و قرضهای سود بر سود را
علاوهٔ آن زیاده نمودند تا به مرور زمان و هم بی پروائیهای
مالکان و شکم پروری پیوستان به بعض جاها کار
بداو ...گاه حاکم وقت رسید چنانچه الحال بوقوع بعض امور

از ذات والای صاحب کهنه ریاست باعزت وثروت
نواب عالی القاب ناظم سواد مرشداباد به فتورات و
خرابیها که پیش نیامد اگر عالیجناب نواب ویسرای
بهادر بدفع آن همه مفاسد و خرابیهائیکه از غفلات و
بی پروائی صاحب ریاست ممدوح پیدا و هویدا شده بود توجه
خاص مبذول نمی فرمود معلوم نیست که انجام کار آنهمه خرابیها
تا بکجا می کشید لازم بر کمال شفقت و عاطفت شاهانه
عالیجناب ویسرای ممدوح که به مجرد خبر ازدیاد و ازدحام
مقدمات قرضه آن ریاست اکت ۱۷ سنه ۱۸۷۳ ع
از راه کمال معدلت پژوهی و نصفت شعاری جاری فرموده
محکمه خاص برای تصفیه جمله مقدمات قرضه به تقرر سه
کمشنران معتمد گورنمنت عالی مقرر نمود سستر بفورت و جنرل
بارور صاحب و این عاجز راقم سطور برای این محکمه بحکم
فیض شیم عالیجناب ویسرای ممدوح و صوابدید ارباب
کونسل چیده و برگزیده شدند و اشتهاری بحکم حاضر

شدن جمله قرضخواهان اندرون میعاد معینه شش ماه
از طرف کمشنران نافذ گردید تحقیق و تنقیح دعاوی جمله
قرضخواهان تا مدت قریب دو سال جاری ماند آخر به تحقیق
حقیق و اتفاق آرای هر سه کمشنران از مقدار قرضه جمله
قرضخواهان این ملک که تعدادش [illegible] بود
صرف [illegible] واجب الادا برآمد و بابت
قرضخواهان لندن [illegible] پوند ثابت شد چنانچه مقدار
مجوزه کمشنران منظور سرکار دولت مدار گردید و انتظام
حراست جواهرخانه مرشداباد به تجویز هر سه کمشنران بدین
عنوان قرار یافت که اول معاینه جمله جواهرات کردند
سپس هر قدر جواهرات که متعلق ریاست آنجا بود یعنی
از پشتها پشت در روسای آنجا منتقل گردیده تا رییس
حال رسیده بود آنرا علاحده و جواهرات خرید کرده
ذاتی رییس حال را علاحده شمار و اعتبار نموده هر دو
اقسام را جدا جدا بخلف اکبر رییس ممدوح سپردند

و همچنین جایداد موروثی قدیمی را نیز از جایداد خرید کرده ذات خاص رئیس ممیز نمودند و مانند جواهرات بخلف کلان ممدوح تفویض کردند و انتظامی مناسب در خصوص تقاریب عروسیهای دختران رئیس ممدوح نیز تجویز نمودند *

و ازانست صرف توجهه خاص رافت اختصاص درباره سرانجام تقاریب عروسی شاهزادیان عفت وعظمت نشان حضرت بادشاه جمجاه اوده که صرف بر وفق تحریک و استدعای راقم آثم لحاظ بر خصوصیت حضرت بادشاه جمجاه در روابط اتحاد قدیمانه سرکار دولت قرار بادودمان والاشان سلطنت اوده فرموده مبلغ ده ده هزار روپیه برای سرانجام تقریب عروسی هریک دختر بلند اختر حضرت بادشاه جمجاه تجویز فرمودند چنانچه بموجب این تجویز برای سرانجام عروسی دوازده دختران عفت وعظمت نشان حضرت بادشاه جمجاه که درین وقت بسن بلوغ رسیده بودند

مبلغ یک لکهه و بست هزار روپیه از سرکار گورنمنت
عنایت گردید و آینده برای تقاریب دیگر دختران عفت
و عظمت نشان بر وقت بلوغ شان نیز بهمین آئین اعانت
مصارف از سرکار دولت قرار بمنصه ظهور خواهد رسید*
و از انست امن از بلای جانگزای قحط بمیامن حسن
توجهات آن والاصفات - احوال کیوف انچه از مصایب
و شداید در ایام قحط سال یکهزار هشت صد و هفتاد و چار
عیسوی بروی کار آمده بلکه از آخر سال ماقبل آن
به بعض شرقی حدود هندوستان رو داده و نیز انچه
تدابیر و صوابدیدهای حکام بالادست برای دفع مصایب
و نوایب و حصول رفاه بحت و هدایتهای ایشان
برکسان ماتحت از نیکو اهتمام و خبرگیری و زودی و
نیز فکرهای حضور فیض معمور امیر الامرای گرامی
شان لارد بیرن نارتهه بروک نایب السلطنت
و گورنر جنرل بهادر هندوستان و هم از مصالح اندیش

و معدلت کیشی و امان جوئی و صلاحگوئیهای عالیجناب سر جارج کیمبل لفتننت گورنر سابق و معلی القاب سر ریچرڈ تیمبل بهادر که اکنون بر کرسی لفتننت گورنری این کشور بسان مهر ظلمت سوز رونق افروز بوده است دران هنگام مصیبت فرجام در سلامت دامن بروی گرسنگان از جان سیر بکشاده اگر به تفصیل بر نگارم دشوار است که درین وجیزه فراهم کنم و مقاصد عالیه که بیان آن مد نظر است از تنگی اوقات و هجوم کمال اشغال می ترسم که ازان باز مانده باشم لهذا بر خلاصهٔ آن حال آشوب اشتمال و بعض کیفیت کار روائی آن زمان و حصول امن و آسودگیهای رعایای خسته جان بمیامن توجهات و حزم و عجلت اراکین با تمکین سلطنت بلا مراعات ترتیب کار روائی و رپورتهای حکام اضلاع و دیگر امور متعلق آن حال سطری چند علی وجه الاجمال بر می نگارم *

قرا باد خاطر اصحاب خبرت و فراست بوده باشد که در اواخر

۲ہجرہ صد و ہفتاد و سہ عیسوی بسبب کمی پیدایش غلجات
کہ از قصور باران و بعض جا بہ فقدان آن خواہ بدیگر وجوہ
نقصان پدید آمدہ بود اول در چیدہ چیدہ مقامات دربہنگہ
و ضلع ترہت و بعد ازان بعلاقۂ بہار و بعض مقامات پٹنہ
و نواح شمالی بنگالہ و قرب وجوار کلکتہ و غیرہ نرخ
غلجات کم کم رو بگرانی نہاد اہالی تجارت ممالک دور دست
بوادید روز افزونی گرانی در خریدار بہا افزایش و زودی
بکار بردند چون آمدنی غلہ درین شہر کلکتہ کہ مرجع اطراف
و معدن تجارت اکناف است بفتور افتاد و افزونی نرخ ہر روز
از نسبت دی بالا رفت بمقامات چند آثار کم یابی کہ ہمان
علامت قحط سالی بود نمایان شد اکثری از اوساط مردم
و کم مایگان ہراسان گشتند و بقالان بحرص نفع در فکر گردآوری
اجناس غلہ و جنس آن شدند حکام اضلاع درینخصوص
رپورت ہا فرستادند و اندازۂ وجود غلہ و صرف یومیہ را
با دیگر کیفیت ہای ہر مقام بگورنمنت وا نمودند و الاشان

معلی القاب نائب السلطنت که بکوه شمله بود و هیچگونه ضرورت تشریف آوری بآنجا نداشت بلکه بسبب ایام گرما تشریف آوری عالیجناب ممدوح درانوقت خالی از اندیشهٔ ضرر نمی نمود به مجرد اطلاع این احوال پرملال باواسط دسمبر ماه دفعة رونق افزای کلکته گردید و سپس کنکاش وصوابدیدهای عالیجناب سر جارج کیمبل لفتننت گورنر بهادر حدود بنگاله را بخبرگیری خلق خدا و تدارک دفع آن بلا هدایتها فرمود ولیکن چون ایام ترک منصب و رفتن آن والاشان به انگلستان قریب تر بود و نوبت کرسی نشینی دانش آگاه عالیجناب سر ریچرد تیمپل بهادر بدان عالی منصب به عجالت تمام در پیش نظر می نمود عالیجناب سر ریچرد تیمپل بهادر را خاصة برای سرانجام این کار اختیار فرمود و نیز بر تقدیر ضرورت این هر دو حاکم بالادست را برفتن مقاماتیکه مناسب نماید ایما کرد و بدیگر تدابیر سود پذیر مناسب وقت هم کلکته و هم به مفصلات

پرداخته بعد حصول اطمینان باز رهگرای کوه شمله گردید *

الغرض بر وفق رای فیض انتمای عالیجناب قبصاب ممدوح انجمن های کنگاش درین خصوص منعقد نموده آمد تا اینکه باوایل فبروری ماه سال هفتاد و چهارم بزرگ انجمنی در ایوان تونهال کلکته از حکام گرامی طبقه و تاجران و امرا و زمیداران و دیگر بسا اشخاص ذی اختصاص از هر مات و پایه حسن انعقاد یافت معالی القاب مرحمت انتساب نائب السلطنت بهادر صدر انجمن یعنی صاحب الامر آن کمیتی گردید بسا حضرات از حاضرین تقریرهای شایسته وتجویزهای بایسته در باب تائید و اعانت بمقامات قحط از عطای زرنقد وحسن تدابیر فراهم آوری اجناس غلجات و رسانیدن بحاجتمندان با دیگر لوازم آن نمودند تا بمیامن توجهات حضرت صدر وسعی ممبران رفیع القدر همکنان تن بامادگی در دادند و بهمان جلسه مبلغی سنگین بعطیه دستخط فرمودند و اهالی این انجمن فلاح نشیمن

دو انجمن دیگر مقرر نمودند یکی انجمن خاص بنام یکزیکیتو کمیتی بصدارت عالیجناب شاک صاحب با دیگر بزرگان اهالی آن دویم انجمن عام بنام سنترل ریلیو کمیتی که از عمابد و فلاح جویان قوم وکیش بسا ممبران این انجمن معین شدند راقم هیچمیرز نیز دران هردو کمیتی ممبر بود در اوقات جمع و شوری بتدارک و صوابدید و اظهار رای وغیره بروفق آگاهی و تجربه و دریافت خود از مفصلات تائید و اشتراک هردو انجمن فیض موطن می نمود امرای ذی حوصله و زمینداران و رئیسان این ممالکات و بسا دولتمندان و تاجران انگاشته بهرگونه تائید از عطای زر و انحای دیگر کمر همت چست بربستند و مبالغی خطیر علاوه گوناگون اعانت و تدابیر از خزینهٔ گورنمنت نیز مرحمت گردید بسی از مایه وران رادمنش بران عطیه بس نه نموده مبلغی تا بقای این مصیبت جانگزا بطریق ماهوار نیز افزودند غرض از حکام و رعایا ادنی و اعلی هریکی باندازهٔ خود

دراین مهم اهم سعی جمیل کردی و بدفع این بلای هوش ربا بدل پرداخته دولت ناموری دارین بدست آوردی اهالی هر ضلع و مقام کمیتیهای جداگانه بهدایت حکام باندنام اینجا از ارباب مناصب و رعایا مرتب کردند و بهرگونه امداد و اعانتها کوشیدند از حسن تدابیر معلی القاب نائب السلطنت بهادر و نواب لفتننت گورنر بهادر از بسا مقامات دور دور که غله درانجاها بسیار و ارزان بود بزودی خرید کرد لکهامن بر جهاز بارشده بجائیکه خواهش بوده جلد جلد میرسید از علاقهٔ رنگون و مدراس و دیگر هرجائیکه جنس غله یافتند آوردند باعث امن و بقای حیات کرور اندرکرور مخلوقات گشته گوی نکونامی دارین بردند به مقام باره علاقهٔ پتنه که وطن راقم اثم است و زیر آن دریای گنگ جاریست جهاز دخانی از برای عبور بستهای غله ازین طرف به آنرو که ازانجا راه مقامات دربهنگه وغیره جاهای قحط رسیده می باشد مقرر کردند و از برای سرعت و عجلت

راه ریل مخصوص برای غله رسانی بهر دو سوی دریا بسرعت

وعجلت بسیار تیار کنانیدند چنانچه ریل که بمقام باره برای

همین کار تیار شده بعض زمین از زمینداری حقیر است

بخشش تمام زمین بقدر حاجت اجرای ریل بلاقیمت دادم

و عزیزان و کارپردازان خود را دران علاقه از برای تقسیم

قوت خام و پخته و دیگر انواع اعانت بطریق مزد و محنت

جابجا معاین کردم و فرستادم و همچنین بسا عمایدِ بمقامات

خودها جهت تدارک دفع آن بلا می کوشیدند و طعام پخته

و خام روزانه بصدها غربا می بخشیدند سوای این همه نیکو تدابیر

وحسن انتظام تمام که از برای تقسیم قوت بضعفای ناکام

از اراکین با تمکین سلطنت بچندین طرز شایسته باوقات

بایسته بر روی کار آمد انواع مراعات دیگر از اجرای

مزدوری های اقسام مکاسب و اشغال برعایت و

آسانی کمال موجب دستیابی قوت لابدی یومیه بهزاران هزار

بی مایگان نزار دران وقت گردید در علاقهٔ خاص گورنمنت

قریب به نود هزار مزدور کمایش به چند اضلاع سارن و چنپارن و ترهت و دیناجپور و مونگیر و بهاگلپور و پرنیه متعلق گشته رزق ضروری هر روز می یافتند و بسا زمیداران و ده خدایان مبلغها از خزینهٔ سرکار والا تبار بطریق وام بغیر کدام نفع صرف بهمین رعایت عنایت گردید تا تالابها و چاهها وغیره از مزدوران درست کنانند و کم کم باقساط آن زر را ادا نموده باشند لکها نفوس بدین وسیلهٔ جمیله دران ایام پر مخمصه باب نان رسیدند و روی زندگانی دیدند غایت رعایت اراکین مرحمت آئین سلطنت ملاحظه کردنیست که دران ایام صعوبت انضمام که لکها مبلغ از کیسهٔ گورنمنت محض بغرض امان بخشی خلق خدا ازین بلای جانگزا بهر ماه بلکه بهر هفته بایبردن می شد مرحمت دستگاه معلی القاب نایب السلطنت بهادر باجلاس کونسل حاکمان اضلاع را چنین هدایت فرمود که تا بقای شدت این الم جانسوز تحصیلداران مالی یعنی

و کلکتران و امثال شان در مطالبهٔ زر سرکار تشدد آئینی هرگز
بکار نه برند تا از زمینداران و تعلق داران سختگیری
بر رعایا و مزارعان بوقوع نه آید و مزید بران آن بود که زمینداران
را از برای اعانت رعایای محتاج ایشان بقدر
ضرورت زر نقد هم از خزانهٔ شاهی قرضه میدادند که
بر رعای علاقه خود ها تقسیم کنند و باقساط در از کم کم بلا هیچگونه
سود وصول سازند و بطلب و تقاضای افزون از حد طاقت
و لیاقت آنها هرگز نپردازند و سوای این همه تائیدات دیگر
بسا گونه رعایات و احسانات است که به بذل توجهات
*حاکمانه بالادست سرداران این سلطنت باعز و شوکت
در حفظ مراتب امن و عافیت وقتاً فوقتاً بهر مقامی که مفید
افتاد دریغ ازان هرگز نرفت معلی القاب نایب السلطنت
بهادر بر آن بذات خاص فیض اختصاص خبر از کس
و ناکس بذریعهٔ حکام ماتحت میگرفتند حق اینست که شدت
این بلای ناگهانی بسخت ترین صورت به کسی نرسید

و به نهایت آسانی ما یحتاج ضروری یا سامان خسته جان نصیب میگردید هزاران کس از هر قوم باهتمام آن جا بجا مقرر بودند وانجام کار هر وقت بر وقت می نمودند و بستر ازین عالی جناب معلی القاب ممدوح بذات خاص مراحم اختصاص برای معاینهٔ مقامات قحط و ملاحظهٔ احوال رعایای آنجا تشریف قدوم ارزانی داشت هنگام معاودت از طرف دربهنگا وقتیکه اقدام میمنت التیام بر سر زمین باره سود و حقیر حاضر آنجا بود به نیکو اخلاق رئیسانه سرافتخارم را بلند فرمود رعایای علاقهٔ آنجا و قرب وجوار آن گروه گروه از هر کیش و طبقه بشکر گذاری حاکم مرحمت شیم گرد آمدند و سپاسنامهٔ بذریعهٔ راقم اوراق بگذرانیدند و از کلمات عطوفت آیات عالیجناب ممدوح بنهایت ممنون و خوشدل گشتند راقم آثم که از ابتدا وانتهای جمله احوال و کیوف این واقعهٔ غم اندوز زندگی سوز و هرگونه حسن تدابیر حکام بلند مقام و امن بخشی و مراعات و خبر گیری و آذوقه رسانی و رادگی هرم اهالی این سلطنت

باندنام و دیگر آنچه از لوازم وقت رو داده و بصلاح گوئیهای
هر انجمن و کمیتی و امداد و تدارک بسا امور چه بمقامات
مفصل و چه بحضور فیض معمور اتفاق افتاده وقوف
و آگاهی کماهی میداشتم و از هر گونه فراهمی مبالغ عطیه در
هر مقام چه از کسان هر طبقه و چه از گورنمنت و حکام باندنام
و کیفیت صرف و انتظام و سرعت تدارک و گوناگون
تدابیر و اهتمام باقتضای غایت مطلع می باشم از ته دل بالا
طرفداری شکرگذار و ثناخوان معالی القاب عالیجناب ممدوح
هستم بلکه جمله ارباب نصفت که دران زمان تفحص
بدان امر نموده اند سپاسگذاریهای مراحم رئیسانهٔ
عالیجناب ممدوح همانا همزبان و همداستانم بوده اند و نیز
ماهمکنان بی غایهٔ ریب مداح هردو سردار اولوالعزم
با وقار اعنی سر جارج کیمبل بهادر و سر ریچرد
تمپل بهادر میباشیم که توجهات و کوششهای این
هردو اراکین با تمکین و مزید تاکید هردو صاحبان عالیشان

بر حکام ماتحت به چشم سر ینکو دیده ایم *

اینجا سخنی شگفت افزا بخاطرم آمد و آن اینکه کسان چند انصاف دشمن خود پسند بیصرفه سرا اعتراضها برین انتظام کرده اندکه چندین اهتمام که درین امر بکار آمده فضول بود و صرف بسیار بیش از ضرورت به عجالت تدبیر قبل از وقت که کرده شد اسرافها بمد مصارف رو نمود اکنون دانش پژوهان عاقبت اندیش و تجربه کاران نصفت کیش ینکو به میزان خرد می توانند سنجید که این معترضان چه سرایند و از امر بدیهی انکار چگونه می نمایند آیا حزم و احتیاط از اقتضای دانش و خرد سها از داب ارباب بست و کشاد سلطنت نمی باشد فرض کردم که اگر سردار ذی تبار عالیجناب نائب السلطنت بذات خاص خود چندین دیده بانی نفرمودی و این قدر عجلت با مادگی اسباب و سامان و فراهمی و ارسال آن جابجا بکار نابردی ممکن بود که آهسته تدابیر آن هنگام ضرورت از حکام ماتحت به عمل آمدی

ولیکن تا آنکه انباری از غله بمقامی بهم رسد و دست بتقسیم دراز گردد هزاران مخلوقات از شدت الم فاقه تن از جان تهی می کردند و بیقین بل عین الیقین است که اگر چنین پیش تدبیری و حسن اهتمام و انتظام در ابتدای ایام بکار نیامدی و هریکی از بزرگ اراکین دولت بذاتهای خاص عاطفت اختصاص صرف توجهات نفرمودی هراینه روی آسانی بکنار باشد زندگانی ها گران جانی نمودی و آخر وقت چنان خرابی ها تعاقب می نمود که دفع آن بده چند تدابیر پیش ازان خلاف امکان می بود این کسان معترض از دو حال بیرون نمی باشند یا خود بسائر کیفیت و جمله عنوان اصلاح و کار روائی آن نرسیده اند و بجهالت ازان واهرند و یا دانسته چشم انصاف پوشیده اند و نابینایانه قدمی براه اعتساف می گذارند از بدگوئی تنی چند ناعاقبت بین چشم زخمی براست کاران و عالی همتان نکو آئین نتواند رسید که گفته اند

گر نه بیند بروز شب‌پره چشم * چشمهٔ آفتاب را چه گناه
این همه گرانی و ترس تا اواسط سال ۱۸۷۴ یکهزار و هشتصد و هفتاد و چار عیسوی بود که بعنایت ایزد منان بارش باران آمان بخش غمزدگان رو نمود و جمله کدورتهای غم و الم را از دلهای بندگان خسته جان بیک سیل رحمت دافع رنج و زحمت پاک ربود *

ذکر سلطنت یارقند

و انعقاد عهد نامه فیمابین آن دولت و دولت علیه انگلشیه برای کشایش ابواب تجارت مابین هند و یارقند

و هم از انست که بحسن توجه والتفات جناب ممدوح عالیه درجات راه و رسم محبت و وداد و تواحد و اتحاد مابین سلطنت علیهٔ برطانیه و دولت یارقند بوجه خاطر پسند جاری گردید و انعقاد عهدنامه موثق از برای اجرای ابواب تجارت میان این هر دو سلطنت بهمین آئین بر منصه ظهور رسید کیفیت این ماجرا را یابندی از حالات آن ریاست

با سیاست برای ملاحظهٔ سامعان والاشان برمی گذارم *

مخفی مباد که والی عالی این ریاست مشهور به لقب امیر اتالیق غازی است دار السلطنت ایشان شهر یارقند است حدود ریاست ایشان از جانب جنوب محاذی به ملک تبت ولداخ است و جانب شمال و مغربش ملک روس و بسمت مشرق ممالکت چین واقع وسعت آن ملک مقابل سلطنت فرانس است و تعداد ساکنان آن شهر مقدار هفتاد و پنجهزار و قلعه آن نوساخته در عرض و طول مقدار یکهزار ذرع است داخل قلعه مذکور قریب پنجهزار مردم می باشند پس جمله تعداد مردمان شهر یارقند باین اعتبار هشتاد هزار می شود انتظام درس و تدریس درین سلطنت به همین آئین است گو اصل مادهٔ علم فی الحال درانجا قلت دارد هرجا مسجد است بودن یک مدرسه بشمول آن دستورات ضروریهٔ این دولت باعز و صولت می باشد داخل انجامهٔ برچنین ائین است که بعد از اتمام

شدن یکسال از هر صوبه حاکمان اجناس پیداوار آنجا را چه از قسم غله و ملبوسات و معدنیات مثل سرب و آهن وغیره چه از قسم زر و نقره وغیره بر صدها شتر و اسپ خروار خروار بار کرده بحضور امیر صاحب حاضر می آرند و آن همه اجناس را در خزانه امیر صاحب داخل می نمایند و همراه آن زمان والی آنجا کیفیت کلیه حکومت و کارگزاری هر حاکم را بدل متوجه شده استماع میفرماید اگر کسی بر احدی از حکام و کارفرمایان استغاثه ظلم و تعدی و بیخبری بحضور امیر صاحب پیش می نماید امیر صاحب فی الفور بتدارک واقعی آن می پردازد و اگر احیاناً در مقدمهٔ تاوش حاکم بجرم ثابت میگردد حاکم مذکور را درحال بکیفر کردار ناسزاوار می رساند الغرض در همه امور نظم و نسق و عدل و انصاف بریاست امیر صاحب ترقی های روز بروز پیدا هویدا است قبل از زمین رابرت شا صاحب بریاست مذکور هیچ کسی چه هندی و چه فرنگی از چنین کیفیت تفصیلی آنجا که در سفرنامهٔ

صاحب موصوف درج است اطلاع نداشته بود از زمانیکه صاحب مسطور بحضور امیر صاحب رفته عظمت و شوکت و وداد و اتحاد هردو دولت باندصولت عثمانیه وبرطانیه را ذکرنمود در دل امیر صاحب اشتیاق تام پیداگشت که فیمابین سلطنت انگلشیه و ریاست باسیاست یارقند سلسلهٔ مراسم ربط و اتحاد جاری کرده آید چنانچه در ملاقات اول بادشاه صاحب فرمود که نواب گورنر جنرل شما شخص بسیار عالی وقار است به مقابله ایشان من یک مرد حقیر ام صاحب موصوف جواب آن چنین داد که ملکهٔ معظمه آقای ولی النعم نواب گورنر جنرل بهادر است عزت جناب شان از همه بالاتر است پس لازم است که بنای محبت و اتحاد باسرکار گورنمنت برطانیه مستحکم فرمایند درمیان دوستداران حرف خردی و بزرگی هرگز نمی باشد و نیز صاحب موصوف به امیر صاحب گفت که بودن سلطنت جناب شما از مدت شش سال بمرح و افتخار زیاده تر سزا دار

است چرا که صرف بزور بازوی خود مثل سکندر و تیمور ملکها را فتح نموده آید تا زمان قیام صاحب موصوف چند بار امیر صاحب ملاقات با ایشان کرد و در هر ملاقات ذکر احوال سلطنت برطانیه به میان آورد و نیز هر بار صلاح های مفید ترقی ملک از صاحب موصوف می پرسید صاحب . بجواب می گفت که من مرد سیاح هستم حسب اجازت بخدمت والای جناب شما آمده اگر سفیری از اینجا به ملک هند روانه می فرمائید البته از داب و قاعدهٔ دربار ذی افتخار سلطنت برطانیه آن سفیر باعزو جاه را بخوبی واقف و آگاه خواهم نمود حینیکه صاحب از خدمت امیر صاحب رخصت می شد امیر صاحب فرمود که یک سید جابان را برای عهدهٔ سفارت در ذهن خود معین کرده ام مگر چونکه اسباب تحائف برای لارد گورنر جنرل بهادر و جناب ملکهٔ معظمه هنوز بخوبی مهیا نشده است سفیر مذکور را همراه شما نمی فرستم الحاصل در سنه ۱۸۷۲ ع عهد گورنری لارڈ میو

سید یعقوب خان که هم نام و خواهرزادهٔ با احترام
امیر صاحب والامقام است بعهدهٔ سفارت مقرر
گشته مع خریطهٔ محبت نامه واسباب تحائف وارد
دارالسلطنت کلکته گردید و با نواب گورنر جنرل بهادر
ممدوح ملاقات کرده مابین هر دولت بنیاد مراسم
ربط و اتحاد بنهاد لیکن آن همه مراسم ربط و اتحاد هر
دو دولت بلند بنیاد هنوز ناتمام بود تکمیل و استحکام
تمام انهمه روابط محبت و نیز انعقاد عهد نامهٔ مفید میان
هر دو سلطنت با عز و شوکت در سنه ۱۸۷۳ع بتوجه و
اهتمام حضرت ممدوح بلند نامم بظهور رسید که عالیجناب
فیضماب ممدوح از جانب دولت انگلشیه سر فورسایتهه
صاحب را سفیر مقرر فرمود آن سفیر سراپا توقیر
بایک مراسله از طرف لازم الشرف علیا جناب
معلی القاب ملکهٔ معظمه که حامل آن سر جنت دائید صاحب
بهادر بود و مراسله دیگر خود از جانب جناب فیضماب

لارد صاحب ممدوح که حاملش حولدار بااعتبار گل احمد
بوده طرف یارقند فرستاده آمد کرنل گاردن و ڈاکتر
استولیزکا و کپتان بڈلف نیز همراه رکاب سفیر باتوقیر
بودند الغرض این جمله معتمران سرکار ذولاقتدار
با بسیاری از خدم و حشم براه کشمیر ولداخ داخل ملک
یارقند گردیدند مراتب مهمانداری های سفیر باتوقیر مع دیگر
جمله همراهیان و ملازمان از حین ورود تا زمان مراجعت شان
از جانب امیر صاحب به بهجتی بود اشده که این جمله معتمران
سرکار از ته دل مداح و شکرگذار امیر صاحب
والا تبار گشتند یک عهدنامه هم همران زمان فیما بین
سلطنت هند و یارقند محرر و موثق گردید نقل آن بجنسه
برای ملاحظهٔ ناظران والاشان درج این وریقات
اختصار سمات نموده می آید چون بتقریب کلام ذکر سفیر
والامقام بمیان آمد مناسب می نماید که حرفی چند درین
خصوص هم حوالهٔ قلم حقایق رقم نموده آید نام نامیش

سید محمد یعقوب خان توره است خلف ارشد رسید والا دودمان نظام الدین خان مرحوم مغفور عمرش ما بین پنجاه و پنج سال است اتفاق قدوم و ورود سید موصوف به تقریب سفارت درین دیار دو سه بار گردید و با این راقم آثم نیز روابط محبت و اتحاد بهم رسید چنانچه شبی نان و برگی بخاطر عاطر آن والا شان مهیا ساختم و به تکلیف تشریف قدوم جمعی از خلان دوستان خود نیز پرداختم جناب سیادت ماب اخلاق و مخلص نوازی را کار فرموده رونق افزای مسکن این مسکین گشت چون آن والا شان از هر دری به سخن در پیوست و دریافت بسیاری از احوال ممالک شمالی را صورت بست دیدم که در حقیقت مردی است جهاندیده کار آزموده از تجارب ازمنه و امکنه انواع معلومات و مطلوبات بکار آمد آموخته و فراوان مایه از علم و دانش اندوخته نه فقط لائق سفارت بل قابل وزارت و نیز عالی جناب

ممدوح خواهرزاده والاجناب معلی القاب مالک ممالک ترکستان امیر محمد یعقوب خان والی فتح مند کاشغر و یارقند است ازبد و شعور بذهن و ذکاوت و شوق طلب علم مشهور بود چنانچه عربی و فارسی و ترکی و خطائی وغیره زبانها را نیکو می داند در علوم و فنون دران طرف بالا کمتر کسی باآن والاگهر عدیل و همسر خواهد بود شرحیکه بزبان عربی بر کتاب فصوص الحکم نوشته شاهد کافی بر مدارج فضل و کمالات آن عالی درجات است اولا انوالاشان بر عهدهٔ دبیر سلطنت مامور شده بود بعد آن بر منصب عالی قاضی القضات منصوب گردید سپس بخدمت وافرالعزت سفارت سلطنت باهمه اعزاز سرفراز گشت و بدربارهای سلاطین باعز و تمکین روم و روس و ایران فرستاده شد و از پیشگاه حضرت سلطان عالیشان روم بوالاخطاب و نشان مجیدی درجهٔ اول شرف اعزاز و عز امتیاز یافت بعد ازان وارد هندوستان

جنت نشان گردید و با جناب معلی القاب لارد نارتهه بروک وایسرای بهادر در خصوص استحکام مبانی اتحاد سلطنت هند و دولت یارقند عهود و مواثیق مستحکم بربست خدا کند که از نتایج این عهود فواید غیر محدود بهردو دولت بلند صولت حاصل ماند *

عهد نامه

عهد نامه فیما بین دولت بهیه برطانیه و عالیجناب امیر محمد یعقوب خانصاحب بهادر والی ممالک کاشغر و یارقند و اخلاف و اوراث ایشان که اتمام یافت از یکطرف بتوسط طامس دگلس فورسایتهه صاحب کمپانین آف دی موست آنربل آردر آف دی باتهه برحسب اختیارات کامله که درین باب بایشان از طرف جناب مستطاب رایت آنربل طامس جارج بیرنگ بیرن نارتهه بروک آف استراتن و بیرنت و دبیری از مدبران دیوان خاص

حضرت اکرمه ملکه بریتن الاعظم و ایرلنڈ و صدر اعظم رتبه عالیه ستارهٔ هند در مجلس دیوان تفویض نموده شده و از طرف ثانی بتوسط سید محمد یعقوب خان نورة المقاب برتبه معزز مجیدیه درجهٔ اول ولد ارشد سید نظام الدین خان مرحوم قدس الله مضجعه و نور الله مرقده برحسب اختیارات کامله که ایشانرا درین خصوص از جانب عالی جناب امیر صاحب بهادر تفویض یافته اند *

تمهید

چونکه استقرار و استثبات اتحاد و دوستی و یکجهتی که درینوقت بین الطرفین عالیتین معاهدتین موجود است واسترقای معاملات تجاری فیمابین رعایای خاصین مرکوز خاطر می باشد لهذا این چند شروط متعهد و منعقد گردیدند *

شرط اول - طرفین عالیتین معاهدتین عمان شروط برین قرار دادند که رعایای یکدیگر مجاز باشند تا در آیند و اقامت

و تجارت کنند و به اموال و اجناس و امتعهٔ خود در کل اطراف ممالک یکدیگر عبور و مرور و نقلت نمایند و درین ممالک مذکور رعایای یکدیگر از جمیع مراعات و فواید به نسبت تجارت و صیانت و غیره خواه بر رعایای خاص خواه بر رعای دیگر دولت کاملة الوداد المختص من الدول اجابت یافته یا یافته باشد متمتع و متصرف شوند *

شرط دوم - تاجران را از هر امم و ملل که باشند اجازت و رخصت است تا از نواحی یک فریق معاهد در نواحی فریق ثانی مع اموال و اجناس خود در کل اوقات بهر راهی و طریقی که خواهند عبور و مرور توانند کرد هیچ قیدی برین اطلاق العبور بطفیل یکی از فریقین معاهدتین موضوع نشود باستثنای حادثه ضروری متعلق امور ممالکت که اعلام بران من قبل به دیگری معرف کرده شود و این قید و ضبط به مجرد دفع حادثه مذکور منقضی و منقطع گردد *

شرط سوم - اهل فرنگ تبعهٔ دولت بهیهٔ برتن که به ارادت

و مقاصد تجارت وغیره در نواحی عالی جناب امیر صاحب بهادر داخل شوند بر ایشان لازم است که تذکرهٔ متعارف متضمن و محقق بر قومیت خود همراه داشته باشند و اگر ازین چنین تذکره مقصر باشند مستحق مراعات مندرجهٔ این عهدنامه متصور نخواهند شد *

شرط چهارم - بر اجناس مال تجارت بر آمده از ممالک عالی جناب امیر صاحب بهادر در آمد هند قلمرو دولت برطانیه که بهر کدامی از رهگذرهای جبال همالیه موقوعه طرف جنوبی ممالک عالی جناب امیر صاحب در آیند سرکار دولت برطانیه قرار داد می نماید که هیچ اخذ محصول بر مال در آمده مذکور کرده نشود همچنین بر اجناس مال بر آمده از هند در آمده ممالک عالی جناب موصوف هیچ محصول در آمد متجاوز از چهار ویک قیمت گرفته نشود اجناس مال در آمده ممالک فریقین معاهدین مطابق شروط مسبوق الذکر برضا و رغبت خواه بیع بالجمله خواه بیع بالمتفرق باشد قابل انتقال با همه ازادی

از یک موضع تا موضع دیگر در ممالکت هند قلمرو دولت
برطانیه و کذالک به ممالکت عالی جناب موصوف نیز متصور
شوند لیکن بحسب قواعد و تحصیل رسومات آبکاری و مسکرات
و دیگر قواعد و رسومات که متعلق باغراض تمدن بلاد باشند
عموما به این چنین اقسام اجناس موافقت و اتصال دارند *

شرط پنجم - فراید اموال تجارتی آمدۀ هند در نواحی امیر
صاحب تا وقت رسیدن بموضع تفویضگی عندالتفتیش
مکشوف و مفتوح نگردانند اگر اختلافی یا منازعتی درباب
تشخیص قیمت مال واقع شود پس زکوۀ چیم یا منصدار دیگر
که عامل از جانب عالی جناب امیر صاحب بهادر بوده باشد
اختیار دارد تا طلب حصه جنسی بحساب چهل و یک عدد
عوض محصول نقدی نماید و اگر منصبدار مذکور در تحصیل
محصول باخذ حصه از اجناس عذری کند و یا اگر اموال غیرقابل
تقسیم باشد پس اندرین صورت معامله منازعت را بدو
اشخاص مناسب که یکی از جانب منصبدار مذکور و دیگر از

جانب تاجر آرندهٔ مال معین شده باشند تفویض کرده شود تا تخمین قیمت مال به عمل اید و اگر بین المتوسطین اختلاف رای افتد وکیلی که فیصلهٔ وی قاطع باشد تعین کنند من بعد برحسب تخمینهٔ چنین انفصال ایصال محصول نماید *

شرط ششم - دولت برطانیه را اختیار است تا وکیلی بدربار عالی جناب امیر صاحب بهادر معین کنند و تحت وی عاملان تجاری درکدامی اضلاع و امصار قلمرو ممالکت عالی جناب ممدوح که مناسب باشد گزارند وکذالک عالی جناب امیر صاحب بهادر مجاز هستند که وکیلی به پیشگاه نواب نائب سلطنت هند تعین نمایند و عاملان تجاری درکدامی اضلاع امصار ممالک هند قلمرو دولت برطانیه که مناسب باشد گذازند و کلای مذکورهٔ بالا بارتبه و مناشیرکه بقاعدهٔ دول سفیران را مسلم است موصوف شوند و نیز عاملان به فواید و مناشیر کونسلان دولت کاملة الوداد المختص من الدول بهره ور گردند *

شرط هفتم - رعایای دولت برطانیه را اجازت داده

می شود تا زمین یا خانه یا دکان در ممالکت قلمرو عالی جناب امیر صاحب بهادر به مملکیت خواه خرید خواه فروخت نمایند وخواه باجاره تحصیل کنند واندران امکنه و دکاکین یا بدیگر عمارات رعایای دولت برطانیه هیچ مداخلت بالجبر یا هیچ تفتیش بغیر از رضای شخص متصرف نکرده شود سوای معرفت وکیل دولت برطانیه یا عامل وی وهم در حضور شخصی یا کدام موکل متعینهٔ جانب وی *

شرط هشتم - تدابیر مفصلهٔ ذیل در انفصال مقدمات داد وستد و جرائم کبیره و صغیره نسبت رعایای دولت برطانیه در ممالک قلمرو عالی جناب امیر صاحب بهادر بمعرض قبول در آمده اند *

اولاً - در مقدمات داد وستد که فریقین رعایای دولت برطانیه هستند و نیز در مقدمات جرائم صغیره و کبیره که طرفین رعایای دولت برطانیه باشند یا که مدعاعلیه اهل فرنگ تبعهٔ دولت برطانیه حسب متذکرهٔ شرط سیوم عهدنامهٔ هذا

می باشد بوکیل دولت برطانیه یا به یکی از عاملان وی تفویض
یافته بحضور وکیل عالی جناب امیر صاحب فیصل یابد *
ثانیاً - در مقدمات داد و ستد که احد الفریق رعیت
عالی جناب امیر صاحب و فریق دیگر رعیت دولت برطانیه
باشد در محکمهٔ عالی جناب موصوف بحضور وکیل دولت برطانیه
یکی از عاملان وی یا شخص متعین درین خصوص از جانب
وکیل موصوف یا از جانب عامل وی انفصال کرده شود *
ثالثاً - در مقدمات جرائم احد الفریق خواه مدعی خواه مدعا علیه
رعیت عالی جناب امیر صاحب باشد انفصال مقدمه
باستثنای صورت مذکورهٔ بالا در محکمهٔ عالی جناب موصوف
بحضور وکیل دولت برطانیه یا یکی از عاملان وی یا شخص متعینه
از جانب وکیل موصوف یا از جانب عامل وی کرده شود *
رابعاً - سوای صورت مذکورهٔ بالا در مقدمات داد و ستد
و جرائم کبیره و صغیره که یک فریق رعیت دولت برطانیه و
فریق دیگر رعیت دولت غیر باشد دیکی ازین فریقین مذکوره

اهل اسلام میباشد پس انفصال مقدمه در محکمه عالی جناب امیر صاحب کرده شود اگر هیچکدام از فریقین مسلم نباشد دران صورت بشرط اتفاق طرفین مقدمه قابل انفصال بوکیل دولت برطانیه یا یکی از عاملان وی را باشد و درصورت عدم اتفاق مذکور در محکمه عالی جناب موصوف انفصال باید *

خامساً - در کل مقدمات که در محکمات عالی جناب امیر صاحب فیصله یافته باشند و دران شخصی رعیت دولت برطانیه احد الفریق باشد و وکیل دولت برطانیه را آگهی رسد که حق بغیر صواب رفته است پس مناسب باشد که اصل معنی را به عالی جناب امیر صاحب اظهار نماید تا در محکمه دیگر بحضور وکیل دولت برطانیه یا یکی از عاملان وی یا شخصی متعین درین خصوص از جانب وکیل موصوف یا عامل وی تحقیقات مقدمه از سر نو کنانند *

شرط نهم - حقوق و مراعات که حسب عهدنامهٔ هذا در ممالکت قلمرو عالی جناب امیر صاحب بهادر به نسبت

رعایای مخصوص دولت برطانیه متعلق و متصرف شده اند
برعایای جمله امرای و اولیای ریاست های هند متوفقه که
رابطهٔ وفاق بعلیا جناب ملکهٔ معظمه دارند نیز ملحوظ و مرعی
داشته شوند و اگر درین خصوص یا بدیگر کدامی امرای که متعلق
امرای و اولیای مذکوره مناسب متصور باشد بوساطت دولت
برطانیه سرانجام یابد *

شرط دهم - وثیقجات صحیح و دیگر امثال عدالت که
در هر کدام محکمات مقرره در ممالک فریقین عالیتین
معاهدتین یا در محکمه موکلان مشترکه موضع لداخ محفوظ
یا امانت داشته باشد قابل اثبات بواسطهٔ نقول متحقق و
مختوم بخاتم محکمه که بروی اصلی کاغذ متعلق است باشد و
درصورتیکه محکمهٔ مذکور خاتم نداشته باشد لازم است
که بدستخط حاکم یا یکی از حکام محکمه مذکوره تصدیق یابد *

شرط یازدهم - درحالیکه شخصی از رعیت دولت برطانیه
در ممالکت عالیجناب امیر صاحب بهادر وفات یابد متروکات

وی منقوله و غیر منقوله موجودهٔ ممالک مذکوره بتصرف وارث یا وصی یا دیگر مختار در غرض وی در آورده شود در حالت عدم موجودهمچنین مختار بر تفویض وکیلان دولت برطانیه مقیمی ممالک عالی جناب موصوف کرده شود و بر شخص متصرف مال موروثه لازم است که دین متوفی را بارباب طلب ادا نماید و مابقی را برای مقاسمت فیمابین اشخاص صاحبان تعلق نگهدارد همچنین بعوض این قرارداد مذکورهٔ بالا نسبت رعایای عالی جناب امیر صاحب بهادر که در ممالک هند قلمرو دولت برطانیه وفات یابند نیز مرعی داشته شود ●

شرط دوازدهم - اگر شخصی رعیت دولت برطانیه متمکن ممالک عالی جناب امیر صاحب مفلس و شکسته شود یا بعد انقضای محکمه از ادای قرض در مدت مناسب قصور نماید پس دین دایانان چنین مفلس از اموال و امتعهٔ وی ایفا کرده شود لیکن وکیلان دولت برطانیه از احسان دریغ نکنند تا معلوم گردد که آیا مفلس در هند مال قابل توضیع

کمتفی الادای قرضه قارضان مذکور دارد یانه این رعایت دوستانه مندرجهٔ شرط هذا نسبت رعایای عالی جناب امیر صاحب که مطابق قوانین ملکیه معاملات تجارتی بممالکت هند دارند من الطرفین ملحوظ و مرعی داشته شود *

تتمه

شرط هذا فی صورت ثانیه فی هذا الیوم از جانب عالی جناب امیر صاحب بهادر اتمام و اصداق یافته فردی حاضرالوقت در حفظ عالی جناب موصوف ماند و نقلی بعد اثبات و تصدیق از جانب نواب نائب السلطنت هند اندرون میعاد دوازده ماه در عوض نزد محفوظ الحال مبادله یافته به تسلیم عالی جناب ممدوح کرده شود ممهور و مختوم من مقام ینکی شهر کاشغر اعنی یوم دوم ماه فبروری سنه ۱۸۷۵ ع مطابق ۱۵ شهر ذی الحجه سنه ۱۲۹۰ هجری *

قبلت هذا الشروط * مهر *

محمد یعقوب

بخش چهارم

در احوال و انتظام ریاست بروده

وهم ازانست انچه از همت و قوت شاهانه در معامله خاص ریاست بروده از عالیجناب فیضماب ممدوح بظهور رسیده چه باوصف ظهور بسا امور از راجه صاحب رئیس سابق انجا عالیجناب ممدوح سلب استحقاق دودمان قدیم آن ریاست را بنوعی منظور نداشت و مهاراجه گوبند راو را بر مسند ریاست بهمان اختیارات و اقتدارات پیشین متمکن و جانشین گردانید اصل حقیقت ماجرای آن ریاست چنین میباشد که مهاراجه کهاندی راو رئیس سابق این ریاست بزمان غدر سنه ۱۸۵۷ ع وفاداری و خیرخواهی مشکور بکار سرکار عالیه برطانیه نمود و انتظام ریاست نیز بعهد شان بد نبود هرگاه بعد فوت مهاراجه کهاندی

راو رئیس مخروج یعنی ملهار راو بر مسند حکومت نشست از غفلت و بیخبری شان برهمی نظام آن ملک سرتاسر بظهور پیوست و اکثر عمال و کارگزاران شان بر رعایای آنجا دست تظلم دراز کردند دلیلی واضح بر نالباقی شان زیاده برین چه تواند بود که مهاراجه کهاندي راو تازمان حکومت خویش بظهور بد اطواری و بیراهه رویها ایشانرا محبوس و نظربند همیداشت هرگاه آن ریاست بدست اختیار این راجه صاحب تظلم و [illegible] شعار در آمد علاوه مظالم بر رعایا و ذهول و غفلت در انتظام ریاست انجا باسماة جمنابائی زوجه مهاراجه کهاندی راو چنان روش ایذا و اضرار پیش گرفت که آن بیچاره بحضور گورنمنت برطانیه بدینگونه استغاثه نمود که حیف و مذلتی که از دست رئیس بر من میرود نه چنانست که بمعرض کتابت در آرم و از تظلم رئیس دردی وارم که اظهار آن بغیر از حضوری پیش گورنمنت عالی نمیتوانم نمود چنانچه

بوادید همچنین خود سر بهاکر نیل فیر صاحب بهادر رزیدنت
برای رفع مظالم و حسن انتظام همواره بر مهاراجه مذکور موکر
و مصر می بود لیکن مهاراجه مخمور باده غفلت برهمان وتیره
خاصه خود اصرار و استقرار داشت و بر نصایح رزیدنت
ظن بد برده اولا درخواست تبدیلی صاحب موصوف بخدمت
گورنمنت عالیه برنگاشت و ثانیا زشت اراده را از قوه
بفعل آورد و کرد هر چه کرد اکنون شمه از حقایق ماجرای جدید
بنوک خامه می سپارم که هرگاه رپورت صاحب رزیدنت
بهادر اندرین خصوص بگورنمنت رسید راقم راست
میگویم که جناب ویسرای بهادر به مجرد ادراک آنحال
هرتد ارکی که فرمود تمامتر انصاف و کافة عاری از شائبه جور
و اعتساف بود احکامی که در هدایت کار از پیشگاه جناب
وایسرای بهادر درین خصوص سمت اجرا یافت مردم را
دران شور و شغب دور از کار رفتار شد لیکن در رای
راقم همه آن شور و غوغا خطا بود چه پر ظاهر است که کارهای

پولیتکل و مصالح نظام ملکی را همان کس خوب میداند
که حکمرانی میکند پس کسانیکه آغاز آن کارها را بچشم سر
بلا دقت نظر می بینند و مضامین تراشیدهٔ وقایع نگاران
محتمل الصدق والکذب را می خوانند تا چنینکه آن کار بانجام
نرسد حسن و قبح آنرا کماهی در نمی یابند اکثر به تجربه میرسد
که شخصی قصد بنای عمارتی بطرز خاص محفوظ فی الذهن نمود
و طرح تعمیرش انداخت لیکن تا اختتام بنا هرگز ناظرین
زمانهٔ آغازش را وقوفی برین معنی دست نمیدهد که بنای مذکور
بعد الاختتام به هیئت مرغوب و خوش اسلوب خواهد بود
همبرین منوال است مآل کار این مقدمه که هرچند جناب
وایسرای بهادر برای تحقیق سانحه جدید کمیشن مقرر فرمود
لیکن ازین قرار داد فیصل معامله بطریق آئین و قانون
مقصود نبود بلکه تجویز و تقرر این کمیشن صرف بغرض
انکشاف حال واقعی و اطمینان خاطر گورنمنت شده بود
با این همه جناب وایسرای بهادر انصافا بظهر اینکه مهاراجه

مذکور را برای بریت ازان الزام سخت موقعی داده شود جمله مصارف سعی و تدابیر مقدمه از خزانهٔ ریاست دهانید تا او شان را عذر ناداری نیز بمیان نباشد پس اگرچه در ثبوت جرم بقاعدهٔ عدالت بوجه اختلاف آرای ارباب کمیشن محل گفتگوها پیدا است و به همین سبب جناب وایسرای بهادر هیچگونه شداید تکالیف و ایذای جسمانی نسبت مهاراجه مذکور تجویز نفرمود الا مجاری حالات نالایقی رئیس مذکور و خرابی و بی انتظامی های گوناگون باضمیمهٔ ظهور چنین خیال زشت در بون در حقیقت مقتضی همچنین تدارک بوده است که به عمل آمد - یعنی جناب وایسرای بهادر عطای اختیارات نظم و نسق ریاست مثال سابق به مهاراجه مذکور از قبیل دادن تیغ بدست راه زن در حق رعایای آن ملک مضر و منافی دیده دوش ناهموار مهاراجهٔ کم عقل و هوش مخمور بادهٔ پندار را از بار ریاست و حکومت سبک فرمود و مبالغ کافی باز

خزانهٔ ریاست و نیز جای مناسب برای بسر برد و اقامت مهاراجهٔ مذکور و اهل و عیال شان متعین نموده اند و باوجود وقوع بی انتظامیهای سابق و سنوح سانحهٔ لاحق نظر بایفای وعدهٔ که از پیشگاه معدلت پناه جناب ملکهٔ معظمه شهنشاه هند و انگلند نسبت بروسای دیار هند شده است خیالی از تصرف و ضبط ریاست و شمول آن در ممالک مقبوضهٔ گورنمنت برطانیه بخاطر خطور نیاورده ریاست را در همان خاندان سالم داشت یعنی مهاراجه گوبند راو را بر مسند حکومت نشانده و بوجه نابالغی شان سر مادهو راو کے سي ایس ائي کارپرداز ریاست اندور را برضامندی رئیس آنجا برای مدارالمهامی و انتظام ریاست مقرر گردانید و کرنیل فیر صاحب بهادر را نیز باقتضای مصلحت کار تبدیل نمود و سر ریچرد میڈ صاحب را بجای شان منصوب و شریک و نگران امور انتظامی تجویز فرموده *

بخش پنجم

در ذکر قدوم بهجت لزوم معدن عظمت و احتشام مرکز دایرهٔ مجد و بها جناب مستغنی از القاب گردون رکاب ذوالمجد و التفاخر شاهزاده ولی عهد پرنس آف ویلز بهادر در ممالک جنت نشان هندوستان

هویدا باد که چون در سال هیجده صد و هفتاد و پنج عیسوی نو نهال بوستان جاه و اقبال گل و گابن حشمت و جلال شمع کاشانهٔ دولت انگلشیه باعث فخر سلطنت برطانیه و هندیه عالی القاب شاهزاده البرت ادورڈ ولیعهد بهادر مخاطب به پرنس آف ویلز باهمه شوکت و مکان تفرج کنان بادبان عزیمت براه دریا بر افراشت و به قطع منازل و مراحل و تماشای بسا امصار و بقاع از مصر

و مویز و عدن و غیره پرداخته نظر توجه به گلگشت ممالک جنت نشان هندوستان بر گماشت روز دوشنبه هشتم نومبر ماه و سنه مذکور چاشتگاهان هنگامیکه خورشید با افواج نور سرگرم استقبال آن همایون فال بود مرکب ظفر موکب همرا بهی جامان آن گرانمایه گوهر درج سلطنت و عظمت بهزاران دبدبه و شوکت با دیگر چند مراکب لشکری در لنگرگاه بمبی رسیده لنگر تمکنت و وقار انداخت و سطح زمین را از شرف مقدم آن بهرام حشم هم سنگ بحر محیط که با همه بزرگی دریا دریا بفرحت بار برداری و پائین پرستیش موج تفاخر میزد پر بار عزت و افتخار ساخت کیفیت تکلفات و تجملات آن زمان و شرح ترتیب و آرایش های هرگونه ساز و سامان نه یارای تحریر و تقریر است از حین محسوس شدن نشان سر تیر مرکب تا هنگام گام فرسا شدن حضرت شاهزاده بلند نژاده بران سرزمین بهار آگین چندان شلکهای

سامی از بالای زمین و تمامهٔ مراکب دریایی بعد دیگری
به تعظیم آن سرمایهٔ مجد و اعتلا بلند آواگشت که شمارش
از اندیشهٔ محاسب بین روزگار در گذشته صدها مراکب
چه از آن سلطنت و چه از اهالی تجارت ـ نشانهای
بوقلمون و آرستگیهای گوناگون چنان مزین گردیده بود
که از کثرت نشانهای رنگارنگ دریا رشک گلستان
جنان می نمود اجتماع هزاران هزار افواج با لباسهای انواع
و اقسام و هجوم عمایدور وسا بگوناگون سامان شوکت و احتشام
تازه گلستانی در زمین به تماشای نظارهگیان در آورده
اژدهام لوک تماشائیان بانواع اوضاع خوشنما آن هردو
گلستان جنت نشان را شانی دیگر پیدا کرده غرض چه دریا
چه سطح زمین آراستگی هر دو بتدی فائق مرغوب
و دلکش خلایق افتاده بود که از فرط تجمل و آرایش
دماغ آب و خاک بهوای عروج از کرهٔ آتش بالا رفت
و قبه خضرا بشوق بالا گردانی هردم خود را فرو تر آوردن

می خواست همان روز . پیش از زوال والا پایگاه بزرگ
سپهسالار افواج بحری سلطنت با نائب رفیع المنزلت
خود بالای جهاز صراپس برامد و از دولت ملازمت آن
معدن جاه و تمکنت بعزت و سرفرازی کمال مالامال گشت
و بعد پاسی ازان معلی القاب جناب نائب السلطنت
نواب گورنر جنرل بهادر با دیگر همراهیان با عز و شان خود
بران جهاز رسید مراسم سلامی جناب ممدوح از ساحل
بحر و هم از مراکب لشکری شاهی حسب دستور مودا گردید
و پس ایشان عالیجناب چیف جستس صاحب انجا
و کماندر انچیف بهادر و ممبران عالیشان کونسل بمبئی یکدیگر
به تمنای باریابی بران مرکب با عز و فر حاضر آمدند عالی القاب
نواب گورنر بمبئی هر یکی را برد فق مرتبه بحضور جناب
شاهزاده بلند اراده مشرف اند وز کنانید بعد ساعت چار مستغنی
از القاب شاهزاده همال رکاب با ملازمین و رفقا از بالای
مرکب فرود آمد و باقدام فیض التیام خود سطح زمین هند را

شرف و اعزاز بخشید آنجا با جم غفیری از بزرگ منصب داران و حکام برتر مقام انگلستانی که برسم استقبال آن سرمایه جاه و اقبال مودب ایستاده بودند ملاقات کنان قدمی چند برداشته بود که مستر ڈاسابهائی با جماعه میونسپل کمیشنران وغیره اکابر شهر سپاسنامه این ورود مسعود برخواند عالیجناب شاهزاده بهادر بر بشاشت وپذیرائی آن جماعهای الطاف آمود ارشاد فرمود و تا بمقامیکه نواب و مهاراجگان و سرداران و رئیسان ملکی با همراهیان و سامان شوکت و شان پئی تعظیم آن دریاتیم بحر بیکران سلطنت جمع بودند رسیده هریکی را به تشریف شریف اخلاق که مطرز بطراز اشفاق بود بنواخت و اکثری را بکلمات لطف و مهربانی مسرور فرموده پیشتر غرامید تا عامه حاضرین و مشتاقین را جلوه دیدار بخشد * گروه نازنین پیکران پارسی نژاد و خورشید رخ نوبران جادو استاده سبدهای گل و یاسمین بدست گرفته بودند و

برهمهین پور محاسن معمور سلطنت نثار کردند عالیجناب ممدوح ازین حرکات شوخ و دستان آن سیمین طلعت دختران بغایت مسرور گشته دست بسلام برداشت و از زیر محرابیکه بکمال صنعت و زیبائی صورت ساخته بودند گذشته بر گردون شاهی معلی القاب نائب السلطنت بهادر سوار شد و از میان آن همه افواج و دیگر بسامان تعظیم و تزک و تکریم که بهر دو جانب آماده و از سوار و پیاده جوق جوق برای استقبال آن همایون فال استاده بودند خرامان گشت و سائر عظماء و سرداران و روسای باند و قاران و رفقا و خدام و همراهیان و عهده داران بعز و احتشام تمام پیش و پس آن میهمان عالیمقام باند نامروان شدند چون شرح آن همه اسباب کوکبه و حشم که بهر کابی ان مهر شیم بود خیلی طوالت میخواهد و در ذکر هنگام ورود مسعود عالیجناب ممدوح بدار الحکومت کلکته بیان امدنی ست این جا شرح انرا قلم انداز کردم غرض با همه شوکت و شان

بقصر الامارت پیرل که ایوان عظمت بنیان شاهی است رونق افروز شد. بعد شام بر میز مهمانی جناب نواب گورنر بمبئی که بانواع اطعمه و اشربهٔ لطیفه آراسته بود با معلی القاب نائب السلطنت و چند افسران و رفیقان والا شان تناول طعام شب فرمود. بیک جانب آن ایوان صدای ارغنون و دیگر سازهای خوش صدا طرب انگیز دلها بود چه توانم گفت که چگونه لذتها بکام سامعهٔ حاضرین می بخشید راست این است که بیان آن همه احوال و کیفیت از وسعت امکان این ژولیده بیان بایر دانست خلاصه بعد فراغ از نا و نوش اعزهٔ چند از سرداران گرامی مناصب انگلستانی که با سید ملازمت حاضر بودند بتوساطت عالی جناب گورنر بهادر آنجا بهره اندوز باریابی گشتند *

صباح آن نهم نومبر روز سه شنبه نواب و خوانین نامدار و مهاراجگان با حرمت و وقار و دیگر رئیسان و سرداران گرامی تبار آن حدود بعد ساعت ده

از روز یکی بعد دیگری برای شرف دیدار آن در
شهوار معدن عز و افتخار فرار رسیدند و از دولت کرم
و اخلاق عالی جناب ممدوح برحسب درجه و پایه بهین سرمایه
اندوختند آخر وقت عالی جناب بر مرکب مراپس رونق افزا شد
سپه سالار عساکر بحری سلطانی و گورنر بحری یعنی جناب
اڈمرل بهادر که از پیشتر بران مرکب حاضر بودند کسب
دولت ملازمت نمودند و بمقام مزاکان شامگاهان از مرکب
فرود آمده قدم تشریف بر سر زمین سود و با معلی القاب
نائب السلطنت و عالی جناب گورنر بمبئی ملاقات فرمود
سپس با جمله رفقای همراهی رکاب سعادت انتساب
و سایر عمایدو صنادید و انواع حشم و خدم و عساکر بسیار
از پیاده و سوار و ساز و سامان و اسلحه و نشان بیحد و شمار
گردون سوار ه بسیر آن شهر نزهت بهر و تماشای اقسام
روشنی های استعجاب افزا که به تقریب این قدوم
میمنت لزوم و پیش آمدن روز سالگرهٔ آن بالیده عرعر

آبسالان دولت و سلطنت بگوناگون وضع از چراغان و قنادیل بی‌بعدیل بشوارع و مکانات برآراسته بودند رونق افروز گردید و آن همه آرایش و ساز و سامان روشنی‌ها را تازه جلوهٔ نور بخشید ٭

روز چهارشنبه دهم نومبر قریب نیم روز سردارزادگان نابالغ کاتهیاوار و نیز سرداران دکن وکانگا و سرداران جنوبی مرهتا یکی پس دیگری بشرف ملازمت کیمیاخاصیت بهره اندوز گشتند - آخر وقت عالی جناب ممدوح بایوان سکریتریت جلسه لیوی یعنی محفل بار ارباب عزت و افتخار قرار داد و باهر یکی بخنده روئی ملاقات فرمود و بعد فراغ ازان بدعوت طفلان انگریزی آموزشگاه که در اسپلینیڈ معین شده بود شرف قدوم افزود و ازانجا باشکوه و کوکبه بباز دید چند مهاراجگان اُودی پور وکولا پور وغیره جاها تشریف فرما شد شبانگاه بعد فرصت از تناول طعام محفل رقص و سماع را که ممبران

بیکلا کلب آراسته بودند عزت و زینت بخشید *

روز پنجشنبه یازدهم نومبر بعد ساعت یک از نصف النهار عالی جناب کوکب تابان برج سلطنت با جناب گورنر بهادر و دیگر رفقا و ملازمین دولت بلند صولت در بزرگ تعلیم گاه یونیورسیٹی به سنت هال تشریف برد اهالی و ممبران آنجا سپاسنامهٔ بحضور پرنور گذرانیدند و بشیرین جمله های فصاحت انتما از زبان فیض ترجمان درخصوص پذیرائی و جواب آن فراوان مایهٔ بهجت اندوختند بعد فرصت ازانجا به بازدید بعض رئیسان عالی قدر و راجگان باعزو شان تشریف فرما شد و ازانجا بانوزسک فریمیسنان برای نهادن بنای الفنستن ڈاک رونق افروز گشته - سرسالارجنگ بهادر و دیگر دو سه راجگان والاشان دیگر را به ملاقات بازدید عزت افزا گردید و بعد شام در ایوان پیرل به محفل بار رونق بخشید *

روز آدینه دوازدهم نومبر حشمت ماب مرکز دایرهٔ

مجد و تفاخر جناب شاهزاده بهادر بمعیت گورنر بهادر و دیگر حشم و خدم بر مرکب دخانی میفیئر سوار شده بجزیرهٔ الیفینتا تشریف برد آنجا بقبول ضیافت که از طرف جناب گورنر صاحب بهادر بانواع تکلف آماده بود عزو شان میزبان برافزود و پس ازان بهنگام مراجعت فرمود و از میان مراکب بحری سوداگران و مراکب بحری شاهی لشکریان که از دور چراغان انجم آئین و انواع و صنوف روشنی های بالا و پائین دریا را رشک چرخ برین کرده بودند تماشاکنان داخل لنگرگاه بمبئی گشت *

سیزدهم ماه رزشنبه ان گردون وقار مهر سپهر عزو افتخار با جناب نواب گورنر و رفقای باعزو فر بر گردون دخانی سوار گردید و پیش از شام بشهر پونا رسید مراتب تعظیم و سلامی و تجملات استقبال از حد مقال بلکه از اندازه خیال هم افزون بود اول ارباب آرایش و درستی شهر یعنی جماعهٔ میونسپالطی و دیگر اعزهٔ انجا سپاسنامهٔ

بحضور فیض معمور پیش کردند و بیمن قبول و حسن اخلاق خسروانه ان یگانه زمانه فراوان دولت عزت و مسرت بدست اوردند سپس آن والا شیم باهمه کوکبه و جاه و حشم از راهیکه بانواع مجمرا بهاو رنگین نشانها بر ارا سته بودند در ایوان گورنری واقع گنیش کهند تشریف فرما شد شانکهای سلامی از توپخانه سلطانی غلغله شادمانی را به ملاء اعلی رسانید انجا ضیافتی بکمال لطافت از جانب گورنر بهادر مهیا بود بعد فراغ تناول به محفل بال سراپا وقار رونق افروز بها فرمود ٭

روز یکشنبه صباح آن درگور نمنت هوس با جماعه رفقا و ملازمین و گورنر صاحب بهادر مراسم نماز و پرستش حضرت خداوند بی نیاز بجا اورد و بعد زوال بسیر شهر و لقای جناب کمانڈر انچیف یعنی سپهسالار بهادر افواج ظفر امواج علاقه بمبئی قدم رنجه کرد ٭

روز دوشنبه پانزدهم نومبر ماه بمقام پارو تی تشریف برد عمارات سنگین و پر تکلف شوالها یعنی

معابد صنم پرستان را بمعاینه در آورد وقت ظهر سیر شهر کهنه که هنوز آثارش باقی است نمود و قواعد افواج را نیز ملاحظه فرمود بعد مراسم سلامی انچه قواعد جنگی برای ملاحظه ان والا تبار بر روی کار آمد خیلی خوب و نهایت مرغوب بود بعد شام بمقاماتیکه از انواع چراغان و شموع برارا استه بودند تماشاکنان بمشاهدهٔ آتشبازیهای گوناگون رنگ نو بنو طرز پرداخت و بر میز دعوت جناب کماندر نچیف بهادر تناول اطعمهٔ نفیسه فرموده نیم شب بسواری ریل مراجعت فرمای بمبئی شد *

شانزدهم ماه روز سه شنبه از انجا مراجعت فرموده بساعت هفت صباحی رونق افروز بمبئی گردید و در ایوان سلطانی انجا نزول اجلال فرمود خان ذیشان آغا خان را بشرف ملازمت اعزاز و امتیاز بخشید و همان روز ملاحظه عساکر گراسن نموده تمنائی که نشان مسرت خاطر حاظران عساکر توانند بود از دست مرحمت اختصاص مرا ایشان

را عنایت فرمود و بعد مراجعت از ملاحظهٔ غرائب صنعتهای بالا دست آتش بازان و شبکه بندی و گلکاریهای رنگین چراغان که در میدان اسپلنید بود محفل رقص و سماع مرتب کرده گورنمنت آنجا را زینتها افزود و جماعهٔ حاضرین محفل را از روسای اعزهٔ هندوستانی و انگلستانی ببذل انواع اشفاق و اخلاق بنواخت *

هفدهم ماه روز چهارشنبه آخر وقت رفیع المرتبت نور باصرهٔ سلطنت با نواب گورنر صاحب بهادر و مصاحبین باتمکین بسیر و تفرج آن شهر نزهت بهر برآمد و به ملاحظهٔ مینار پارسیان و دیگر عمارات نو و کهنه بادشاهی پرداخته بایوان گورنری مقام ملابار تشریف فرما و رونق افزا گشت و پس از استراحتی سوختنگاه هنود و طریقهٔ آنرا دیده از راه بازار بزرگ دارالشفای سرکاری را مشاهده نمود و شامگاه بر مرکب سوار پس بمعیت جناب گورنر صاحب و کماندر انچیف بهادر و چند اعزهٔ دیگر یکجا تناول اطعمه فرمود *

هیجدهم نومبر روز پنجشنبه بعد تیفن برکشتی شاهی سوار شده بمقام مزاکان تشریف قدوم ارزانی داشت و مراتب اعزاز ‌مرجمشیدجی جي جي بهائي وخان ذیشان اغاخان را هنگام بازدید باعطای یک یک تمغای طلائی و یک یک کتاب انگریزی دوبالا نمود و باخاتون ساسون نیز ملاقات فرمود و بعنایت تفکها تش سرفراز و ممتاز ساخت سپس بر مرکب سراپس آمد و شب برگردون ریل سوار شده تشریف فرمای مقام برودہ گردید ٭

نوزدهم ماه روز آدینه کیوان پایگاه عالی جاه ممدوح بمقام برودہ نزدل اجلال فرمود مهاراجه گایکوار و سرتي مادهوراو مراسم پیشوائی بکمال خوش ادائی بجا آوردند و با تجملات ملوکانه سیما توزک و آرایش فیلهای کوه تن عالی جناب ممدوح را در ایوان رزیدنتی بردند آخر وقت عالی جناب معلی القاب شاهزاده بلنداراده مهاراجه گایکوار و مهارانی جمنابائي را به ملاقات باز دید سرفرازیها بخشید و تماشای جنگ

گاومیشان ونرمیشان وکرگسان و بیابان که هما نا خالی از لطف نبود فرمود بعد ازان با چند عظما وکبرای آنجا ملاقات فرموده به تناول طعام شب در مهمانی افسران دستهٔ نهم افواج سلطانی را عزتها افزود *

بستم ماه روز شنبه صبحی بمقام مکن پور تشریف برد وساعتی باتفاق مهاراجهٔ گایکوار و بعض سواران دیگر بشکار یوزان وآهوان دشتی وغیره پرداخت و به پذیرائی دعوت تفن مهاراجه صاحب را ممنون ومسرور ساخت شبانگاه به مهمانی افسران دسته بست و دوم لشکریان بادشاهی باهمه بهجت ومسرت تشریف برد *

بست ویکم نومبر روز یکشنبه بعد ادای مراسم عبادت بدعوت مهاراجه سر تنی مادهوراو و مهارانی جمنا بائی که بموتی بلغ قرار یافته بود تشریف فرما گشت و بعد فراغ ازانجا ریل سواره بجانب محمود اباد شرف قدوم ارزانی داشت *

بست و دوم تاریخ روز دوشنبه درمقام کهیڑا به شکار انواع مرغان آبی اشتغال فرمود و بعد فراغ ازان قبل نیم روز بر گردون ریل سوار شده بطرف برودہ مراجعت نمود و بعد از تفکهات تفن و دیگر اشغال بطرف مقام دیکا که بفاصله شش فرسنگ ازین جاست تشریف فرما شد وشب همانجا قیام فرمود *

بامدادان روز سه شنبه علی الصباح به سیر و شکار بعض جانوران دشتی حظی برداشته باز متوجه برودہ گشت و باچند ناموران باحرمت وشان مقامات احمد آباد و سورت و سورج باخلاق و اشفاق تمام ملاقات فرموده هنگام گذشتن پاسی از شب باخدام وحشم عازم بمبئی گردید *

روز چهار شنبه بست و چهارم ماه هنگام قدوم بمبئی مراتب تعظیم و استقبال آن همایون فال به تجمل و احتشام کمال به تقدیم رسید و رسم سلامی از بالای مرکب هم بوقت رونق افروزی سوداگردید شب برجهاز باچند

عهده داران باعز و شان به تناول اطعمه لطیفه پرداخت *

فردای آن آخر وقت براه دریا باچند مراکب شاهی از راه کلمبو وغیره بطرف گوا رهگرا شد *

روز جمعه مرکب سراپس و دیگر جمله مراکب همراهی بمقام گوا قریب مقام اگوڈا لنگر انداختند شلکهای سلامی از بالای قلعه سر شد و بجوابش از بالای جهاز نیز توپها سر کردند *

فردای ان اول صبح عالی جناب گورنر اگوڈا باارباب کونسل وغیره بملاقات آن عالی درجات فرا رسید و بعد چاشت چون جناب شاهزاده بلند اراده بمقام پنجم رونق افزا شد آنجا گورنر صاحب موصوف با باعزه و کشیشان و میونسپل کمیشنران بکمال تجمل و شان مراتب استقبال آن همایون فال بجا آورد افواج پیادگان و سواران و توپخانه وغیره صف ها بسته تا ایوان گورنری حاضر بودند و بانواع سازهای جنگی مراتب تهنیت ادا می نمودند اهالی آن دیار هزاران هزار به تمنای دیدار جناب شاهزاده

عالی و قار از هر جانبی بکمال آراستگی و خوش نمائی فراهم آمده شانی دیگر بر ان تجملات شاهانه افزودند شاهزاده باند مکان بهمین شوکت و شان داخل ایوان گورنری گردید و بعد تفن بافر و شوکت بملاحظه کهنه شهر گوا پرداخت و با افسر شیشان معابد و عمارات قدیمه آنجارا سیر فرموده بمقام آگوادا باز مراجعت فرما گشت *

بست هشتم نومبر روز یکشنبه بعد فراغ از پرستش و دیگر امور رهگرای مقام بی پور گردید *

الغرض بهمین عنوان آن خورشید آسمان تمکنت و شمع شبستان سلطنت باحشمت و شان خسروی و اعزاز و احترام شاهنشهی از مقامی بمقامی و از شهری بشهری تفرج کنان و در سیر و شکار و ملاقات کبرای بااقتدار هر شهر و دیار بتوجه و التفات کمال اشتغال ورزان بعرصهٔ زاید از دو هفته بمقام ترچناپلی نزول جلال فرمود و بهر جائی و مقامی که گذر کردی رئیسان و

سرداران باعز و شان را سرتاسر ممنون اخلاق و اشفاق خسروانه می نمود *

شانزدهم دسمبر ماه آن والاجاه از مقام ترچناپلی رونق افروز معمورهٔ مدراس گشت اهتمام و انتظام سلامی و استقبال و تعظیم و آرایش انواع تجملات و سامان تکریم باهتمام عالی جناب گورنر بهادر مدراس به نیکو وضع بروی کار آمده بود به ملاحظه سامان چند دعوت با تکلف و تماشای روشنی ها و غیره علی الخصوص از ان اوضاع و سامان چراغها که بر ساحل دریای محیط بترتیب عجیب روشن کرده بودند انوار مسرت از چهرهٔ پر ضیای آن مهر سپهر مجد و اعتلا زیاده تر می درخشید اهالی موونسپالتی و سائر رؤسا و اعزهٔ آن امصار و دیار سپاسنامها از سر کمال خلوص عقیدت و وفور مسرت باظهار فرح انبساط قدوم فیض لزوم آن نور حدقه دولت و نور حدیقهٔ سلطنت بگذرانیدند و از چمنستان فیض قبول و رنگین گلدستهای کلمات عاطفت شمول حضرت شاهزاده

حشمت آماده فراوان گاههای مسرت و کامرانی چیدند سپس
آن درخشان کوکب عز و جاه و القاب محامد انتساب
شاهزادهٔ گردون پایگاه از لنگرگاه مندراس بر مرکب شاهی
سراپس باد بان نهضت بسوی دار الحکومت کلکته که
درین زمان مرکز دایرهٔ ممالکت هندوستان و قیام گاه نائب
حضرت ملکه معظمه شنهشاه دوران است بر افراشت تا بتاریخ
بست و دوم دسمبر ماه روز چهار شنبه به مقام ڈائمنڈهاربرکه
به کیلاگیچهیا مشهور است آن گرامی جهاز لنگر انداز گشت
عالیجاه بلند پایگاه سر ریچرڈ تیمپل صاحب بهادر لفتننٹ گورنر
بنگاله با معزز افسران خود تا آنجا بر سم استقبال بشتافت
و از کرم و اخلاق آن خسرو یگانه آفاق مسرت سرفرازیهای
فراوان یافت *

روز دوم آن مرکب مبارک عالی جناب ابهت مآب
ممدوح بساعت یک بعد نصف النهار بدار الحکومت
کلکته مقابل پرانسیپ گهات رسید شلکهای سلامی ازان

هنگام که نشان از سر تیر مرکب نمایان گشته* از قلعه فورت ولیم و هم از مراکب بحری که لنگر انداز بودند آغاز گردید و از دیگر مراکب عظمت مواکب شاهی که بجلو آن مرکب خاص عظمت اختصاص بودند نیز بجواب آن شلک بعد شلک سر می شد جمله مراکب بحری را به نشانهای رنگین و پردهای خوشنما به عجب سلیقه و وضع آراسته بودند گویا هر یکی روضه بود یا گلهای رنگارنگ شگفته صدای مبارک باد از جهازیان برسم و طرز ایشان نه فقط در دریا جوش و خروش مسرت و تهنیت برپا کرده بود بلکه رسیدن آن تا گوش مشتاقان روی ساحل طرفه غلغله شادمانی از دهان جوق جوق منتظران سطح خشکی پیدا می نمود آخر جماعه از معزز عهده داران اندیا گورنمنت که از برای استقبال جمع آمده بودند بعد ساعت تا بالای مرکب رسیدند و بذریعه جناب لفتننت گورنر بهادر کامیاب از دولت ملازمت کیمیا خاصیت گشتند ساعت چار گذشته باشد که عالی جناب معلی القاب

شاهزاده حشمت اماده بالباس شاهانه و حشم ملوکانه از بالای
مرکب بر کشتی سلطانی فرود آمد جماعهٔ که باستقبال حاضر
آمده بودند پیش پیش روان شدند * صداهای مبارک
و سلامت آنوقت طرفه لطفی نمود و جوشی بدلها افزود راقم
مسطور به سبب جستیس آف دی پیس بودن بزمرهٔ اولین
سپاسگذاران قدوم میمنت لزوم برلب دریا مقام فرودگاه
آنو لاجاه حاضر بود عالی جناب فیضمآب نائب السلطنت
و دیگر سایر عهده داران گرامی و روسا و سرداران نامی
درینوقت همه تن چشم گردیده آمد سفینهٔ دولت گنجینه
آن ناخدای مرکب جهانبانی و معلم رهنمای کشتی معدلت
قیصر ثانی را بهزاران هزار تمنا تماشا می کردند اکثری
کلمات شوقیه هم بزبان می آوردند بالجمله جماهٔ انبوه خلایق
باانتظار آمد آمد نور دیدهٔ شهریار سراپا عالم نظر گشته بود
چون آن سفینه قریب تر رسید و نظر مشتاقان بر جمال
جهان آرای شاهزادهٔ خورشید سیما افتاد از هجوم خطوط

شادی انتظار گرد چهرهٔ پرنور آن مهر رخسار تماشای فرود
آمدن افتاب عالمتاب از چرخ برین بنظر اهل زمین
می نمود همینکه آن سفینهٔ دولت گنجینه بکنار رسید و عالی جناب
سرو افسر شاهزادگان والا دودمان قدم فیض شیم
بر سر ساحل بنهاد نواب معلی القاب گورنر جنرل بهادر
پیشقدمی فرموده بعد بدست آوردن شرف مصافحه دیگر
سایر سرداران و عهده داران را بملازمت پیش فرمود
و صاحب کمشنر کلکته همان وقت قرائت سپاسنامه آغاز
نمود جمله سرداران و سپاسنامه گذاران از نظر اشفاق
و کلمات اخلاق شاهزادهٔ آفاق دولت سرور موفور اندوختند
و بلوامع شرف و اعزازهای نامحصور سیمای حال میمنت اشتمال
خود برافروختند چون آن گرامی جدول بحر سلطنت بروی ساحل
قریب شارع عام رسید لشکریان با اسلحه و نشان
بانداز غریب و حرکات و سکنات عجیب بادای مراسم
تسلیم و تکریم پرداختند عالی جناب معلی القاب ممدوح

با نائب السلطنت و همنشینی دیگر از رفقای باعزت
بر گردون چهار اسپهٔ شاهی بصد تمکنت و وقار سوار گردید
و براهیکه از لب دریا تا ایوان رفعت بنیان گورنری
جهت تشریف بری انوالاشان هزاران هزار لشکریان
از سوار و پیاده با بیرقهای زرنگار و رنگین و دیگر سامان
توزک و تزئین صف ها بهر دو کنار راه بسته استاده بودند
باهمه دبدبه و شوکت و شان متوجه ایوان جلالت بنیان گشت
سازندگان افواج گوناگون سازهای مسرت و ابتهاج
می نواختند و از خلایق بیشمار هر ملک و دیار که برای تماشای
جاه و حشم سواری فراهم بود هر گروهی در وضع خاص
بمبارکباد آن فرخنده نهاد صدا ها برنگین ادا ها بلند می نمود
شاهزادهٔ فرخ فال بسرور کمال در هر مقام دست بسلام
برمیداشت و بگوشهٔ چشم التفات یک نظری از لطف
و عنایت بر هر گروهی و انبوهی می انداخت اینجا مختصری
از کیفیت ترتیب حشم و خدم و تجمل و شان و صورت

روانگی عساکر و افواج ظفر امواج بجاوان سرو روان گلشن سلطنت عظمت بنیان بنوک قلم حقایق رقم میسپارم تا کسانیکه بعد از ین مطالعهٔ این رساله سازند شمهٔ از کیفیت اصلی این احوال عظمت اشتمال را در عالم خیال به سیر و تماشا پردازند *

کیفیت توزک شاهی برحسب حکم معلی القاب

نائب السلطنته گورنر جنرل بهادر

۱ - ڈپوتی اسستنت کوارتر ماستر جنرل کلکته *

۲ - گروه سواران هندوستانی با اسلحه و نشانهای سلطانی *

۳ - جماعهٔ از سواران با سامان توپخانه و چند توپ عدوکوب *

۴ - هندوستانی سواران با البسهٔ گرانبها و علمهای خوشنما *

۵ - افسران سرکت استاف *

۶ - افسران هیڈ کوارترس - و متعلقین کمانڈر انچیف *

۷ - جماعهٔ باڈی گارڈ معلی القاب نائب السلطنه بهادر *

۸ - افسران متعلقین جناب لفتنت گورنر بهادر *

۹ - همراهیان رکاب شاهزادهٔ معلی القاب *

۱۰ - لفتننت گورنر بهادر بر گردون حشمت نمون خود *

۱۱ - رفقای گرامی شان کیوان منزلت شاهزاده بهادر
بر گردونهای شاهی متعینه همراهی *

۱۲ - رساله سواران باڈیگارڈ با اسلحه و توغ شاهی مفتخر و مباهی *

۱۳ - گردون شوکت نمون سلطانی که بران شاهزادهٔ همایون
رکاب و عالی جناب فیضمآب نائب السلطنت
بهادر سوار بودند با معزز خادمی سائق اسپان بی نظیر
آن گردون سراپا تنویر *

۱۴ - صاحب کمشنر بهادر پولیس کلکته برابر سواری همراه
رکاب سعادت انتساب *

۱۵ - مصاحبین با فر و تمکین عالی جناب ممدوح *

۱۶ - سواران باڈی گارڈ با اسلحه و اعلام و فر و احتشام
دسته دسته باترتیب صف بسته *

۱۷ - عالی جناب کمانڈران چیف بهادر و عالی جناب

چیف جستس صاحب و جناب لارڈ بیشب
صاحب و ممبران والاشان کونسل و جناب کمانڈران
چیف بهادر افواج بحری هند و میهمانان معالی القاب عالی
جناب نائب السلطنت بهادر بر گرد و نهای گورنر
جنرال بهادر *

۱۸ - سواران توپخانه - با توپهای هیبت زا *

۱۹ - گروه سواران عسکری با اسلحه و بیرق های خوش نقش
و نگار قطار در قطار *

این است خلاصهٔ کیفیت عز و احتشام سواری حضرت
شاهزادهٔ والا مقام و دیگر سواریهای رؤسا و سرداران که
با عسکریان و سواران و اعزه و رفقا و ساز و سامان بکمال طمطراق
و زرق و برق یکی بعد دیگری همراه سواری شاهزاده عالیجاه بانند
پا بدکاب بودند تشریح آن را تا کجا نویسم *

الحاصل آن کوکب درخشان آسمان دولت و شوکت
با این همه تجملات خسروانه و فرود اب ملوکانه روان شد و از

عالی قاپی مشرق و شمال دران ایوان حشمت و اجلال
به ترتیب و نشانی که بالا نوشتم داخل گشت *

دمیکه گردون عظمت نمون عالی جناب ممدوح زیر محراب
دروازه رسید شلکهای سلامی از قلعه کلکته به تعظیم و
تکریم باز آغاز گردید این گروها گروه عسکریان و سواران و
توپخانه و افسران وغیره که پیش پیش بودند هر جماعهٔ بطرفی
و هر گروهی بجانبی درون و بیرون احاطه آن ایوان حشمت
بنیان رو نهادند و بپای ادب ایستادند و راه آیندگان راصاف
داشتند تا آنکه گردونهای پیشین و گروه سواران از بزرگ زینه
آن ایوان گذشته بجانب غرب جا گرفتند و گردون حشمت
نمون رسید عالی جناب لفتننت گورنر بهادر برسم پیشوائی
برلب زینه حاضر آمد و شکریان که برای سلام تعظیمی برمقابل
آن زینه قطار بسته بودند ادای مراسم تعظیم و تسلیم
نمودند و نشان شاهی بر گنبد ایوان گورنری فی الفور بلند گشت
تا عالی جناب شاهزادهٔ بلند اراده با معلی القاب نائب

السلطنت بهادر و رفقا و اراکین دولت با همه عزت و صولت داخل آن ایوان جایهای ایشان گردید و بسین همراهیان گردون سوار و سائر عسکریان جرار بهمان ترتیب غریب که بود بعضی داخل احاطه شدند و بعضی بیرون آن منتظر حکم ایستادند حقیر که با دیگر بزرگان و حکام بلند نام بالای آن زینه کناره گیر بود آن همه کوکبه و کر و فر و ساز و سامان بیحد و مر را بنظر تفصیل مشاهده نمود و شان و شوکت این قوی سلطنت را از همین یک گونه نمونه که در حقیقت نسبت بسامان بیحد پایانش یکی از هزار و اندکی از بسیار هم نبود بمیزان کیاست و فراست خود نیکو بسنجید الله الله تجمل و شان و کروفرهای زاید از حد شرح و بیان آنوقت نمونه از عجایب قدرت بود و طرفه طلسم حیرت به چشم نظارگیان می نمود در حقیقت آن همه ساز و سامان تعلق بدیدن داشت نه بشنیدن *

فردای آن روز جمعه بست و چهارم دسمبر عالی جناب ممدوح از اول روز تا بعد نصف النهار با مهاراجگان پتیاله

و اندور و جودهپور و جی پور و کشمیر و گوالیار و بیگم صاحبه
بهوپال و مهاراجه ریوان یکی بعد دیگر باکمال الطاف و تفقدات
ملاقات فرمود قریب ساعت سه بعد از تفکهات بامعلی القاب
نائب السلطنت و کوکبه و حشم و عساکر و خدم بسیر عمارات
و شوارع شهر بر آمد و بعد از شام قریب ساعت هفت مع نائب
السلطنت و همان مناز و سامان حشم و خدم به تماشا
چراغان شهر رونق افروز گشت و عقب سوار
و باد بهار آن رونق گلستان سلطنت مهاراجگان و سرداران
و حکام عالیشان و دیگر امرا و معززان جوق جوق بر گردونهای
چار اسپه و دو اسپه به شوارع نور آگین شهر پس یکدیگر
بصد کر و فر تفرج کنان روان بودند و عجائب و غرائب
انواع روشنی های شگفت نما و صنایع و بدایع حیرت افزا
را به هزاران هزار تحسین و آفرین ها می ستودند این
سامان روشنی که بانواع او ضاع و اقسام الوان انصرافان
و قنادیل و گیلاس وغیره درست کرده بودند دور ه اتفی

کما بیش از پنج میل انگریزی کم نخواهد بود جا بجا درها
خوشنما و وسیع و بلند که بانواع خاطر پسند ساخته بودند
تماشای هر دری ازان دیدهٔ تماشائیانرا بشش در محویت
می انداخت و چشم نظارگیانرا حلقهٔ در حیرت میساخت
اکثر ایوانات و قصور رفیعه را که بانواع و اقسام روشنی
ها برآراسته بودند چنان می نمود که هریکی کوهی است با
گوناگون گلهای نور سر بفلک کشیده یا خود جملهٔ ستاره ها فلک
تعبیه بران گردیده نی ستارگانرا بانوار بیحد و شمار ان شموع و
چراغان زاید از وهم و گمان چه قدر و مقدار و کدام عزت
واعتبار که ضیائی بی انتهایش گرمی هنگامهٔ انجم را یکسر سرد
کرده بود و بیش وفور انوار مهر دارش هر ستاره دران
شب بیش از چراغ بی نور روز نمی نمود گلکاریهائی گیاس
و دیگر نقشنجات ممالک و تصاویر ماهون که بهر مقامی ساخته
و اقواس و زنجیرها و درختان وغیره که از شیشهائی
رنگ برنگ در هر راهی بروشنی چراغانه پرداخته بودند

ماه یا لشکر ستارگان بهوای ستیر چراغان صورت چشمهای
از حیرت باز مانده گشت و بدیدهٔ رشک هردم می نگریست
و خورشید جهان آرا پیش ازانکه فروغ شموع رو نماید
از خجالت زرد رو گردید و تا توانست بزیر زمین خزید
انواع نشان و بیرقهای رنگین بر کنگرهای بام در هر مقام
به عجب انداز آویزان بود که ازین وفور توغ های با فرو جاه
و ازدهام سواران و سپاه توگوئی تمامهٔ آن هنگامه صورت
عساکر آمادهٔ قواعد نمائی بصد زینت و زیبائی به نظر در می آمد
از وفور تابش اکثر مقامات نظرها خیرگی میکرد و از کمال
درخشندگی نور ابکتراستی خود آفتاب رو در پردهٔ حجاب
کشیده بود یعنی تاب دیدنش نیاورد بر هر عمارتی که نظر
می افتاد جز پیکر منقش انوار به چشم اعتبار در نمی آمد و
سوای عالم ضیا چیزی دیگر محسوس اهل نظر نمی شد بعض
کسان صورت ماهتاب چنان بالای بام منور کرده برآورده بودند
که اکثری به مغالطه می افتادند و ماهتاب مصنوع را ماهتاب

اصلی نشان میدادند. بعض صناعان شکل آفتاب را
از نور الکتراستی. نوعی پرداخته مانند آفتاب اصلی روشن
ساخته بودند که هیچ نظری تاب دیدن آن نمی آورد بلکه
دیدهٔ آفتاب پرستان هم از مطالعه آن خیرگی ها میکرد
عبارتهای مبارک باد بشاهزاده و ملکه و دیگر الفاظ
و جملهای دعایهٔ بحروف وابستهٔ چند جا. بجا از گیاس
بخوشخطی قابل دیدن ساخته شده بود و در نو. نوگاهها و
تصاویر بی نظیر حضرت ملکهٔ معظمه و شاهزاده که به صنعت
گیاس جا. بجا بر دیوارها نقش کرده بودند از نقل و اصل
فرقی هرگز نمی نمود روشنی مکانات قلعه و بروج حوالی آن
که دور آنهم باندازهٔ سه میل کما بیش خواهد بود گویا
در تمامهٔ این سه میل یک شعله بود از نور مشتعل،
هر چشمی به تماشای آن در یک نظر حیران میگشت و زبانها
هنگام ادعای مدح و ثنایش چنان از شعلهٔ حیرت میسوخت
که برلب و دهان سخنوران هم بغیر از نقش مهر سکوت

حرفی نمی گذشت - غرض در تماشای این همه نور و ضیا که دوره اش کم از مسافت یک نیم ساعت بر گرون دواسپه نخواهد بود چه انوار مسرت و سرور که بر سیمای حال سعادت اشتمال آن چشم و چراغ سلطنت دوران عدت نه برافزود بعد فراغ ازین سیر و تماشا در ایوان سلطنت با عالی مرتبت والا جناب نایب سلطنت و چند عهده داران باعز و شان طعام شب تناول فرموده بانمای رؤسا و سرداران نامی که برسم پذیرفتگاری قدوم میمنت لزوم عالی جناب معلی القاب ممدوح فراهم آمده بودند با خلاق و مهر گستریها پرداخت *

بست پنجم دسمبر ماه که بزرگ روز عید میلاد حضرت مسیح است بساعت ده و نیم با همه حشم و خدم برای ادای مراسم نماز به بزرگ کلیسا که به کتهیدرل مشهور است تشریف فرما شده از انجا بر مرکب سواری مراجعت نمود . آخر وقت با معلی القاب نائب السلطنت بهادر بگورنمنت

بوس مقام بارکپور رونق افروز گشت و شریک دعوت
نائب السلطنت گردیده شب همانجا استراحت فرمود *
بست و ششم ماه روز یکشنبه نیز بکلیسای بارک پور
برسوم عبادت پرداخت و بر کشتی سلطانی رهتاس سوار
شده بازوی گنگ در شهر چندن نگر مشهور به فوانس دانگا
که کوچک جائی آبادان بر ساحل گنگ زیر حکومت حکام
با احترام فرانسیس است گام فرما شد گورنر صاحب
آنجا فی الفور بمراسم تعظیم و تکریم پرداخت و مراتب
استقبال آن همایون فال را بهمین آئین مودا ساخت *
صباح آن روز دوشنبه از راه دریا تفرج کنان به کلکته
مراجعت نمود و با سفیران شاه برهما و مهاراجه پونا و سفیر
سلطنت نیپال و راجه جهیند و مهاراجه بنارس و راجه
ناهن و مهاراجه جودهپور تا دیر باخلاق و اشفاق ملاقات
آفرمود بعد تفکهات بزرگ دار الشفای فوجی یعنی جنرل
سپتال را معاینه فرموده ازانجا آخر وقت بمقام خضرپور

پیش روی ایوان باهویدیر که از ایوانات سلطانی و محل
قیام میمنت فرجام عالیجناب لفتننت گورنر بهادر راست
رونق افزا شد. و باجماعهٔ با عزوشان فریمیسنان بنای
زوالجیکال گاردن یعنی جانور خانه بادشاهی از دست خاص
فیض اختصاص خود ریخت و باجماعه حشم و خدم و سایر
سرداران و رفقا که بهمرکابی بهره اندوز و بدین تقریب
مدعو بودند بگاردن پارتی یعنی گاگشت باغ و مرغزار پر بهار
مخیم دولت جناب لفتننت گورنر بهادر به سیر چمنستان
و تماشای بعض کوهی بازیگران و پاکوبان که بقانون عجیب
و لباس غریب می رقصیدند و سرود تهنیت بزبان خود
باساز خاص خود که اهم طرفه چیزی بود می سرائیدند پرداخت
و دمی بملاحظهٔ انواع روشنی ها که بهر روش و خیابان
و تمامه گذرهای بوستان بطرزی جداگانه برزبرو پای درختان
از تحریرهای گیاس و شیشه های ملون آراسته بودند
تو گوئی طرفه عالمی از نور جلوه ظهور نموده بود که با شکال

و خطوط آن عقول مهندسان حیران می ماند متوجه گشت
راقم سطور که بهمه جلسه ها از الطاف بیحد و حد حکام والا مقام
شریک مانده چنین حسن انتظام و خوبی صنعت روشنی بوجه
تمام الحق جای دیگری به نظرم نگذشته و این گونه لطف خاص
در هیچ محلی شامل نگشته عجب صحبتی بود مصفا و طرفه جلسه
بود شگفت افزا بینندگان از لطف آن فرحان و شنوندگان را
الفاظ مسرت بزبان پس از آن عالیجناب ممدوح بضیافت
پر لطافت جناب نواب لفتننت گورنر بهادر را اعزاز افزای
میزبان با عز و شان گردید بعد فراغ از ضیافت نواب ممدوح را
در گورنمنت هوس به محفل میمنت مشاکل بال یعنی صحبت
قص انگلستانی همراه رکاب فیض انتساب خود آورده *

بست هشتم دسمبر روز سه شنبه معالی منزلت
شاهزاده گرامی حشمت بهاز دید روسای کبار و امرای
بانمد و وقار تشریف فرماشده و به ساعت سه دربار
حاضری یعنی محفل لیوی را عزتها بخشید درین محفل لیوی

که اشتهار آن با تعیین وقت و زمان از پیشتر داده بودند
حکم بود که همه عهده داران از ارباب سیف و قلم و
منصب داران بحری با لباس کامل حاضر شوند و رؤسا
و اعزه این شهر و دیگر مقامات دوردست که قابلیت
حضوری دران بار پروقار داشتند نیز بشرط مراعات
ضوابط آن محفل خدمت اکل مجاز باریابی بودند این حقیر
که مورد کرم و اخلاق و عنایت و اشفاق اعلی این
سلطنت عالی از عهد قدیم است و علاوه عنایت و
اشفاق قدیمانه خاصة درین زمانه به یمن عواطف خسروانه
عالی جناب نائب السلطنت گورنر جنرل بهادر و معلی القاب
عادل یگانه لفتننت گورنر بهادر که اگر هر سر مویم زبان
خوش بیان شود سپاس این هردو سرداران معدلت اساس
گردد از مراتب شکر این هردو محسنان والاشان ادای
یکی از هزار هم دشوار است فوق خطاب و اختیارات
پیشین زمان به عنایت خطاب مستطاب نوابی

و عطای سپر و شمشیر و خلعت های پشمینه و زردوزی
و حمایل مروارید و غیره اشیای عزت افزا گران بها تازه
منزلت و سر فرازیها یافته‌ام بشرف حضوری این محفل
از اول با جمله معززان با عز و شان مخصوص بودم و چون
دستور ملاقات با سرداران و عظمای با عز و شان
در چنین محفل در اول می باشد بزمرهٔ آن بزرگان با همه
ناچیزی از شرف ملازمت و دولت حسن اخلاق و
اشفاق عالی جناب شاهزادهٔ آفاق حظی وافر حاصل نمودم و وقت
بار باندرون دالانی که تخت و چتر پادشاهی درانجا بوده است
در قطار حکام و رئیسان بلند نام حاضر بوده با هرگونه اعزاز
شرف امتیاز یافتم جمله کیفیات محفل را از اول تا آخر
چنانکه باید و شاید معاینه کردم و از لطف اخلاق و اشفاق
خاصه هم نصیبی وافر بدست آوردم هرگونه احتشام و انتظام
که درین محفل عظمت و شوکت مشهور به منصه ظهور رسیده بود
آنرا اما کجا بر نگارم علاوه سرداران و مهاراجگان و رئیسان

که برای ایشان راه آمد و رفت و وقت و طرز ملاقات
از ممر اختصاص بطور جداگانهٔ خاص می باشد از اعزه و
عظمای شهر و دیگر اضلاع از هر قوم و ملت زاید از هزار
کس حسب قاعدهٔ سلطنت برای سلام پیش نگاه
عالی جاه حضرت گردون پایگاه حضرت شاهزاده بلند اراده
یکی بعد دیگری میگذشتند و بیمن قبول سلام و توجه نظر
عنایت و التفات عالیجناب شاهزادهٔ والا مقام کامیاب
و شرف اندوز میگشتند شاهزاده عالیشان بلند مکان همان
روز بعد شام فارغ از تناول طعام گشته با معالی القاب
نائب السلطنت بهادر و دیگر رفقای با عز و اقبال و مختصری
از دنگ و دوال بمقام بیل گچھیا که بجانب گوشهٔ شرق
و شمال این دار الاماره بفاصلهٔ چند میل واقع است
دعوت گاه اهل اسلام و هنود رعایای اهالی این دیار
را رونق افزا گشت این محفل به بزرگ بوستانی
قسمت نشانی که بانواع درختها و چمن زارها و روشهای

وسیع و خوشنما و انهار و تالابهای دلکش و مصفا و دیگر
ساز و سامان بوستان عشرت انگیز و عمارت سنگین
و نشیمنهای دلاویز آراسته بود جشن انعقاد داشت
و اندرون آن بوستان فرحت افزا خاصته از برای این
فرخنده جلسه مکانی نهایت وسیع چوبی با هزاران صنایع
و تکلفات نو بنو باهتمام صناعان نادرکار این دیار و
استادان انگریزی و چینی بکمال خوش آئینی بعد
صرف زر خطیر درست کرده بودند و انواع روشنی ها را
از گیاس و ظروف آبگینه وغیره به تمامهٔ باغ و عمارات و
واشجار و مناهاں وغیره و هم بایرون احاطه و بهردو
جانب راه تا پل چیت پور که از دو میل کم نخواهد بود
بجلوه نمایش در آورده و این طرف پل مذکور محرابی عالیشان
سر به آسمان بکمال خوبی و خوش اسلوبی طیار نموده
بگوناگون صنایع و انواع روشنی هایش بسان عروس
نو برآراسته بودند و این جانب آن محراب شگفت

افزا تا ایوان گورنری از کثرت روشنی و نشانهای
خوش نما رونق و شانی دیگر بر افزودند درین محفل فردوس
مشاکل بنا عماید و روؤسا و اعاظم و کبرا مدعو بودند
و اهالی اینجا که جمله میزبانان این ضیافت بودند باهتمام
و انتظام سرگرمی های تمام داشتند چنانچه حقیر هم از
جمله آنان مع فرزندان و عزیزان در هر امر شریک بود
و همچنین دیگر جمله میزبانان تاج افتخار بر سر و قبای ابتهاج
در بر به مسرت و خوشدلی تمام شریک انتظام و اهتمام دبوند
بعضی از اول روز و بعضی در وسط و بعضی اخر روز و بعضی
شامگاهان دران محفل رشک نگار خانه چین شرف
اشتراک و تزئین حاصل نموده در اهتمام و انتظام
بسر گرمی کمال اشتغال داشتند بعد رونق افروزی
آن شمع شبستان سلطنت همه میزبانان پروانه وار
بی اختیار با صد آرزوی قدوست و جان نثاری سرگرم
مراتب خدمتگزاری گردیدند و به بجا آوری مراسم تسلیم

و تعظیم و استقبال دسته دسته گلهای مسرت و
مفاخرت از گلستان بهمزان عزت و کامرانی چیدند عالی
جناب مهمان محتشم هر میزبانی را برحسب رتبه و پایه
بخلعت عنایت بنواخت و پرتو نظر عاطفت زاید از
حد چشمداشت برهریکی انداخت انواع و اقسام
اتشبازیها که بر نگارنگ صنایع واشکال وندرت وصفای کمال
ساخته بودند ساعتی تماشای ان فرمود انواع رقاصان سحرکار
و اقسام خنیا گران و سازنوازان نادر روزگار و نقالان
استاد فن و شعبده بازان یکتای زمن که از پیشتر
جمع بودند یکیک حاضر جلسه گاه می شدند و بعرض ونمایش
فنون کمالات خود می پرداختند عجب لطفی و طرفه سرتی
بحاضرین باتمکین حاصل ی شد که شرح و بیان آن کار قلم و زبان
هرگز نیست مکر احصال مسرت و مباهات آن محفل مینومشاکل
و ارباب آن و بزرگ تر توصیف خوبی و مرغوبی تمامه
صناعان و یگانه استادان این است که پذیرای خاطر دریا

مقاطر بندگان دارا دربان اسکندر جاه جم بارگاه خلافت
اشرف حضرت شهنشاه خورشید کلاه افتاد تا باظهار
مسرت خاطر دریا مقاطر و صرف نظر اشفاق و اخلاق کلاه
گوشه ٔ ما نیز بانان عبودیت نشان را تا فرق فرقدان رساند
لاسیما ما چند بار ریابان استان را که بتکرار باریابی و دولتخواهی
مورد مزید اشفاق شده ایم به بسا کامات مرحمت و عنایت
که بر اظهار مسرت و ابتهاج خاطر عاطر از لوازم طاعت
و مراتب عبودیت یکسر مبتنی بود به شرف و اعزازهای
زاید از حد فهم و قیاس مفتخر و مباهی فرمود آری چرا
چنین نباشد که هرگونه خلوص و ارادتی که ما اهالی این طرف
مملکت داریم و نیز خدمت و طاعت این قوی دولت را
از ابتدا تا اینده م نوعیکه ما از ته دل ارادت منزل بجامی
آریم قاطنین دیگر اقطاع را این سرمایه ٔ نیاز کمتر حاصل و
انچه از ته دل می تراود از خدمت و اطاعت های دیگر
متر سمان تفاوتی دارد کمال خوشی اقبالی ما منقاده رعایا

امروز بچارسوی عالم مشهور و سر بلندی ما سراپا انقیاد
برایا در اقصای شش جهت جهان معلوم ساکنان ممالک
نزدیک و دور سبحان الله این هیچمیرز که جز کاغذ و قلم
از زر و حشم چنین سرمایه ندارد که به نظر کیمیا اثر مالک مال
و جان بخشنده و ستاننده عزت و شان جانشین حضرت
شاهنشاه خورشید کلاه شاهزاده بلند جاه فلک بارگاه نذر
میگذراند و نه هیچمدانی را جسارت بر اینگونه امرا هم ممکن
بود مگر نازم بر پرورده پروری و نواخته نوازی عالیشان رئیس
قدر افزا کریم الطبع امیر الامرا معالی القاب نائب
السلطنت گورنر جنرل بهادر که به یمن توجهات کریمانهٔ
جناب ممدوح از شرف باریابیهای چند بار در حضور فیض
معمور بندگان دارا دربان حضرت شاهزادهٔ بلند وقار هم در جلوت
و هم در خلوت چنان همتی بمشاهده اخلاق شاهانه و معاینهٔ اشفاق
خسروانه آن خسرو یگانه زمانه یافتم که در وقتی سعید
و آوانی حمید که اختر طالعم بطفرهٔ فیروزمندی قران شایان

داشت نخستین رسالهٔ از تازه مدونات خود مسمی به امیرنامه که بهمین نزدیکی زمانه نوشته ام ادباب بهماین صند وقچه بنهاده بوسیلهٔ جمیله نواب لفتننت گورنر بهادر پیشکش حضور فیض معمور عالیجناب معلی القاب شاهزادهٔ والاشان معلی دودمان ساختم الحمد لله والمنة که آن نذر مورچه ناتوان درحضرت سلیمان زمان بذروهٔ پذیرائیها نیکو جا یافت و شکریه نامهٔ دستخطی عالیجناب سر بارتل فریر صاحب بنام این گمنام اذل انام مرحمت گردید ازینجا کیفیت وفور عواطف و اشفاق حضرت شهنشاهزادهٔ والاجاه و کمیت کرم و اخلاق اراکین باعز و تمکین شهنشاه خورشید کلاه نسبت بما ارادت کیشان خاص و اخلاص اندیشان ذی اختصاص نیکو غور کردنی و بنظر آوردنی است *

بست و نهم روز چهار شنبه عالی القاب حشمت انتساب ممدوح اکثر روسا و فرما فرمایان ریاست های هند را به ملاقات بازدید عزت و سرفرازی ها بخشید و آخر وقت

بہ میدان مسابقت اسپان تشریف فرما شد *

آخر دسمبر روز جمعہ عمارات وکارخانجات مڈیکل کالج وشفاخانہ و دیگر بعض مقامات قابل دیدن را ملاحظہ فرمودہ قریب شام بہ نزہتگاہ گاردن پارتی گورنمنت ہوس گلگشت فرماگردید وشب در ایوان تونہال بہ پذیرای عرض وآرزوهای انگلستانی منصب داران جلیل القدر و غیرهم محفل بال یعنی محفل رقص ونشاط انگریزی را زینت ها بخشید *

روز سہ آغاز سال فرخندہ فال ۱۸۷۶ ہیجدہ صد و ہفتاد وشش عیسوی یوم شنبہ اول وقت آن تابندہ کوکب برج سلطنت بہ بزرگ جلسۂ استار در میدان قلعہ پرتو نزول مکرمت شمول انداخت . بیان حشمت و اساس این جلسۂ عالیہ و ساز و سامان بارگاہ فلک کارگاہ را خیلی مساعدت وقت وحواس باید تا باجزای قرطاس در اید ناگزیر شرح مفصل وضع وانتظام آنرا موقوف داشتہ صرف بخلاصۂ سرانجام کار آن بارگاہ باعز و افتخار سطری چندی می نگارم *

ظاهر باد که این محفل حشمت مشاکل به یکم روز جنوری ماه یکهزار و هشتصد و هفتاد و ششم عیسوی برحسب اشتهار گورنمنت عالی قرار یافته بود و به نصب خیام بارگاهی باعظمت و احتشام از برای اجلاس حشمت اساس بلند پایگاه جناب شاهزادهٔ عالیجاه مرتب گردیده و یک شه نشین سراپا تزئین و دیگر سائر خیام دربار فلک افتخار را بصدها کرسی ها از برای حضرات مخصوصین آن مقام بافر و احتشام بترتیب غریب برآراسته بودند و بدو جانب آن دو خیمهٔ پرتکلف بانشانهای شاهی از برای رخت پوشی گردون رکاب جناب شاهزاده حشمت آماده و معلی القاب نائب السلطنت بهادر نصب بود و بازای آن هردو خیمه های باجلالت و شان در هردو جانب قطار خیمه های رفیع و خوشنما برای مهاراجگان و نواب و رئیسان که داخل معزز طبقهٔ ستارهٔ هند شده اند برحسب مدارج و رتبهٔ هریکی ایستاده بود و بعد ازان خیمه های دیگر معززان و رئیسان

که مدعو دران بارگاه عظمت کارگاه بودند نصب گشته و
سوای این همه خیام باعز و احتشام دیگر بسا خیمه و شامیانها
از برای دیگر اعزه و عظما قایم بود و توزک شاهی و نشانهای
منزلت را جا بجا برای تمیز هر مکان ذیشان بلند کرده بودند
غرض باصد فر و احتشام و عز و احترام بتزئین بارگاه خیام پرداخته
میدان را رشک گلزار نوبهار ساخته بودند این همه بزرگان
و رئیسان پیش ساعت نه صباحی با شوکت و شان و احتشام
تمام یکی بعد دیگری در وقت معین بجاهای مخصوصه تشریف
آوردند و به ساعت نه صباحی عالی جناب حشمت ماب
شاهزادهٔ ابهت آماده بامعالی القاب جناب نائب السلطنت
بهادر تشریف قدوم ارزانی داشت شلکهای سلامی
شاهی بظهور قدوم میمنت لزوم سر شد چون حضرت
شاهزادهٔ بلند اراده و بعد ایشان معلی القاب نائب
السلطنت بهادر بشان و شوکت رئیس دلاور راعظم
طبقهٔ استار از خیمه های خود بانشان و همراهیان بخیمهٔ ساون

تشریف بردند و بر کرسیها بالای شه نشین جلوس
فرمودند دیگر حضرات آن گرامی طبقه نیز موافق مدارج
و قدامت بانشان وشان آن طبقه یکی بعد دیگری بدان
بارگاه رفتند و بجاهای متعینه نشستند انگاه سردارانی و
معززانی که ازبرای عطای خلعت و تمغای استار
مطلوب بودند مطابق قاعدهٔ مجوزهٔ آن بارگاه فلک کارگاه
رسیدند تمغای درجهٔ اول که بدو رئیس باوقار داده شده
گردون حشمت شاهزادهٔ عالیمرتبت از دست خاص فیض
اختصاص خود بدیشان مرحمت فرمود وارباب درجهٔ دوم وسوم را
جناب چارلس امفرستن اچیسن صاحب اندیا فارن سکریتری
روبروی جناب حشمت ماب ممدوح داد هنگام عطای تمغه
و خلعت بهریکی از رئیسان شلکهای سلامی بهرقدری
برای ایشان مقرر است سر می شد بعد سرانجام مرام
این بارگاه فیض کارگاه صداهای سرور و تهنیت و نواهای
مبارکباد بلند گردید و هنگام اتمام جلسهٔ سلامی شاهی ازقلعهٔ

فورت ولیم سر رشته راقم سطور که به یمن اعزاز بخشی حکام والامقام امتیازی تمام حاصل دارد درین بارگاه عظمت کارگاه بجماعت اعزه مطلوبین حاضر بود و جمله کارروائیهای این بارگاه عظمت کارگاه به چشم خود معاینه نمود *

همان روز آخر وقت بند نقاب تمثال بی مثال عالیجناب لارد ارل آف میو بهادر پیشین گورنر جنرل هند راکه دم تحریر نام نامی آن دلاور گرامی جگر قلم شق میگردد و اشک حسرت از دیدهای چکد عالی جناب شاهزاده بلند اراده بدست خاص کرمت اختصاص بکشاد و بعد از شام به تماشای آتشبازی های حیرت افزا رونق افروز میدان فسحت بنیان گشت درین آتشبازی هر قدر تمثیل صنایع گوناگون و تشکیل اشیای بوقلمون از قسم گلکاری و حروف و عبارات نگاری و صفای روشنی های رنگارنگ و تماشای قلاع و میدان های جنگ و نمایش گلزار های پر بهار

بانواع نقش ونگار بکار برده بودند هیچ آتش زبانی رایارای
بیان اوصاف آن نیست ساکنان جاهای دور بالای
امکنه و قصور تماشای ستاره های ضیاکار و رنگین شرارهای
سراپا انوار و اغصان پرگل و بار آتشین درختان رشک
نوبهار را از مسافت چند چند کروه دیدند و بخانه های خود نشسته
گاههای تفرج آن گلزار نو بار بخوشی تمام چیدند ندانم که بتابش
ضیای آتشبازیها همه شهر روشن بود یا بفیض انوار کرم
اخلاق مهر درخشان آسمان سلطنت آنهمه تابانی در چشمها
می نمود غرض بهرصورت انچه بود همه از فیض قدوم آن عالی
جناب عظمت ماب بود بعد ازان بمعیت معلی القاب
نائب السلطنت بهادر ساعتی به تماشای غریبهٔ انگریزی
تهیتر تفریح طبع همایون فرمود ٭
سوم جنوری روز دوشنبه بعد نیمروز در سنت هال رونق
افروز ایوان بزرگ آموزشگاه یونیورستی کالج گشت
اهالی انجاکه کامل استادان فنون علم و هنر اند بظهور هرگونه علم

واستعداد ذاتی وکسبی بذات کامل الصفات رفیع الدرجاتش جناب ویرا بعالی خطاب ڈاکٹر آف لا یعنی حاکم دانش آگاه علوم مخاطب کردند و به همین تاریخ بعد تناول طعام شب عالی جناب ممدوح قریب ساعت ده از شب به مقام استیشن هوڑا واقع آنروی آب گنگ رونق افزا گشت درین شب اهالی ریلوی پل جدید بالای گنگ و دیگر جاهای آن طرف را به محرابها و دیگر انواع سامان روشنی از شیشه آلات وغیره مزین کرده بودند و استیشن هوڑا را بکمال تکلفات بر آراسته و از شموع و قنادیل وغیره منور ساخته عالی جناب ممدوح آن همه آرایش را به مسرت و خوشدلیها تماشا فرموده بر ترین وگارتی خاص که مخصوص برای آن حشمت اختصاص بود سوار شد و روانه شهر عظیم آباد پتنه گردید *

چهارم جنوری سه شنبه چاشت هنگام بفرودگاه باقی پور متعلق شهر نزهت بهر پتنه رونق افروز گردید چون سامان جاه وحشم برای استقبال آن همایون فال از قسم فیلان

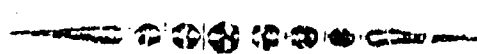
با موج و نشان و دیگر اسباب تجمل و شان از پیشتر
در انجا بحسن اهتمام صاحب کمشنر و دیگر حکام بلند نام و رؤسای
کبار سلیقه شعار انجا مهیا بود مراتب تعظیم و استقبال
بالطف و خوبی کمال مودا گشت عالی جناب ممدوح بمعیت
جناب لفتننت گورنر بهادر به خیمهٔ که بارگاه قرار یافته بود نزول
اجلال فرمود رئیس باعز و توقیر امیر ابن الامیر جامع محاسن
حمیده متصف به صفات گزیده جناب اخوی اعزی حاجی سید
ولایت علی خانصاحب و مهاراجهٔ دیو مرجی پرکاش سنگه
بهادر کے سی ۰ اس ۰ ائی ۰ که این هردو رئیسان نامدار در آوان
قحط سالی به سعی کثیر و صرف مبالغ خطیر تائیدهای نمایان
در آن اطراف کرده بودند بطریق خصوصیت باریاب ملازمت
گشتند و از کلمات شفقت و مرحمت خسروانه بهرهٔ کامل حاصل
نمودند و هم چنین دیگر اکثر رؤسای نامی و امراو عظمای گرامی
مانند سید لطف علی خان صاحب و سید محمد حسن خانصاحب
وغیره هم که حاضر بارگاه عظمت کارگاه بودند نیز از شرف

حضوری و استماع کلمات مرحمت آیات بمزید اعزاز و امتیاز معزز و سرفراز گردیدند اهالی انجا سپاس نامهٔ با بهار مسرت قدوم فیض لزوم و شکرگذار بهای این سلطنت دوران عدت بگذرانیدند و به پذیرائی آن اعزاز و افتخار بیحد و شمار یافتند عالی جناب ممدوح ازانجا بمقام بنارس رونق افزا گردید مراسم تعظیم و تکریم چنانکه باید و شاید بتقدیم رسید و مهاراجه صاحب و زیانا گرام بافراوان اهتمام و احتشام باستقبال ان همایون فال پرداخت اینجا ملاحظهٔ مندرها فرمود و ایوان تونهال راکه باهتمام مهاراجه صاحب بهادر درست شده بود بکشاد و بنای هسپتال نیز بدست خاص خود نهاد روشنی جمله مقامات انجا علی الخصوص برکنار دریا بانهایت زیب و زینت وصفا بود بتاریخ ششم ازانجا به شهر لکهنو تشریف فرما شد اهالی انجا مراسم سلامی و تعظیم باهمه لطف و خوبیها ادا نمودند یازدهم روز ازانجا براه کانپور بمقام دهلی فایز گردید درین شهر زاید از پانزده هزار عساکر پیاده و سوار برای

ادای مراسم استقبال و سلامی حاضر بودند درینجا قلعه و مسجد جامع
و لاٹ قطب صاحب و غیره مقامات مشهور را ملاحظه
فرمود نمایش قواید افواج و روشنی و غیره نیز اینجا خوب
بود بعد سیر دهلی رونق افزای شهر لاهور گردید انجا
اهتمام روشنی بباغ شالمار با تماشای فواره‌ها و غیره بنهج خاطر
پسند کرده بودند پس از سیر و تماشای آنهمه متوجه خطهٔ
جنت نظیر کشمیر گردید و بگلگشت آن سرزمین بهار آگین
حظ و مسرتی کامل حاصل فرمود توزک و سامان پذیرفتگاری
و تعظیم و تکریم ازطرف مهاراجه صاحب والی انجا بفراوان
خوبی و خوش اسلوبی مهیا گشته بود بعد سیر و تفرج آن خطهٔ
دلپذیر عنان توجه بطرف وزیراباد منعطف ساخت و از راه
لاهور بمقام امرتسر رونق افروز گشته بعد ملاحظه مندر طلا
و تماشای روشنی انجا نهضت فرمای مقام آگره گردید و درمقام
راجه پور با مهاراجه پتیاله ملاقات فرموده ازانجا بمقام فتح پور
سیکری و سپس بمقام گوالیار باهمه عز و افتخار رسید و ازانجا

باز با گره تشریف آورد زان بعد بمقام جیپور شرف قدوم برد دربن همه مقامات بملاحظهٔ هرگونه فر و احتشام تعظیم و استقبال و ظهور وفور اطاعت و محبت از طرف روسا و فرمانفرمایان ممالک هند به مسرت و خوشنودی کمال و تفرج اماکن نزهت پیوند و مقامات دلپسند بغایت مسرور و خرسند گردید سپس از راه مراداباد و کمایون بطرف حدود سلطنت نیپال برای تفریح و شکار شیران و فیلان و دیگر انواع جانوران انجا نهضت فرما گشت اگرچه درخاص شهرهای آن ریاست تشریف نبرد اما درحدود ان ریاست هرقدر سامان و کروفر برای تعظیم و تکریم و ادای مراسم استقبال آن همایون فال مهیا کرده شده بود مسرت خاطر عالی جناب ممدوح را بدرجه ها برافزود بعد فراغ از سیر و شکار آندیار بعلاقهٔ رام پور رسید و ازانجا بعلاقه بریلی و ازانجا به سواد اله اباد رونق افروز گردید و از اله آباد بمقامات اندور و جبلپور و کهندوه و غیره سیر و تفرج کنان بتاریخ

یازدهم مارچ ماه باز داخل بندر بمبئی گشت مراسم تعظیم واستقبال آن همایون فال درین شهر نزهت بهر که بورود مکرر مورد مفاخر بیحد و مرگشته بود مجدداً همان ساز و سامان و شوکت و شان بمنصه ظهور رسید و از طرف اهالی انجا تازه سپاسنامهٔ بحضور فیض معمور بگذشت د لفراوان مسرت وعنایت قرین ذروه قبول و پذیرائی گشت الحاصل یکروز در بمبئی اقامت فرموده بتاریخ سیزدهم ماه مارچ یوم دوشنبه که همانروز روز نزول اجلال درحدود ممالکت بندر بمبئی بود سوار مرکب سراپس شد و بامراکب همراهی دیگر و معیت افضال خداوند بایهمال بادبان عزیمت بطرف وطن مالوف بر افراشت الهی هزار قافله دلهای باصدق و صفا و جوق جوق کاروان دعاهای اجابت انتما تا مدت زمان رفیق ونگهبان آن خسرو والاشان باد



بخش ششم

در ذکر برخی از حالات ترقیات راقم آثم بعهد
معدلت مهد عالی جناب فیضمآب ممدوح

چون سلطنت علیه برطانیه درحق شناسی و قدر افزائی
منه سالان قدیم و دولتخواهان صمیم بیعدیل و سهیم افتاده است
غایت عنایت خسروانهٔ حضرت شهنشاه کیوان پایگاه هند
وانگلند و مزید توجه مربیانهٔ عالی جناب معلی القاب نائب
السلطنت و فرط مکارم اشفاق عالی جناب لفتننت گورنر بهادر
یگانهٔ آفاق این متوسل و خیرخواه قدیم را بطرفه مرحمت و قدر
افزائی حدید معزز و سربلند گردانید و این مشت خاک را
بنظر توجه کیمیا اثر رتبهٔ اکسیر بخشید احباب و الا جناب هم
شمع کامرانی بکاشانه مسرت و شادمانی برافروختند و اعدای
حسد انتما پروانه آسا باتش رنج و الم درسوختند تفصیل حال

و تشریح مقال آنکه بتاریخ هفدهم ماه دسمبر سال هیجده صد
و هفتاد و پنج روز مبارک آدینه اعطای خلعت و خطاب
مستطاب نواب باین خاکسار سراپا انکسار از سرکار سپهر
اقتدار قرار یافت و انوار مهر عنایت سلطنت علیه برطانیه بر
ساحت حال این ذره تمثال برتافت چنانچه درباری پروقاری
از برای صاحبان و رؤسا و راجگان عالیشان و خوانین و شاهزادگان
بلند مکان در همین تقریب میمنت قریب بمزید توجه و اهتمام
حسن انعقاد و انتظام یافته بود چون درین وقت به تقریب
قدوم میمنت لزوم عالی جناب معلی القاب ولیعهد سلطنت
برطانیه جوق جوق عماید و رؤسا درین شهر نزهت بهر اجتماع
داشتند هجوم عمایدو رؤسا و خوانین و امرا درین دربار پروقار هم
بیش از بیش بوقوع آمد جمله عمایدو رؤسا که مدعو درین دربار
پروقار بودند قریب ده ساعت مسائی بایوان عالیشان بلویدیر
بابت الحکومت خاص عظمت اختصاص عالی جناب نواب
لفتننت گورنر بهادر داخل گردیدند بعد رونق افزائی جمله رؤسای

بانداز وقار و جلوه آرائی عالی جناب لفتننت گورنر بهادر عالی تبار
و الا شان معدن جود و احسان مستر بکلند صاحب پرایوت
سکرتری گورنمنت بنگاله دست این اخلاص پرست گرفته
بخاعت خانهٔ فیض کاشانه برد و از پیشش بها رختهای پر تکلف
و خوشنما با حمایل مروارید و جیغهٔ مرصع و دیگر جواهر گران بها و
شمشیر و سپر وغیره که تفصیل آن همه مندرج ذیل این تحریر
نموده می آید بدست خاص عنایت اختصاص خود مخلع فرموده
رو بروی عالی جناب فیضمآب نواب لفتننت گورنر بهادر آورد
جمله حضرات حاضر این دربار پر وقار در آن وقت پیرامونم
گرد آمده حلقه بر بسته بودند تو گوئی مرکز دایرهٔ ظهور عنایت های
بی منتهای گورنمنت عالیه ام ظاهر می نمودند الحق پرکار عنایت
سرکار طرفه دائرهٔ شرف و عنایت گرد نقطهٔ وجود
بی نمودم کشیده بود اگر پرکار وار قدم از سر سازم و پیرامون
دایرهٔ شکرگزاری این سرکار والا تبار بسعی و سرگرمی
پردازم بمقدار یک نقطهٔ موهوم هم از عهدهٔ شکر بیحد و

و شمار سه کار بر آمدن دشوار است همدر آن وقت جناب فیضمآب سکرتری ممدوح سند عطای خطاب را که بر کاغذ چرمی طلائی بدستخط خاص فیض اختصاص جناب معالی القاب نائب السلطنت مزین و مسجل بود باعلان تمام قرارت فرمود و فی الفور صدای مبارک باد از هرسو بلند گردید عالی جناب نواب لفتننت گورنر بهادر تقریری بکمال شیوا زبانی متضمن تحسین خدمت گذاریهای جدید و قدیم این خیرخواه صمیم بیان فرمود و یکیک کارگزاری و جان نثاری این خیرخواه بلا اشتباه را بزبان گهر فشان خود ستود شرح آن کارگزاریها در کتاب امیر نامه بتفصیل تمام زیب ارتسام یافته است علاوه آن همه کارگزاریهای قدیم - کارگزاری جدید - کمیشن مرشدآباد را نیز عالی جناب ممدوح بکمال فصاحت شرح بیان داد و سرعزتم را بر فرق فرقدان به نهاد *



در دانه

در ذکر شرایف احوال فیض اشتمال عالی جناب معلی القاب سر ریچرڈ تمپیل صاحب بهادر کے۔سی۔اس۔ای نواب لفتننت گورنر کشور بنگاله

حبذا قهرمان مهربان این گزین کشور داور معدلت فرفیض گستر که عدل را بذات فیض آیاتش نازشی است و بذل را از وجود کرم آمودش طرفه نوازشی اوست که غلغلهٔ کرم و اغاثتش در چارسوی جهان افتاده است و شهرهٔ جود و انصافش غمزدگان گردش های گردون گرد انرا صلای عام و حکم دوام دیو علی العیش درداده نازم بر خوش طالعی رعایای این ملک که عالی جناب معلی القاب ممدوح فرمانفرمای شفیق و مهربان شان صرف برای آسایش جسمانی شان به بذل و عدل همتی شایان

برگماشته است بالکه بترویج علوم و فنون و اشاعت تعلیم و تهذیب در آسایش روحانی و آرایش نفسانی شان نیز عنایتی و توجهی نمایان زیاده تر ازان مبذول داشته چون تعداد اصناف اوصاف این حاکم دادگستر معدلت پرور افزون از یارای تحریر و تقریر است لهذا در ذکر مدح والایش صرف به بیتی چند اکتفا می سازم سپس بشرح اجمالی حالات تاریخی جناب فیضماب ممدوح می پردازم*

* نظم در مدح *

* افسر والا مقام لارڈ ذوی الاحتشام *
* زبدهٔ ارکان شاه اسوهٔ جمع عظام *
* آنکه گزین نام اوست سر رچرڈ تیمپل *
* و آنکه ازو ملک راست رونق حسن نظام *
* ذات وی اندر جلال رشک خور نیمروز *
* حسن وی اندر کمال غیرت ماه تمام *
* یمن قدمهاش بین کرد درین سرزمین *
* کشور بنگاله را همسر دار السلام *
* علم بفیضش چنان گشت محیط جهان *
* هست بسا کورده اهل نظر را مقام *

عدل بنائید او هست چنان مقتدر
روی ستم را کسی ننگرد اندر مقام
ذاکر اوصاف او جمله صغار و کبار
شاکر الطاف او جمله خواص و عوام
هرکه بظلش جهان یافته عهد امان
کیست جز او زیر این گنبد فیروز فام
کیست چو او زیر چرخ محتشم و ذی کرم
کیست چو او بر زمین مشتهر و نیکنام
در ره کسب وقار هست بهر ذی تبار
بارگه عام او خاص پی استلام
عقل و نظر از حرش اوج گرا روز و شب
شمس و قمر بر درش ناصیه سا صبح و شام
گردش دور زمان تابع فرمان اوست
خنگ فلک را کنون هست بدستش عنان
همتش از ظلم وقهر حافظ هر مستغیث
نعمتش از جور دهر حامی هر مستهام
گشت مکین در دمش رحمت جان آفرین
هست معین هر دمش عیسی گردون مقام
یک نظر قهر او موجب صد درد و رنج
یک نفسی مهر او باعث عیش مدام
حرف ز مدحش زدن نیست سزاے چو من
به که رسد بر دعا نوبت ختم کلام
تا بود ایام دهر باد مطیعش فلک
تا بود ادوار چرخ باد جهانش بکام
تاکه بزم جهان جام فلک راست دور
بادهٔ گلرنگ عیش باد مدامش بجام

بیان مجملی از تاریخی احوال محامد اشتمال عالی جناب فیضماب ممدوح

مخفی نماند که عالیجناب فیضماب ممدوح خلف اشرف مر
آر تیمپل بهادر جستیس آف دی پیس نیش کیمپسی
من مضافات اورسیستر شیئر بود در اوایل زمان بمقام
رگبی نزد ڈاکٹر آرنلڈ صاحب باستفادهٔ علوم پرداخت
بعد ازان در ایست انڈیا کالج بمقام هیلیبری پیش ڈاکتر
تیٹ صاحب مشغول بکسب و اشتغال فضائل و کمال
ماند دران هنگام بنمبر اول طلبه علوم فائز بود تا آنکه انعامات
متعلق زبان لاطینی و فن قانون و فن تاریخ و فنون سیاست
مدن را بارها حاصل کرد و بتاریخ هشتم جنوری سنه ۱۸۴۷ ع
رونق افروز کشور هندوستان گردید و بترقیات مناصب
مفصله ذیل مراتب اعزاز و ناموریهای بیش بها دریافت
اول بدفاتر هند در سنه ۱۸۴۸ ع اسستنت مجستریت مقام
متهرا گردید و در سنه ۱۸۴۹ ع ازان ترقی نموده برعهدهٔ جوینت

مجسٹریٹی مقام الہ اباد رسید و از سنہ ۱۸۵۱ ع حاکم
بندوبست ملک میان دوآب یعنی جلندر و رچنا و چک علاقہ
پنجاب گشت و نیز مامور گردید بطیاری رپورٹ ملک
پنجاب و پنجاب سیول کوڈ حسب الحکم جناب سر هنری
لارنس و سرجے لارنس و سر رابرٹ منٹگمری صاحب بهادر
و در سنہ ۱۸۵۴ ع و سنہ ۱۸۵۵ ع بر عهدهٔ سکرتری چیف
کمشنر پنجاب کامیاب ماند تا در سنہ ۱۸۵۶ ع بولایت
تشریف برد و ازانجا در آخر سنہ ۱۸۵۷ ع باز مراجعت کرد
و همراه سرجان لارنس صاحب بهادر چندی در دهلی کارفرما
ماند سپس در سنہ ۱۸۵۸ ع باز بعهدهٔ سکرتری چیف
کمشنر پنجاب کامیاب گشت و در اواخر همان سال بعهده
سکرتری گورنمنٹ پنجاب مامور گردید و تحریر فرمود حالات
باشندگان آنطرف سرحد دریای اندس را در همان جا و در
سنہ ۱۸۵۹ ع کمشنر قسمت لاهور و هم اسپیشل کمشنر
برای تلافی آزار یافتگان ایام بغاوت مقرر شد زان بعد

از سنہ ۱۸۶۰ع بر عہدہ ہای ہیڈ کمشنری پیپر کرنسی و چیف
اسسٹنٹ فایننشل ممبر کونسل ماتحت جمس ویلسن
و ممبر بنگال انڈیگو کمیشن در محلیکہ مسٹر سیٹنکار صاحب
صدر انجمن بود و ممبر ملیٹری فاینانس کمیشن کہ سر
جارج بالفور پریسیڈنٹ آن بود سرفراز و ممتاز ماند
و نیز پریسیڈنٹ سیول فاینانشل کمیشن و ممبر ازطرف
کمیشن برای اہتمام پولس ہند مقرر گشت و ہم در اراکان
و پیگو و تناسرم ہمراہ کرنل اچ بروس صاحب برای رپورٹ
طریقہ چیف کمشنر شپ در خصوص ملک برما متعین ماند
و در سنہ ۱۸۶۱ع ازطرف لارڈ کیننگ بہادر خاصۃً درکارہای
خزانہ قسمت حیدرآباد دکن و ناگپور و ساگر و جبلپور
مامور گشت و نیز چیف اسسٹنٹ فاینانشل ممبر ماتحت
مسٹر اس لینگ صاحب گردید و در سنہ ۱۸۶۲
و سنہ ۱۸۶۴ع چیف کمشنر سنٹرل پروانسس ماندہ باز در
سنہ ۱۸۶۵ع نہضت فرمای انگلستان شد و در سنہ ۱۸۶۶

سی. اس. آئی. و چیف کمشنر ممالک حصهٔ اوسط هند گشت
و در سنه ۱۸۶۷ع کے. سی. اس. آئی. و رزیدنت
ریاست حیدر آباد دکن گردید و در سنه ۱۸۶۸ع فارن سکرتری
و سکرتری استار آف اندیا مقرر شد و فاینانشل
ممبری کونسل و هم تیاری تنانسی بیل علاقهٔ ملک پنجاب
بذات بابرکات شان متعلق بود. بشمول سر دبلیو مینسفیلد
و مستر جارج کگسن تحریک داد اجرای سکهٔ طلائی
را در هندوستان و در سنه ۱۸۶۹ع باز رهگرای ولایت
انگلستان گشت و در سنه ۱۸۷۰ع و سنه ۱۸۷۴ع فاینانشل
ممبر کونسل شد و از طرف سکرتری آف استیت بر میعاد
معینهٔ معمول دفتر انجامدت یکسال برای جناب وی افزدن
کرده آمد و نیز جناب وی از سنه ۱۸۷۱ع تا سنه ۱۸۷۳ع پریسیدنت
سنترل کمیتی در هندوستان برای انترنیشنل نمایش گاه
کینسینگتن بود و در همان آوان برای اجرای طریقهٔ
بیمای نفوس انسان در ممالک هندوستان سعی جمیل بحضور

گورنمنت فرمود و در سنه ۱۸۷۴ع برای انتظام ایام قحط و محفوظ ماندن بندگان از بلای آن باضلاع بهار و اطراف ترهت و دربهنگه و دیگر مقامات بنگاله مامور گردید و بانتظام و اهتمام شایان در آن فراوان سرمایهٔ نکونامی اندوخت تا در همان قرب زمان بر منصب والای لفتننت گورنری بنگاله باهمه عز و اقبال عروج کمال یافته شمع بلند نامی در شبستان جهان به بهین آئین برافروخت و در سنه ۱۸۷۵ع هم در مقامات قحط کوشش های شایان و تدبیرهای نمایان از جناب فیضمآب ممدوح بمنصهٔ ظهور رسید و از جمله کارهای نمایان این عالیشان یکی آنست که در خصوص مسودهٔ رپورت پنجاب و پنجاب سیول کورت از سنه ۱۸۵۴ع تا سنه ۱۸۵۹ع حسب الحکم گورنمنت عالی توجه و اهتمام تمام مبذول داشت دوم آنکه برای اشاعت علوم و فنون در اکثر جا اسپیچها فرمود و همتی بر ترغیب و تشویق جمله ساکنان این ملک برگماشت *

وواضح باد که کمال ملکه و دستگاه این والاجاه در جمله

علوم و فنون سیما در فن سیاست مدن بحدیست که خامهٔ دوزبان
شرح یک شمهٔ ازان نتواند داد و هرقدر تالیفات را بقه
درین فن از خامهٔ مشکین شمامهٔ این والاجاه خرد دستگاه
جاید و منافع رسان گورنمنت و رعایا هردو گردیده شرح آنرا
دفترها باید درین مختصر صرف فهرست اجمالی آن بیان نموده
می آید اول رپورت درباب عابران دریای اندس دوم
منت دربارهٔ نیل بنگاله سوم رپورت درخصوص ممالک
اوسط هند از سنه ۱۸۶۲ع تا سنه ۱۸۶۶ع ازین رپورت
کمال دستگاه آن والاجاه در مملکت رانی واجرای قواعد
جهانبانی به نیکو وجهی ظاهر و باهر میگیردد چهارم رپورت
پبلک او پنین درمیان نیتو پنجم تالیفی مشتهر بنام
هسلپ پیپر متضمن بیان زبانهای اصلی که میان اوسط
هندوستان جاریست ششم بحث و فانیانشان کیفیت از
سنه ۱۸۶۸ تا سنه ۱۸۷۳ع و ازین تحریر ظاهر می شود حیثیت
کمال فاینانشل پالیسی جناب وی به نسبت دیگر بحثها

که مباحثه دران همه به محکمه لیجس لیتو کونسل نواب گورنر جنرل واقع گردید - هفتم تحریری در بیان کیفیت تجارت مابین انگلند و هند و همچنین دیگر چند تحریرات فصاحت آیات که در لیجس لیتیو کونسل نواب گورنر جنرل متضمن بیان افزایش رواج لوٹ و رپورٹ بنگاله بگذشت و نیز چند تقریرات بلاغت سمات که هم در لیجس لیتیو کونسل بائین دلنشین از زبان فیض ترجمانش فیضرسان مستمعان گشت علاوه برین منتهای چند خاطرپسند در ماده تربیت و تعلیم هم از خامه فیض شمامهٔ آن یکتای زمان برآمده باعث منافع عظیم در خصوص تربیت و تعلیم گردید *

و نیز مخفی مباد که دودمان جناب ممدوح از جمله دودمانهای بانام و نشان مملکت انگلستان است و عقد ازدواج جناب فیضمآب ممدوح اول در سنه ۱۸۴۹ ع با شارلت فرانسیس دختر خرد بی ۰ مارتیل اسکویر متوطن خاص

انگلستان بوقوع رسیده بود سپس در سنه ۱۸۷۱ با میری اگستا
دختر کلان مس۰ آر۰ لنتل سي اسکویر که سیول سرونت بنگاله
و جج چیف کورت پنجاب بود ثانیاً ازدواج فرمود از بطن زوجه
اول دو پسر والاگهر و یک دختر بلند اختر و از بطن زوجه
دوم صرف یک پسر باعزو فر بوجود آمدند *

و از خصائص صفات و شرائف خصوصیات جناب
فیضماب ممدوح یکی ظهور وفور اخلاق و مزید عنایت و
اشفاق است با جماعه اقوام از هنود و اهل اسلام بالالحاظ
مخالفت مذهب و ملت و اختلاف السنه و اوضاع ایشان
غایت بذل همت باجرای سلسله روابط محبت و موانست
میان هریکی ازین مختلف کیشان و از نجاست که هرگاه بر جهاز
دهناس برای اکتساب هوا در ایام گرما سوار گردید جماعه
عمائد و روسا را بدعوت بی تکلفانه بنواخت و به مجالست
و مکالمت از سر کمال اخلاق و اشفاق هر یکی را معزز
و سر بلند ساخت چنانچه طریقهٔ تقرر و جلسهٔ دعوت رقص و

سر و د بلویدیر هوس را نیز صرف برای همین مدعا ترقی
داد و جمله رؤسای مختلف الاقوام را باجتماع و اشتراک
دران هدایت فرمود تا ابواب موالفت و موانست
باهمی در میان جمله اقوام برای دوام مفتوح باشد *

دوم در تمام ملک بنگاله گردیدن و حالات هر ضلع و قریه را
بنظر تفصیلی خود دیدن بانتظام مهام و درستی نقائص هر مقام
پرداختن و صورت آشایش و آرایش رعایا را بوجه
کمال در آئینه احوال شان جلوه گر ساخت *

سوم صرف توجه موفور بانتظام ایام قحط که قبل از جلوس
بر مسند والای لفتننت گورنری از رهگذر کمال شفقت
و غایت رعایت بر حال رعایای این ملک صعوبات سفر را
بر نفس نفیس خود برداشت و یک یک مقام قحط را بنظر
رافت اثر ملاحظه فرمود و انواع طرق پرورش و آشایش
رعایا باجرای کارهای تعمیرات وغیره تجویز نمود راقم نیز
دران هنگام در مقام باره در همین کار گویا باقتضای آثار آن

جناب فیضمآب مصروف ومشغوف بوده کمال بذل شفقت و رافت جناب ممدوح را نسبت بحال تشتت اشتمال جمله رعایا و سائر برایا بچشم خود معائنه نموده است *

چهارم تجدید حسن انتظام و اهتمام در میونسپل کمیشنری رای والای خود را درین باب بچنان متانت و استحکام اعلام فرمود که جمله کارکنان ذی فهم ولیاقت را بجز قبول و مدح و توصیف رای والایش چاره نبود *

این همه که گفته شد بیان فیوض و احسانات عامهٔ جناب فیضمآب ممدوح بود اما فیوض و احسانات خاصه که نسبت باشخاص خاص و ارباب خصوصیت اختصاص از انجناب فیضمآب مبذول و مشمول می باشد یکی ازان جمله اشخاص و ارباب خصوصیت و اختصاص منم که بمزید مکارم و مراحم و فیوض و احسانات جناب فیضمآب ممدوح از عمری دراز معزز و سرفراز بوده ام هرچند احسانات بی حد و حساب انجناب فیضمآب نسبت باین هیچمیرز

زاید از یارای شکر و سپاس این عجز اساس بحدیست که اگر هر موی تنم برای ادای سپاس بیحد و قیاس زبان خویش بیان گردد لفظی ازان کتاب و حرفی ازان باب سودا گزیدن دشوار و خارج از حیز اختیار است اما بفحوای مالایدرک کله لایترک کله بعضی احسانات جدید محسن قدیم خود را درینجامی نگارم *

از جمله احسانات جدید یکی آنست که از رهگذر کمال قدردانی و غایت رعایت حقوق خیرسگالی راقم آثم خدمت تولیت امام بارهٔ هوگلی را بفرزند اعز و ارشدم مولوی سید اشرف الدین احمد خان بهادر عنایت فرمود *

دوم آنکه هنگام مرحمت گردیدن خطاب نوابی از گورنمنت عالی باین خاکسار ذره بیمقدار درباری به نهایت توجه و اهتمام و غایت اعزاز و احتشام از کمال رافت و قدردانی منعقد فرمود و عمائد و معززان این شهر را از هرکیش و طیقه دران دربار پروقار بطریق دعوت طلب نموده هنگام

اجتماع عمائد و معززان ذی احترام از هنود و اهل اسلام و دیگر اقوام فرمان والاشان گورنمنت عالی را مع خلعت بیش بها باین راقم خاکسار بکمال اعزاز و افتخار عطا فرمود و بذکر حالات خیر خواهی و کارگذاری بهای راقم که بزمان بغاوت وغیره بمنصهٔ ظهور رسیده بود و مراتب اعزاز و امتیازم را بیش از بیش افزود خداوند کریم ذات فیض آیات جناب فیضماب ممدوح را با این همه محامد و اوصاف جمیله و مکارم اخلاق جزیله دیرگاه صحیح و سلامت دارد و جمله مرادات دلی جناب فیضماب ممدوح بفضل عظیم و کرم عمیم خود برآرد *

این دعا از من و از جمله جهان آمین باد

ترجمهٔ

تقریر مرحمت تخمیر عالیجناب والا پایه لفتننت

گورنر بهادر حدود بنگاله

می خواستم که اینوقت انچه مقصود است بزبان اردو تقریر کنم که بدان همیشه باشما گفتگو میکنم * و لیکن

باین وجه که درین ملک زبان انگریزی خوب رواج یافته و جمله کسان می فهمند و از اهالی یورپ و هندوستان بزرگانیکه اینوقت بدین دربار حاضراند بزبان انگریزی لیاقت معقول دارند بنابران مستحسن می انگارم که تعمیل حکم جناب نائب السلطنت بهادر خاصته بزبان انگریزی نمایم که بهمان زبان جناب نائب السلطنت بدستخط خود سند نوابی عطا فرموده اند حضراتیکه اینجا حاضراند نزد ایشان نواب امیرعلی خان بهادر شخص اجنبی نیستند بلکه ایشان از محاسن اخلاق خود از مدت دراز نهایت مشهور و معروف و عزیز دلها هستند. هنگامیکه عدالت عالیه صدر دیوانی قایم بود و بدفاتر هر عدالت زبانهای اردو و بنگاله جاری بود آنزمان نواب صاحب عهدهٔ وکالت را بچنان حسن و خوبی انجام دادند که از معامله فهمی و خوش بیانی ایشان جمله حکام و اهالی معامله راضی بلکه مداح ایشان می ماندند و آن کار روائیها چنان بود که درینروزها بکار آمد وکلای عدالتهای

اینوقت است نواب صاحب در سال ۱۸۵۷ ع یکهزار و هشتصد و پنجاه و هفتم عیسوی هنگام مفسده پردازی بلوائیان بنظر بجا داشتن امن و امان وخیرسگالی رعایا و دولتخواهی سلطنت متحمل محنت های شاقه شدند و بمقام پٹنه رفتند و درین خصوص مسٹر سیموئیلس صاحب کمیشنر پٹنه را تائید ها فرمودند که به تبئین آن اندقدر از رپورٹ مسٹر سیموئیلس صاحب راکه به نسبت نکوتر انتظام ایشان نگاشته اند می خوانم وگوش گذار حضار میکنم بعد ازان درسال ۱۸۶۷ ع یکهزار و هشتصد و شصت و هفت عیسوی هنگامیکه در کارخانجات خانگی معلی القاب عظمت مآب بادشاه اوده قصور و فتور رو داد نواب صاحب چنان انتظام شایسته درانخصوص فرمودند که جمله امور مالی انجا به نهایت خوبی درست گردید چنانچه بار رفیع القدر شاهزاده بهادر اوده همین وقت بهمین محفل ملاقاتم شد جناب شاهزاده موصوف بمن فرمودند که ازفرط اهتمام نواب صاحب چنان انتظام نیکو بامور معلی القاب

حضرت پادشاه بعمل آمده که هر کس ثناخوان نواب صاحب میباشد ومن ازین امر نهایت مسرور شدم که جناب شاهزاده با من بزبان انگریزی گفتگو کردند که این هم یک نتیجهٔ از حسن انتظام واهتمام نواب صاحب است بالفعل در خصوص انفصال دیون جناب نواب ناظم بهادر مرشداباد ارباب گورنمنت جویای اشخاصیکه از ایشان این کار بانجام رسد گردیدند بعد تقرر صاحبان یوروپین از اهالی این ملک سوای نواب صاحب کسی لائق انجام این امر اهم در رای رزین ارباب گورنمنت یافته نشد تا ایشان را به ممبری این امر منتخب کردند برحسب آن نواب امیر علی خان بهادر به نهایت اهتمام جمله امور را حسب خواه درست فرمودند لهذا معلی القاب نائب السلطنت گورنر جنرل بهادر بصله حسن خدمات ایشان را خطاب نوابی عنایت فرموده از که این بزرگ خطاب درین زمان خیلی معزز وخاص الخاص است علاوه برین مرا به تجربهٔ خاص خودم لیاقت وقانون دانی نواب صاحب

هنگام انضباط قانون رجستری نکاح مسلمانان معلوم شده است که درانوقت مرا تائید معقول فرمودند و صلاح نیکو درالخصوص دادند اکنون بنواب صاحب مبارکباد میگوییم و امید میدارم که ایام زندگانی شما را خدا دراز کند که از خطاب مستطاب کامیاب شوید و همیشه بصوابدید و خیر خواهی ملک همبرین عنوان کوشان باشید و سایهٔ شما بر سائر همقوم و همکیش شما ممدود باد *

بعد ختم این تقریر دلپذیر عالیجناب حشمت ماب ممدوح حمائل پیش بهای چیده دانهای مروارید از دست خود بگردن راقم الحروف انداخت از زبان عنایت ترجمان بارشاد کلمه مبارکباد نواخت سازندگان انگریزی بکمال خوش ادائی صدای زمزمهٔ مبارکباد بلند کردند و از حضرات حاضرین با عز و تمکین هریکی لب بمبارکباد بکشاد *

خاتمه

یگانه خدای کریم و کارساز بی نیاز را هزاران هزار سپاس که این رنگین نامه ام باقبال بیهمال او سبحانه

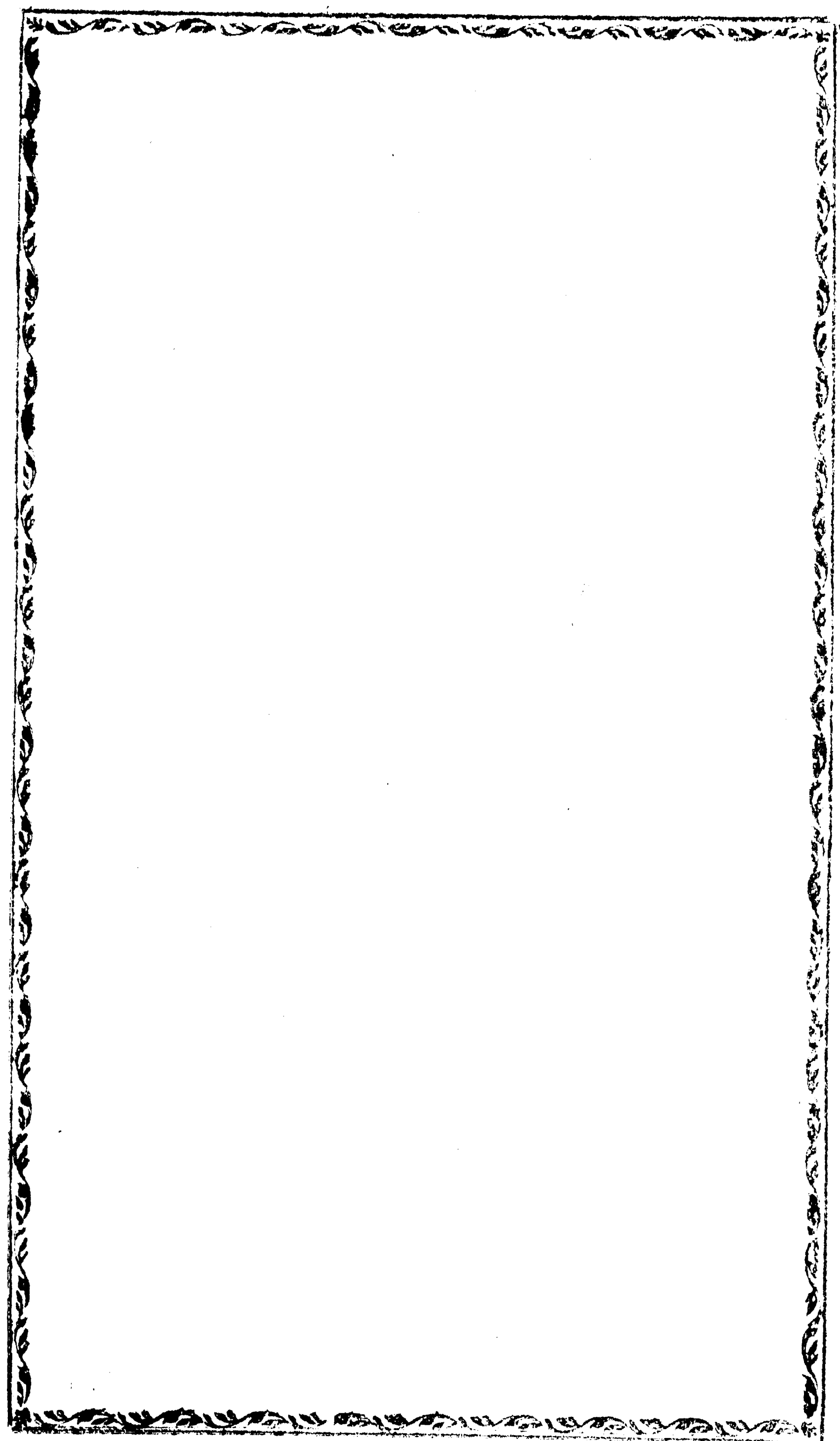
با همه عجلت و اضطرار و هجوم مشاغل و افکار در عین وقت خواهش این سراپا کاهش باتمام رسید اول هنگام آغاز این نامه خیال چندان استعجال نبود لیکن چون در همین اثنا خبر مستعفی شدن عالیجناب معالی القاب ممدوح والاشان ویسرای بهادر قرع سمع این ناتوان کرد و به یقین معلوم گردید که عالی جناب ممدوح بکمال عجلت از کشور هندوستان نهضت فرمای ولایت جنت نشان انگلستان خواهند گردید خیال اتمام تالیف این رساله قبل از تشریف بری عالی جناب معالی القاب ممدوح که همگی مدتش زیاده از دو ماه باقی نبود بیش از پیش برافزود نازم بر افضال بیهمال خداوند مفضال که بعون عنایت بیغایتش با همه عدیم الفرصتی از کارهای ضروری سرانجام تالیفش بدان سرعت و استعجال کمال صورت بست که به همین مدت قابل بعد تسوید و تبییض چاپ هم گردید و نقش مدعایم چنانکه باید و شاید بر کرسی حصول مامول به نشست الهی تا رسم و آئین تالیف و تصنیف به جهان گذران باقی

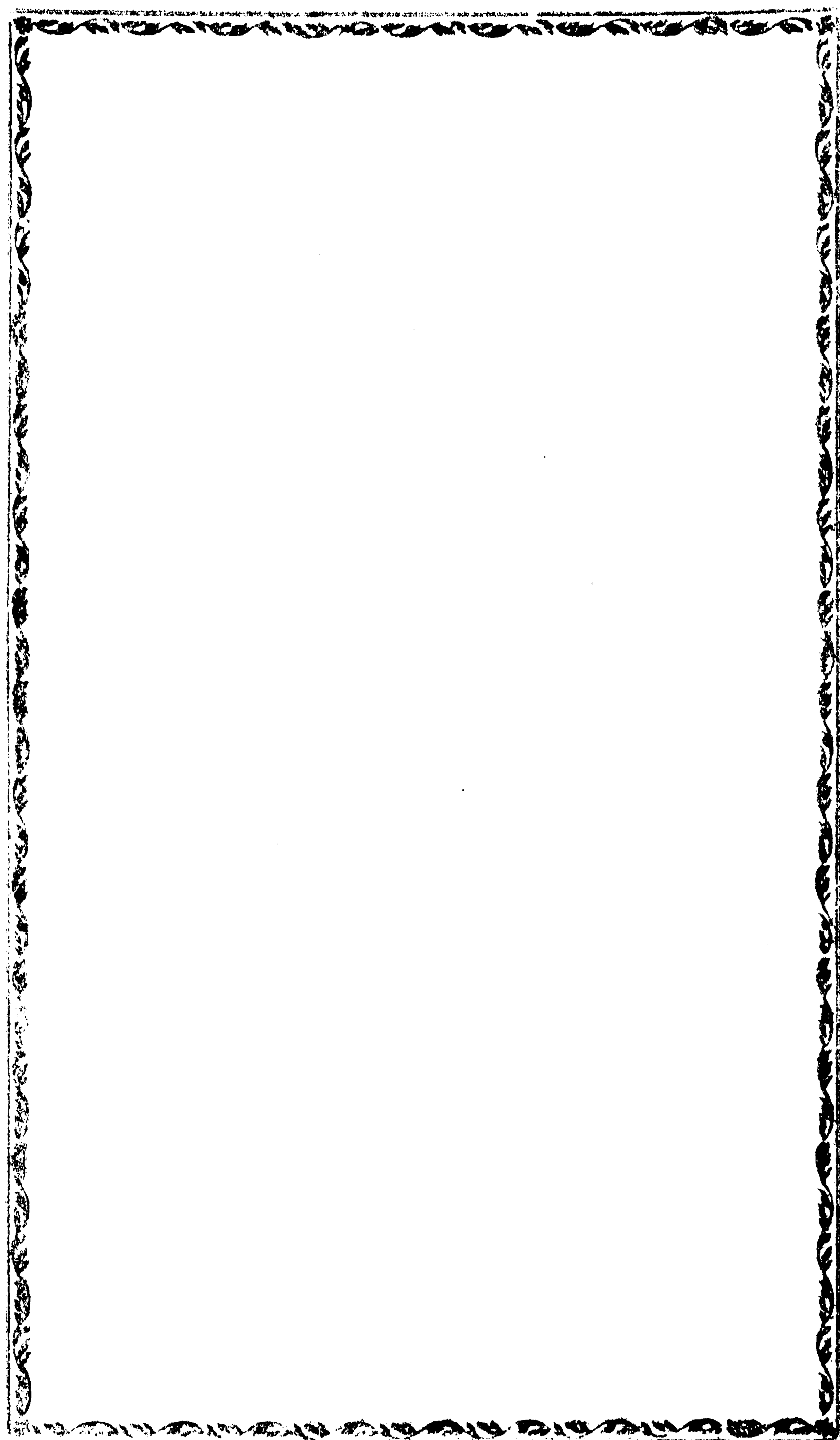
است این رسالهٔ عجالة ام به یمن ذکر محامد عالی جناب ممدوح والا صفات باشد در جاتم مرغوب هنر پسندان روزگار و مطلوب دانشمندان این کهنه دور دوار باد * للمولف

الهی این طراز نادر انداز * که آمد خامه ام را مایهٔ ناز
پسند خاطر اهل سخن باد * قبول حضرت ممدوح من باد
به فیض ذکر آن مذکور آفاق * شود این نامه ام مشهور آفاق
همین بس مزد سعی خامه من * بود نامی بنامش نامهٔ من
الهی تا بود خورشید را نور * مر این نامه بنامش باد مشهور
عزیزش ساز در چشم دبیران * بری دارش ز طعن حرف گیران
الهی هر شب و روز و مه و سال * بود ممدوح من مسرور و خوشحال
بدارش جاودان ای خالق دارا * به تخت کامرانی جلوه آرا
شعاع فیض آن والا مناقب * بود تابنده تر از مهر ثاقب
دعایش وردمن صبح و مسا باد * مقارن با اجابت هر دعا باد

تمام شد







by the authoı during the time of the mutiny, and in the settlement of the Nawab Nazim of Moorshedabad's debts. Sir R. Temple's qualifications can not be enumerated in full in this small work. May his shadow never get less !

As regards his personal virtues, Sir R. Temple is exceedingly kind and courteous, and has always exhibited an eagerness to establish friendship and good feeling between the Europeans and the Natives, with the view to promote the welfare of this country. He has given admission to the Hindoos as well as Mahomedans to join his parties and social gatherings, and has very often invited them to the *Rhotas* during the hot seasons. He has made a careful inspection of all the remotest parts of the country with a view to render good administration and promote the happiness and comforts of the subjects, and his measures generally tend to the good of the country. During the late famine he inspected every afflicted part of Bengal and adopted excellent measures to save people from starvation and ruin. He has devoted much time and attention to the municipal affairs of Bengal. He has never failed to confer special favours on those who are really worthy and deserving of them; one of the recipients of such favours, is the author whose language fails to thank him for them. His recent act of kindness towards him (the author) has been the appointment of his son Moulvi Ashrafuddeen Ahmed to the office of Motawallee of the Hooghly Imambarah. At the time of conferring on the author the title of Nawab, bestowed by His Excellency the Viceroy, Sir R. Temple invited a large number of Europeans and Native Rajahs and Chiefs, and having robed him in their presence gave him the *Sunad*, and made a pleasant speech as to the services rendered by him to Government from time to time. He referred particularly to the services rendered

Several budget debates in the Legislative Council of His Excellency the Viceroy.

Essay on the balance of trade between England and India.

Several Statements in the Legislative Council of the Governor General on the extension of the Paper Currency

The Bengal Famine Report.

Speeches in the Legislative Council of Bengal at the beginning and end of winter Session of 1874-75.

Several Minutes on Education published in the *Calcutta Gazette.*

Dr. George Smith gives, in the *Calcutta Review,* a correct list of the articles contributed to it by Sir R. Temple, with one exception, *viz,* that on the Punjab which was not written by him.

Sir R. Temple has exhibited water colour pictures in the Simla Fine Arts Exhibition from 1868 to 1872, and at the Calcutta Exhibition of 1871-74.

Sir R. Temple is the representative of a noble family that can trace back its pedigree for many generations. He married first in 1849, Charlotte Francis, the youngest daughter of B. Martindale Esq., of London, and has issue by her, two sons and one daughter. He married again in 1871, Mary Augusta, eldest daughter of C. R. Lindsay Esq., of the Bengal Civil Service, Judge of the Chief Court of the Punjab. By this amiable lady he has one son.

of the Punjab Tenancy Bill. He also took part with Sir W. Mansfield and Mr. G. Dickson in advocating a legal tender Gold Currency for India. In 1869, he went to England, and on his return remained from the year 1870 to 74, Financial Member of Council, his term of office having been extended by the Secretary of State for one year beyond the usual period. He was also President of the Central Committee in India for the International Exhibitions at Kensington from 1871 to 73. He recommended a system of life Assurance by the State in India. In 1874, he was deputed to direct relief operations in the field at the beginning of the famine in Behar and Northern Bengal. In the same year, on the 9th April, he was appointed Lieutenant-Governor of Bengal to which office he does justice up to the present moment.

Sir R. Temple was much employed in drafting the Punjab Reports from 1852 to 1859 and the Punjab Civil Code under the direction of the local Government. His published writings are the following :—

The report on the Trans-Indus Frontier tribes.

The minute on Bengal Indigo.

Reports on the Central Provinces from 1862 to 1866; these reports explain his administrative policy.

Report on public opinion among the natives.

The editing of the Hislop papers on the aboriginal languages of the Central Provinces.

Budgets and Financial Statements 1868 to 1873; These statements explain his financial speeches on the policy.

1854 and 1855, he was Secretary to the Chief Commissioner (Sir J. Lawrence) of the Punjab, and in 1856 proceeded to England.

He returned to India towards the latter end of the year 1857, and rejoined Sir John Lawrence's Staff at Delhi, in 1858, he was appointed Secretary to the Punjab Government and wrote a report on the Trans-Indus Frontier tribes. In 1859, he became Commissioner of the Lahore Division and also special Commissioner for the award of compensation to sufferers in the mutinies. In 1860, he was Head Commissioner of Paper Currency, Chief Assistant to the Financial Member of Council, Member of the Bengal Indigo Commission, Member of the Military Finance Commission, President of the Civil Finance Commission, Member of the Commission for Police Organization in India, and deputed to Arracan, Pegu, and Tenasserim, together with Colonel H. Bruce, to report on the formation of a Chief Commissionership of Burmah.

In 1861, he was deputed by Lord Canning to Hyderabad, (Deccan) Nagpore, Saugor, and Jubbulpore on special financial duty. From 1862 to 64 he remained Chief Commissioner of the Central Provinces, and in 1865, proceeded to England.

On his return to India he rejoined his place in the Central Provinces and in 1866, made C.S.I.

In 1867, he was made K.C.S.I., and was appointed Resident at Hyderabad, Deccan. In 1868, he was Foreign Secretary, Secretary to the Order of the Star of India, Financial Member of Council, and in charge

charge of his duties in an honorable manner which gained for him the approval of His Excellency the Viceroy, and in consideration of which His Lordship was pleased to confer upon him the title of Nawab which is regarded by the Mahomedans as the greatest distinction one could attain to. May we hope that he will live long to enjoy it."

Part. VII.

"Doordana," Pearls.

The Honorable Sir Richard Temple, K. C. S. I., eldest Son of Richard Temple Esquire, J. P. of the Nash Kempsey, Worcestershire, was born on the 8th March 1826, educated at Rugby under Dr. Arnold, was in the sixth form under Dr. Tait, and at the East India College, Haileybury. He was headman in the College and gained medals in classics, law, history, and political economy. He arrived in India on the 8th January 1847, and has successively held the following offices in India.

In the year 1848, he was Assistant Magistrate at Muttra. In 1849-50, Joint Magistrate at Allahabad. From 1851-53, Settlement officer in the Doabs of Jullunder, Rechna and Chuch in the Punjab; he also devoted his time in drafting the Punjab Report and the Punjab Civil Code under the direction of Sir H. Lawrence, Sir J. Lawrence, and Sir B. Montgomery, and in

Honor the Lieutenant Governor of Bengal then placing a garland of Pearls round the author's neck, made a long speech an abstract of which is herewith annexed.

The Lieutenant Governor, in addressing the author, said that he would have made his speech in the Urdoo language in which he was in the habit of conversing with him, but as English is the language of Court and could be understood by almost all the persons present in this gathering, his speech would be in that language.

Speech—"Nawab Ameer Ali Khan Bahadoor is not a stranger to those who are present here this evening. His polished manners and excellent behaviour have made him quite an object of regard in almost every mind. When a pleader of the Sudder Dewani Court, he secured the confidence of the Judges, was always respected by them, and was an example to other pleaders of his time. During the mutiny when he was appointed Assistant Commissioner in Patna, his zeal and energy proved him to be worthy of the notice of Government. Here His Honor read a report of Mr. Samuels, which speaks very highly of the author, a copy of which is already published in the Ameer Namah.

In 1867 he was appointed by the King of Oudh to look after his affairs which were in a most deplorable state. His excellent managements are well known to every one and are the subject of much praise and commendation. His appointment as a Commissioner to settle the debts of the Nawab Nazim of Moorshedabad, was most suitable and a more judicious selection could not have been made. He acquitted himself in the dis-

Home to his fond mother, devoted wife, and loving children, who await to welcome him.

The remembrance of this Royal visit will out last all other remembrances in every mind.

Part VI.

A full account of the life of the author is given in his former work the "Ameer Namah," and this is only in continuation of it describing certain important events in his life which happened since the publication of the former work.

The author commences with the praise of the English Government and dwells chiefly on the acknowledgements of rights and appreciations of services of the subjects by Government. He is very grateful to Lord Northbrook for His Lordship's taking into consideration the services rendered by him to Government from time to time.

On the 17th of September 1875, His Excellency the Viceroy and Governor General of India honored the author with the title of "Nawab" together with a khillut. His Honor the Lieutenant Governor of Bengal invited a large number of European and Native gentlemen to witness the ceremony. Mr. Buckland, the private Secretary to His Honor and a very particular and kind friend of the author, dressed him with the khillut and presented him to the Lieutenant Governor. He read the Sunad, signed by His Excellency the Viceroy, conferring the title of Nawab upon the author. His

Order's name and on Her behalf. (Full details are given in the original Persian.) In the afternoon His Royal Highness unveiled the statue of the late Earl of Mayo, and at 6 P. M. drove to witness the exhibition of fire-works in the Race Course.

On the 2nd, Sunday, His Royal Highness and Suite attended Divine Service.

On the 3rd, the Prince attended the Convocation of the Calcutta University, when an Honorary Degree of "Doctor of Laws" was conferred upon him. At 10 P. M. His Royal Highness left Calcutta by a special train for Bankipore.

On the 4th, the Prince arrived at Bankipore, was received by His Honor the Lieutenant-Governor of Bengal, held a Darbar, and on the same day proceeded to Benares.

On the 6th, he arrived at Lucknow, passed Cawnpore and reached Delhi on the 11th. Here he witnessed the grand Field Exercise which was so imposing a sight that the Prince acknowledged in his last letter from the Indian shore to Lord Northbrook that, "He shall not easily forget it." He then visited almost all the important places in the North Western Provinces and the Punjab. He was received with all the honors due to his rank by His Highness the Maharajah of Cashmir, saw the Golden Temple at Umritsur, and enjoyed fine sports in the Terai of Nepaul.

On the 11th March, he returned to Bombay and on the 13th left India for England on board H. M. S. "*Serapis.*"

The author here prays for the Prince's safe journey

dars. In the afternoon he visited the European General Hospital, and passed through the new Zoological Garden to join His Honor the Lieutenant Governor's Garden Party at Belvedere. After dinner he proceeded to Government House, and was present at a Ball given by His Excellency the Viceroy.

On the 28th, His Royal Highness returned the visits of several of the Maharajahs, held a levee at Government House, and after dinner proceeded to Belgatchia to honor a fete given in his honor by his Indian subjects.

This day the author presented to His Royal Highness the Prince of Wales through His Honor the Lieutenant Governor, a copy of his publication the "*Ameer Namah*," handsomely bound, in a silver casket, and received in return the thanks of His Royal Highness who very graciously had accepted it.

In the forenoon of the 29th, His Royal Highness returned the visits of some of the Chiefs and Sirdars, and in the afternoon attended the races.

On the 30th, the Prince invited His Excellency the Viceroy, and party, to lunch on board H.M.S. "*Serapis.*"

In the forenoon of the 31st, the Prince visited several of the public Institutions, in the afternoon attended a Garden Party in Government House, and at night was present at a Ball given in the Town Hall in honor of His Royal visit.

On the first day of January 1876, an encampment was formed in the Maidan, and a Chapter of the most Exalted Order of the Star of India was held at 9 A.M., in the Viceroy's Durbar Tent. His Royal Highness held the investiture in Her Majesty, the Sovereign of the

Chairman of the Corporation. His Excellency the Commander-in-Chief, the Honorable the Chief Justice of Bengal, the Lord Bishop of Calcutta, and other officers in authority were in attendance at the ghat. The author also with other Justices of the Peace, was present. There were a large number of Indian Princes and Chiefs who were especially invited to be present. Tickets were issued for admission to spectators with whom every space available in the ghat was filled. His Royal Highness drove in procession to Government House; when he entered the North Eastern Gate a Royal salute was fired from the ramparts of Fort William, and as he arrived at the foot of the grand stair-case the Guard of Honor of British Infantry drawn up opposite to it, presented Arms, and the Royal standard was hoisted on the Government House. (The details of the ceremonies are given in the original Persian.) After dinner His Royal Highness and the Viceroy visited English's Theatre.

In the forenoon of the 24th, His Royal Highness received visits from several Maharajahs, and in the evening, accompanied by Lord Northbrook, drove through certain parts of the town which were beautifully and brilliantly illuminated.

The 25th, being Christmas day, His Royal Highness attended Divine service at the Cathedral, and at 4 P. M. proceeded to Barrackpore where he passed the night.

On the 26th, being Sunday, the Prince attended Divine service in the Barrackpore church.

On the 27th, His Royal Highness returned to Calcutta, and received visits from several Chiefs and Sir-

the greater portion of the day on board the "*Serapis*."

On the 25th, he left Bombay, visited Colombo, Kandy, and other places, and arrived at Madras on the 16th December. He was well received by a large attendance of all classes of the community in this Presidency. On the evening of the 17th, there was a grand reception in the Government House, and later at half past ten a display of fire-works.

On the morning of the 18th, the Prince of Wales' race meeting took place. In the forenoon the Prince received an address of the Senate, and in the evening attended the public entertainment consisting of Indian nautches and songs.

H. M. S. "*Serapis*" conveyed our Royal guest from Madras and steamed proudly in Diamond Harbour on the morning of the 22nd December. His Honor the Lieutenant Governor of Bengal, with his personal staff, proceeded to Diamond Harbour to meet His Royal Highness on board the "*Serapis*." The steamer left Diamond Harbour on the morning of the 23rd, and arrived off Prinsep's-Ghat at 1 P. M., under a Royal Salute from the ramparts of Fort William. At 4 P. M., a deputation from the Government of India waited on His Royal Highness the Prince of Wales. At 4-30 P. M., the Prince, accompanied by His Honor the Lieutenant Governor of Bengal, and attended by his own suite, landed under Royal salutes and naval Honors. His Excellency the Viceroy, attended by his personal staff, received His Royal Highness on the pontoon, where an address from the Justices of the Peace for the Town of Calcutta was read by the

was presented to His Royal Highness. In the after-noon the Prince paid a further series of return-visits to some of the native Princes and Chiefs, and in the evening laid the foundation stone of the Prince's Dock.

On the 12th, His Royal Highness proceeded to see the Elephanta Caves, and the next morning left Bombay for Poonah. Great preparations were made here for his reception.

On the 16th, His Royal Highness returned to Bombay and presented new colors to the Marine Battalions. In the evening he witnessed the fire-works, and later attended the State Ball given in the Government House at Parell.

On the 17th, His Royal Highness went out to see the Sanapore Burning ground of the Parsees, the Crawford Market, and the European General Hospital.

On the 19th, the Prince of Wales and suite arrived at Baroda. The town was handsomely decorated. The Prince, in company with H. H. the Guiekwar and Sir T. Madhava Rao, K. C. S. I., proceeded to the Residency where he remained during his stay at Baroda. Here His Royal Highness witnessed the combat of wild elephants which was amusing as well as interesting.

On the 20th, the Prince went to see the hunting ground of the Guiekwar. On the evening of the 21st, H. H. the Guiekwar gave a grand Banquet in honor of H.R.H. the Prince of Wales, Sir Madhava Rao made an admirable speech to which the Prince made a short response which gave great pleasure to the native community.

His Royal Highness paid a visit to Momedabad, and

route was one dense seething mass of people of all castes.

On the 9th, salutes were fired from the fleet and land Batteries, and ships were dressed in honor of His Royal Highness' birth-day. At 10 A. M., the Prince received visits from the native Princes, Chiefs, and Sirdars, held a Darbar, and at 4 P. M., went on board the "*Serapis*," to cut his birth-day cake. In the evening the procession to view the illumination was formed. The Royal Party proceeded through the illuminated streets of Bombay, and was everywhere greeted with marked enthusiasm by every section of the vast community which crowded the streets and filled the houses along the line of route. The Prince was highly pleased with his reception and the magnificence of illumination.

On the 10th, His Royal Highness received visits from a number of Chiefs and Sirdars, and at 4-15 P. M., held a levee which was numerously attended. After the levee the Prince went to honor the children's fete where he met with a most cheering reception. About ten thousand children were brought together. Some Parsee maidens advanced towards His Royal Highness and hung garlands of flowers round his neck. This pretty and imposing sight was a novelty for him and his extreme affability was the subject of comment. Several Parsee ladies were then presented to the Prince, and after staying a short while there His Royal Highness entered his carriage. In the evening the Prince paid several-return visits and later in the evening attended the Byculla Club Ball which was a great success.

On the 11th, an address from the Bombay University

entered the harbour of Bombay under the thundering Royal Salutes from the batteries in land as well as the men of War. At 3 P. M., His Excellency the Viceroy, accompanied by his suite, went on board the "*Serapis*" under a salute from the flying squadron. At 4 P. M., the guns of the squadron thundered out again a Royal salute which denoted the landing of His Royal Highness the Prince of Wales. The enthusiasm evoked when the Prince stepped from the Royal barge which bore him from the "*Serapis*," was indeed most wonderful. Numerous loyal subjects, joy beaming from their countenances, had congregated to witness the landing. The acclamations and cheers rent the very air. His Royal Highness accompanied by His Excellency the Viceroy, was brilliantly received by His Excellency the Governor of Bombay, His Excellency the Commander-in-Chief, the Chief Justice, and other high officials. There were upwards of 70 Indian Princes, Chiefs, and Sirdars present to do him homage. Mr. Dusabhoy Framjee, Chairman of the Municipal corporation of Bombay, read an address of welcome which the Prince after listening to with marked attention made a suitable reply. The Viceroy then introduced to him the several native Princes and Chiefs who were assembled there. After going through a round of introductions, His Royal Highness followed by Lord Northbrook stepped into his carriage and proceeded to Government House. The streets were splendidly decorated with a series of eight triumphal arches along the route. The reception in the streets was most enthusiastic, intense excitement prevailed and the whole

what an attractive building it will be when finished, those who see it in the course of construction cannot judge better until it is completed.

The appointment of the commission for the trial of Malhar Rao, although not necessary, was done chiefly with the object of giving every possible means to the Maharajah to prove his innocence. He was dethroned not only for this treachery but on the whole he was considered unworthy to rule over his subjects. However, the Viceroy still retained some respect for him, and fixed a pleasant place for his future residence, with an allowance for his maintenance paid from the Baroda Treasury.

The Maharajah Govind Rao, a scion of the same family, was placed on the throne, but being a minor, the Viceroy appointed Sir Madhava Rao K. C. S. I., formerly attached to the Indore Court, to administer, with the transfer of Colonel Phayre and appointment of Sir R. Meade in his place.

Part V.

His Royal Highness the Prince of Wales took leave of his Royal mother, our most Gracious Majesty the Queen, and left London for India on Monday, the 11th October 1875. His Royal Highness travelled through France aud Italy, and at Brindisi embarked on H. M. S. S. "*Serapis.*"

He visited several places on his way, and on the 8th of November the "*Serapis*" with its precious burden

languages and well connected. He is the Ameer's sister's son. When in Calcutta he very gracious condescended me with a visit, aud we passed a very agreeable evening.

Part IV.

Maharajah Khandi Rao, predecessor of Malhar Rao, was a very good administrator. He helped the British Government at the time of the late mutiny in 1857, and was ever devotedly and faithfully attached to it.

After his death when Malhar Rao succeeded him, the administration took a different turn. Malhar Rao was a man of pleasure and State affairs were consequently neglected. Those in power and authority took advantage of this and became oppressive to the Ryots to such an extent that Jumna Baye, wife of the late Maharajah, applied to the British Government for help Colonel Phayre, the Resident at Baroda, had very often brought to the Rao's notice the mismanagement, in his Government, but they were unheeded. Moreover, the Maharajah, applied to the British Government for the Resident's transfer from Baroda, and not being successful in this, attempted his life by foul means. When the intelligence of this wicked act was reported for the notice of His Excellency the Viceroy, His Lordship took proper steps to investigate the affair and his actions in this respect were just and proper. His Lordship's policy to some at first did not appear sound, but soon after was pronounced to be worthy of praise. Similar to a person building a house, it is the builder who knows

simply to give employment, to the poor. In my rough calculation I am of opinion that about 90,000 men were thus employed.

When the affliction fairly abated, Lord Northbrook personally visited some of the places, and approved of the excellent arrangements which the authorities entrusted had carried out. The author was in Barh when visited by His Lordship. An address was presented to His Excellency by the inhabitants of Barh and the adjacent places which His Lordship very graciously accepted. He showed much attention and received well the respectable persons who were present there to thank His Lordship for saving them from ruin.

THE MISSION TO YARKAND.

The Honorable Sir T. D. Forsyth was ordered to conduct a mission to Yarkand for the purpose of concluding a commercial treaty with His Highness the Ameer of Yarkand and Kashgar.

Although a negotiation for the mission was formed in the time of the late Earl of Mayo, it was never concluded till the present Governor General assumed the Viceroyalty of India. The parties forming the mission were received with every honor and distinction due to their respective ranks, and it need hardly be mentioned that the object was gained when entrusted in such able hands. The Envoy Syed Mahomed Yakoob Khan Tarah, who was deputed by the Ameer of Yarkand, came twice to Calcutta. He is a person of vast information and talents, is the master of several

THE LATE FAMINE.

The hardships and difficulties experienced in certain parts of Bengal in the year 1873 are well known to every person. It was in the latter end of this year that Bengal was threatened and visited by a very severe Famine. For want of the usual fall of rain the produce in grain was very poor. The places which seemed to suffer much were Durbhunga, Tirhoot, Behar, and Patna. The price of grain increased daily and to such an extent that the poor were driven almost to starvation.

His Excellency the Viceroy was in Simla at the time, but on receipt of this sad intelligence he lost no time in coming down to Calcutta to reader assistance, and with much efforts, succeeded in affording the relief which the all but starved needed.

A general meeting was convened in the Town Hall, where the matter was thoroughly discussed. Two committees were formed in Calcutta, besides others in the Mofussils, to carry out the schemes of relief. The rich Zamindars, merchants, and others, subscribed among themselves a large sum of money for the benefit of the poor. Grain was imported from Rangoon and other distant places, and arrangements were made to convey provisions to places distant from the Railway Stations. A branch Railway line was opened at Barh to convey grain to Durbungah, the River Ganges being crossed by steamers ordered there to be in attendance for the purpose. The author also was one day at - arh with Sir R. Temple.

Several improvements were made in different places

He generously endowed a large sum of money for the Mahomedan Institution at Allygurh.

NAWAB NAZIM OF MOORSHEDABAD'S DEBTS.

One of the many magnanimous and noble acts of our worthy Viceroy was the taking in hand and adjusting the pecuniary difficulties of the Nawab Nazim of Moorshedabad.

A bill was introduced in the Viceregal Council and three Commissioners appointed (one of whom the humble author was nominated) to adjust the multifarious claims that were advanced against the Nawab. The matter was properly settled by the Viceroy and the Nawab and all his dependents will ever sing the song of gratitude to his magnaninity.

MARRIAGES OF THE DAUGHTERS OF THE KING OF OUDH.

His Lordship's next act of munificence was in interesting himselt and obtaining sanction from the State of a large sum ot money consequent on the celebration of the marriages of the daughters of the King of Oudh, with a liberal promise that on any such happy occasion as much would be done. The king is truly very grateful to him for all his acts and promises, and so are all the subjects of Her most gracious Majesty who have the good fortune to he placed under such excellent administration.

Part III.

The advantages and benefits derived by the subjects of Her most Gracious Majesty the Queen through the medium, or I may say, the administration of Lord Northbrook, during His Lordships tenure in office as the Viceroy and Governor General of India, the first and foremost is the abolition of the Income-Tax, an emergency which in the political state of affairs which Her Majesty's subjects were called upon to meet in time of need and which they very cordially assented to, was thought, by happy auspices and favorable events, by His Lordship to be no longer incumbent on Her Majesty's loyal subjects, and hence its abolition for which both he and the crown had the best of their blessings. Several of the mostdeserving of the chiefs and officers in authority of the native community who have prominently, by their strenuous exertions and loyalty to the crown, brought themselves to repute and recommendation, have during the administration of this noble Viceroy, been justly and deservedly advanced.to rank and postion.

EDUCATON.

His Lordship has always been a true lover of the advancement of Education. He laid the foundation stone of the Calcutta University, and in a very encouraging speech in March 1872, stimulated the natives of this country to exertions. He founded several new Institutions in the Province of Bengal and introduced the Arabic and Persian languages in them besides English.

Lordship in language which it will be difficult to give a version of in this language.)

This sad event cast a dampness over the geniality of His Lordship's disposition. Judging from appearances he would seem to be of a weak constitution, but his mental abilities as an administrator and representative of the Crown are beyond conception. Thanks be to Her Majesty the Queen and the Secretary of State for Indian affairs who have honored us by sending such an incomparable gem to rule over us. Lord Northbrook did not seem at all anxious, at the onset, to take the burden of the responsible duties of the administration of India on his shoulders, but by the urging persuasion of his friends he accepted to do us justice, and thereby prove himself worthy of his country in the glory of serving it. His intentions were never to hold a bare lofty title but to concentrate the best qualities of his nature, to do justice to the affairs of India with which he was familiar in his old official capacity. It is well known that his coming to India gave ample cause of anxiety to his family and friends, but he considered duty paramount to all the attractions and pleasures of home. His system of administration has made him quite an object of love and regard among the people of India over whom he rules. He appreciates the good acts of his subjects, and favors distinctions on those who deserve them. He looks upon all with an impartial eye, and is always conscious of the high and noble vocation which he has been called by Her Majesty to perform. His administrative reforms has quite won over hearts and his memory shall remain with us ever dear and cherished.

6. Hon'ble Francis Henry, born on the 22nd July 1850.

Thomas George Baring, Baron Northbrook, was born on the 22nd July 1826 and was educated at the Christ College, Oxford, where he gained the highest academic degrees. He then received a good political education and commenced his active life in the Board of Trade in the year 1848. He was subsequently appointed Private Secretary to Sir George Grey and was afterwards with Lord Halifax for some time. He was taken as a Member of Parliament for Penrhyn and Falmouth in 1857. In 1859 he was appointed Under Secretary for India under the Palmerston Ministry. In 1861 he was attached to the war office as an Under Secretary and in 1869 was created privy counciller. His eloquent speech in the House of Lords in introducing the Army Bill produced a great sensation. He was then appointed the Viceroy and the Governor General of India. He married on the 6th September 1848 third daughter of Henry C. Sturt Esq. Critchill Dorset, and by her who died on the 3rd June 1867, he has the following issue.

The Hon'ble Francis George Baring, a Captain in the Rifle Brigade, born 8th December 1850.

2. Hon'ble Jane Emma Baring, born on the 24th April 1853.
3. Hon'ble Arther Napier Thomas aring, R. N. born on the 3rd June 1855 and lost at Sea on board H. M. S. *Captain* on the 8th September 1870.

(The author here depicts the melancholy so natural to the loss of so amiable a wife and partner to His

Baring a minister of the Lutheran church at **Bremen,** was a Virginia merchant having by his honesty of purpose and commercial inclination and pursuit, risen to wealth and commendation, settled himself in Devonshire. From this period the commercial transaction of the family began to progress steadily. His third Son, Sir Francis Baring of Stratton Park, Hants, the great grand father of our present Viceroy, extended his commercial transactions to London, soon rose to eminence, and was created a Baronet on the 29th of May 1793. He married in 1766 Harriet, daughter of William Herring Esqr., of Croyden, by whom he had five sons and five daughters. His eldest Son Sir Thomas Baring succeeded him in 1810. He married, on the 13th September 1794, Mary Ursula, eldest daughter of Charles Sealy Esqure, and died in 1864. His son Sir Francis Thornhill Baring was born on the 20th April 1796, and was created the First Baron Northbrook in 1866. He married first on the 7th April 1825, Jane Grey, the fifth daughter of the late Hon'ble Sir George Grey, Bart G. C. B. She died on the 20th April 1838. He married a second time on the 31st March 1841, Lady Arabella Georgina Howard, second daughter of Kenneth Alexander the first Earl of Effingham. His Lordship had issue by the first marriage.

1. Thomas George, our present Viceroy.
2. Hon'ble Mary, born on the 31st May 1827, married on the 21st April 1864 John B. Carter Esq.,
3. Hon'ble Hannah, born on the 26th April 1831.
4. Francis Grey, born in 1832 and died 1833.
5. Hon'ble Alice, born on the 4th June 1833.

by the second marriage.

Thou hast not only shed the blood of one who was the source of pleasure, protection, and Justice, but thou hast without fear disgraced even bravery itself *.

" *Ai kam az roobah namat shere gooftan Jahileest,*
" *Ein che ab-i-teigh ander khoon-i-beja raikhti.*

Translation.

Thou art worse than a fox †, and it's ignorance to style thee a lion, ‡ as thou hast shed the blood of an innocent person.

" *Gowhar-i-ekta-i-marday ra chunan dadi babad,*
" *Sang-i-badjowhar shoodi bar lall ekta raikhti.*"

Translation.

Thou hast destroyed the unequalled gem of bravery; thou art a worthless stone and hast crushed the incomparable lall ‖.

Part. II.

The Right Hon'ble Thomas George Baring, Baron Northbrook of Stratton Park, Hants, now the Viceroy and Governor General of India, is descended from an ancient Saxon Family of Beeringe. His ancestors from the time of William, Prince of Orange, have been either Municipal officers or Lutheran ministers of the City of Bremen on the river Wesserin, Germany. John Baring, grandson of Peter Baring a Dutchman and son of Franz

---

* The author here alludes to the cowardly act of Shere Ali in coming from behind and striking the blow. Had he been a brave man he would have met face to face.

† Fox is considered to be the most coward of all animals.

‡ The murderers name was Shere Ali. "Shere" in Persian means a lion.

‖ Lall is the most valuable of all gems and is very scarce.

THE BARING NAMAH.

Part I.

Lord Mayo was assassinated at Port Blair on the 8th February 1872 by the hands of a hard hearted villain named Shere Ali. His remains were brought to Calcutta in the Steamer Daphney with solemn ceremonials. The vehement outburst of grief of the people of India at the sight of the coffin of their late Viceroy is beyond description. Men of all nations and creeds were seen present at the landing, and with depicted sorrow joined the slow and solemn procession. He was laid in State in Government House. The silent mourning was kept up for two days. His remains were sent to England on the 21st.

Here the author expresses his sorrow in some very excellent verses which run as follows :—

Persian verses romanized.

" *Ah ! Sad Ah ! azan Sadma-i-gam !*
" *Haif ! Sad Haif ! azan dast-i-Sitam !*"

Translation.

Grief upon grief from this sad calamity.

Injustice upon injustice from the cruel hands of the murderer.

Another Verse.

" *Ein na khoon-i-aish-o-amn o-adl tanha raikhti,*
"*Abroo-i-mardumi ham bimahaba raikhti !*

Translation.

INDEX.

his earnest endeavours for the good of my country. This work is, with all its defects, written in the 66th year of my age. In as much as the major portion of this work contains a biography of His Lordship and an account of His Lordship's family I have, therefore, styled it "*Baring namah.*"

AMEER ALIE.

---

and the great who have been before us, are faithfully mirrored, is most congenial to my mind. The few treatises which I have hitherto written were actuated by this particular liking."

The "*Ameer namah*" which was my first production, contains a short sketch of my life and my family, the British administration in India down to the time of the late Earl of Mayo, a dedicatory chapter to Her Majesty the Queen with an account of the visit of His Royal Highness the Duke of Edinburgh to India, and the general progress in the country under the English administration in comparison to that under the Moguls. The Earl of Mayo very kindly forwarded a copy of this work for the gracious acceptance of Her Majesty who was pleased to honor me by Her kind acceptance of it and thanked me through the Secretary of State for India, *vide*, letter to the Governor General in Council, No. 59 of the 10th August 187[illegible].

The "*Vazeer namah*" my next production, a history of the Royal Family of Oudh, the agreeable companion of my leisure hours for the last four or five years, when about to be finished and sent to the press, my anxiety as to what should next occupy my spare moments (usually whiled away in historical researches,) deeply engrossed my mind. The happy thought of attempting a biography of Lord Northbrook, with an account of the noble family to which he belongs (to show to the people of India the self sacrifice with which the great men of England have devoted themselves to the welfare of these climes) occurred to me, and I now trust that His Excellency will be graciously pleased to accept this humble tribute to his nobleness of character and

PREFACE.

To those who are ignorant of the Persian language, in which this work is written, I most respectfully append a Summary of its contents in the English language and solicit their kind indulgence in all its shortcomings. To render a literal translation from a language so full of oriental happy thoughts and imageries, it would be vain and vapid in me to attempt, and in the mother language I would solicit some indulgence at the hands of my crit'..s.

The w^rk opens with an exordium in praise of the Deity and eulogium in honor of the Prophet and his family, followed by the passage "Be it known to men of wisdom, that I, Ameer Alie, a Shia native of Barh in Patna, and resident of Calcutta, and a faithful and devoted subject of the British Crown, since arriving at the age of discretion have always sought for knowledge, the society of the good, and the advancement of useful objects. Knowledge is an ines imable treasure which, unlike and above all other treasures of this world, advances the more it is pursued; it needs no safeguard to protect it, is always in the keeping of its possessor, and among other advantages gains him honor and respect from all. Of all branches of knowledge or learning, History, in which the past and the lives of the good

THE

BARING NAMAH

A

PERSIAN WORK

COMPILED BY

NAWAB AMEER ALI KHAN BAHADOOR

AUTHOR OF

THE AMEER NAMAH, THE WAZEER NAMAH &ca

WITH

A SUMMARY OF THE CONTENTS
IN THE ENGLISH LANGUAGE

PRINTED AT THE URDOO GUIDE PRESS,
CALCUTTA